



درباره سیاست سازماندهی کارگری ما

سخنرانی در یک سمینار حزبی

میشود. مباحثات این سمینار و سمینارهای بعدی بتدریج در نشریه کمونیست و صدای حزب کمونیست ایران انعکاس خواهد یافت.

متن حاضر "سیاست سازماندهی کارگری ما" بخش اول سخنرانی رفیق منصور حکمت است که با اشاره به بدفهمی‌هایی که از "سیاست سازماندهی ما" بعمل آمده است به طرح مجدد این بحث میپردازد و در توضیح مبانی سیاست سازماندهی ما، به موضوع رابطه حزب و طبقه و نقد درکها و مفروضات غلط چپ سنتی ایران از این موضوع میپردازد. این سخنرانی برای چاپ در کمونیست تنظیم شده است.

در صفحه ۵

مقاله‌ای که خواهید خواند، متن سخنرانی رفیق منصور حکمت از جانب کمیته تشکیلات شهرها در سمیناری است که اخیراً این کمیته برگزار نموده است.

این سمینار، اولین سمینار از رشته سمینارهایی بود که کمیته تشکیلات شهرها در دور جدید فعالیت خود برای بررسی مسائل فعالیت حزب در درون طبقه کارگر و مسائل جنبش طبقه کارگر در دستور گذاشته است. سمینار اخیر کمیته تشکیلات شهرها به بررسی مسائل سازماندهی حزبی و فعالیت کارگری حزب اختصاص داشت و دستور این سمینار علاوه بر موضوع سیاست سازماندهی حزب، موضوع عضویت کارگران در حزب کمونیست و بررسی سیاست حزب در اول ماه مه را نیز شامل

غوغای 'آیات شیطانی' و بن بست پان اسلامیسیم

اکنون روزهاست که رژیم اسلامی ایران و غرب درگیر یک کارزار تبلیغاتی و سیاسی فشرده هستند.

پس از صدور فرمان قتل سلمان رشدی، نویسندگان رمان آیات شیطانی، توسط خمینی، خواسته یا ناخواسته موجی از عبارت پردازیهای پان‌اسلامیستی و شعارهای "ضد امپریالیستی" و "ضد استکباری" رسانها، نماز جمعها و منابع را در ایران فرا گرفته است. سرمداران رژیم اسلامی به خلق سناریوهای پرآب و تاب و دروغین آخوند مآبانه برای نشان دادن اینکه انتشار این کتاب چه توطئه بزرگ و طرح ریزی شده‌ای از طرف "استکبار" بوده است پرداخته‌اند.

در برابر، امپریالیسم غرب با دولتها، پارلمانها و رادیو تلویزیونهایش در این مساله درگیر شده است. دولتهای امپریالیستی غرب که تا هم‌اکنون نیز سلاح و مهمات و زرادخانه بقیه در صفحه ۲

اطلاعیه کمیته مرکزی درباره

برگزاری سومین کنگره حزب کمونیست ایران

صفحه ۱۲

در صفحات دیگر:

- ۹ درتدارک اول ماه مه
- بیکارشدگان باید فوراً
- ۱۱ به سر کارهایشان بازگردند!
- صدمه دیدن کارگر در محیط کار
- ۱۲ جرم جنائی کارفرماست.
- ۱۲ سوانح محیط کار بیداد میکند.
- ۱۴ کار در کوره‌های تانکستان.
- ۱۷ کردستان ده سال پس از قیام.
- ۱۸ گشت‌های پیشمرگان کومله.
- ۲۰ گزارش از یک محله زحمتکش نشین.
- مقدمه انگلس بر چاپ آمریکائی
- ۲۳ کتاب وضع طبقه کارگر.
- ۲۱ یاد رفیق عبدالقادر وحیدی.

راه کارگر، مبارزات کارگران صنعت چاپ و تشکل قانونی

کارگران را نشان دهد و به آنها بیاموزد که چگونه میتوانند بر ضعفهای خود فائق آیند. واضح است که احزاب و سازمانهای سیاسی از یک مبارزه کارگری نقدهای متفاوتی بدست میدهند. همین تفاوت نشان میدهد که هر سازمان و حزب سیاسی در کجا ایستاده است. بررسی مبارزات کارگران صنعت چاپ تهران برای تشکیل سندیکا، در فاصله بهمن ۵۷ بقیه در صفحه ۲۷

کارگران از مبارزات خویش درس میگیرند و تجربه می‌اندوزند. این تجربه به کارگران دیگر منتقل میشود و آنها در مبارزات خود بر آن اتکا میکنند. تجربیات طبقه کارگر در مبارزه بر علیه سرمایه‌داران اندوخته مبارزات کارگران در بخشهای مختلف است. کارگران در مبارزات خویش به نقاط قوت و ضعف خود پی میبرند. بررسی مبارزات کارگری، باید علل ضعف و قدرت

اطلاعیه درباره برگزاری پلنوم چهاردهم

کمیته مرکزی حزب

در صفحه ماقبل آخر

بقیه از صفحه اول

جمهوری اسلامی را تأمین میکردند و عامدانه بر همه جنایات آن علیه انسان و آزادی و اندیشه‌اش چشم میپوشیدند. و منجمله موج کشتارهای اخیر زندانیان سیاسی را با سکوت و بی‌تفاوتی کامل برقرار کردند، این بار سفرا و روسای هیاتهای دیپلماتیک خود را با اعتراض از ایران فرا خواندند.

رسانها و مطبوعات بورژوازی غرب نیز که تاکنون با استناد به "اصول" جامعه شناسی و فرهنگ شناسی تلاش میکردند توحش رژیم اسلامی را به حساب فرهنگ مردم بگذارند و چشم پوشی و پرده پوشی این جنایات و بی‌حقوقیها را با ژست دموکرات مآبی و تحت عنوان احترام به فرهنگ و عقاید گوناگون اقوام مختلف توجیه میکردند، حال زبانهای فنانیسم را برای فرهنگ و تمدن و آزادی و حقوق بشر برمی شمارند.

چه چیز این کشمکشها و این هیاهو را توضیح میدهد؟ چه چیز رژیم اسلامی ایران را که پس از ختم جنگ آشکارا در کار کشایش بسوی غرب و "عادی سازی" روابط خارجی خود و دعوت از کمپانیهای خارجی برای شرکت در بازسازی ایران بود، واداشته که دوباره به لفاظیهای پاناسلامیستی رو آورد و تلاش کند که این روند را متوقف نماید و به عقب برگرداند؟ در عین حال چه چیز روش دولتهای امپریالیستی غرب را توجیه میکند؟

حقیقت اینست که بدون در نظر گرفتن تناقضات و جریانهای درونی رژیم اسلامی و نیز ناسیبات این گرایشها و جریانها با نیازهای بورژوازی و امپریالیسم در دورههای مختلف و بویژه در دوره کنونی، نمیتوان توضیح داد که چگونه و تحت چه شرائطی یک رمان به عاملی برای یک چنین اقدامات و تحولات سیاسی تبدیل میشود. چرا که اگر انتشار این کتاب طبیعتاً فقط از "طرح ریزی" توسط نویسنده آن حکایت میکند، اما در عوض مستمسک قرار دادن و بدست گرفتن آن از طرف جریان خاصی در رژیم اسلامی واقعاً هم یک اقدام فکر شده و طرح ریزی شده برای مقاصد سیاسی خاصی بود. عنوان توطئه در واقع به این یک باید اطلاق شود.

سلمان رشدی هنگام نوشتن رمان خود، آیات شیطانی، نمیتوانست حتی تصور اینرا هم که اثر وی عامل، و یا به بیان بهتر، ابزار پیشبرد چه سیاستها، کشمکشها و تصفیه حسابهایی خواهد شد، بکند. این اثر همیشه

میتوانست نوشته شود، اما تبدیل آن به این ابزار و بخود پذیرفتن نقشی که در حال حاضر یافته است، تنها در موقعیت و شرایط کنونی ممکن بود. آری، "فرمان خدا" نیز برای تجلی اثر خویش نیازمند شرایط مادی بود.

آنچه صدور این "حکم الهی" را ضروری و ناگزیر نمود، یک مساله بینهایت خاکی و دنیوی یعنی موقعیت تضعیف شونده و افول یابنده‌ای بود که جریان پاناسلامیستی در رژیم ایران و در کل منطقه در آن قرار گرفته بود.

واقعیت اینست که با شکست سیاست جنگی جمهوری اسلامی مهمترین حربه و ابزار جریان پاناسلامیستی برای صدور انقلاب اسلامی یعنی تبدیل خود به یک آلترناتیو حکومتی در منطقه در شرایط بسیار نامساعد و وخیمی از نظر این جریان و پس از یک بنیست طولانی از کف رفت و سیر افول این جریان که از قبل از جنگ آغاز شده بود، در ایران و در منطقه حالت قطعی بخود گرفت. بنیست جنگ و سپس تمکین به ختم آن خود نتیجه و در عین حال نمودار بنیست سیاسی و بسته شدن چشم‌انداز عروج و پیشروی جریان پاناسلامیستی در منطقه و حتی عدم امکان حفظ موقعیت موجود آن در ایران بود.

با ختم جنگ روند نیرومندی که خواهان تبدیل جمهوری اسلامی به یک رژیم متعارف بورژوازی، کنار گذاشتن سیاستهای پاناسلامیستی، بهبود روابط با غرب، تقویت ناسیونالیسم و حفظ قدرت پمناپه دولت بورژوازی پذیرفته ایران بود، بیش از پیش دور برداشت. گرچه خمینی در پیام خود بمناسبت قبول قطعنامه شورای امنیت و ختم جنگ هشدار داده بود که تمام شدن جنگ را ناپیستی یا اتمام پاناسلامیسم یکی گرفت، اما ایندو سخت بهم مربوط بودند و این واقعیت از هشدارهای "پدر پیر" جمهوری اسلامی نیرومندتر از آب درآمد. روند مذکور که با ختم جنگ یک پیشروی تعیین کننده و برگشت ناپذیر بدست آورده بود، در تمامی زمینها به پیشروی و تحکیم مواضع خود پرداخت.

البته دره پس از جنگ به‌چوچه شاهد برای افتادن گردونه بازسازی، تثبیت الگوی اقتصادی کم و بیش بلندمدت جامعه و تثبیت رژیم اسلامی در جهان بعنوان یک رژیم متعارف نبود. اما جمهوری اسلامی در این دوره یک تخمیر درونی، یک فعل و انفعال ایدئولوژیک، اخلاقی و سیاسی را از سر

میگذراند. مضمون اصلی این فعل و انفعالات را تصادم و کشمکش ایندو جریان، پیشروی جریان پاناسلامیسم زدایی، و مقاومت، کارشکنی و اخلال جریان پاناسلامیستی در این پروسه تشکیل میداد.

مسایلی از قبیل سپردن تجارت خارجی به بخش خصوصی و بطور کلی تلاش گسترده برای باز کردن وسیع دست سرمایه خصوصی در اقتصاد، مساله بازسازی و نقش و دخالت کمپانیهای خارجی و هجوم این شرکتها برای بررسیهای اقتصادی و استمزاجهای سیاسی، کمپین علیه "قشری‌گری و جمود" منتهی آخوندهای احمق و بسواد و "برداشتن از تمدن از فقه" و تلاش برای "انطباق فقه با الزامات زمان"، واریسی مجدد سیاستهای گذشته جمهوری اسلامی و کشف "اشتباهاتی" در آنها و حتی در خود جنگ، کشف اینکه "تند رویهای گذشته" باعث انزوای جمهوری اسلامی و دشمن تراشی شده و اینکه "شعار جنگ جنگ تا پیروزی هیچگاه شعار انقلاب اسلامی نبوده" بلکه ختم جنگ سیاست عاقلانه رژیم برای خنثی کردن توطئه جنگ طلب معرفی کردن جمهوری اسلامی بوده است، استدلالهای مطول در مطبوعات جمهوری اسلامی در مورد ضرورت و فوائد رابطه با غرب برای جدا کردن عراق از دوستانش و منزوی کردن وی، طرح مجدد شروط برای تجدید رابطه با آمریکا و اعلام اینکه خود این شروط سمبولیک هستند و بسیاری نکات دیگر که آشکار و یا نیمه‌آشکار مطرح شده و سراسر رژیم اسلامی را بخود مشغول کرده بودند، همگی نشان میداد که چه روندی در حکومت اسلامی در حال پیشروی و غلبه است.

با اینهمه از ختم جنگ تا ختم پاناسلامیسم و تا پشت سر گذاشتن آن و قرار گرفتن در چهارچوب و مسیر جدید، راهی بود که هنوز باید پیموده میشد. تمام تناقضات و درگیریهای بیسابقه و تصفیه حسابهای بیرحمانه در درون حاکمیت، گریز از مرکز شدید و شبه گسختگی حاکمیت و تمام جوشش و غلیان درونی آن در دوره اخیر، دشواریهای عملی پیمودن این راه را برای جمهوری اسلامی نشان میداد.

هیاهو برسر کتاب آیات شیطانی و صدور حکم قتل نویسنده آن یکی از اهرمهای جریان پاناسلامی برای متوقف کردن، بعقب راندن و وارونه کردن این روند بود. این،

درواقع ضدحمله جریان پاناسلامی علیه تهاجم و پیشروی جریان مخالف بود.

بعلاوه جنگ ناکتون بهر حال مانند یک عامل مشروط کننده در رابطه با کشمکشهای درونی رژیم عمل میکرد. با ختم جنگ، چنانکه گوی قید و بندی از دست و پای تضادهای درونی باز شده باشد، یکمرتبه درگیریها و برخوردیهای درونی رژیم اسلامی ابعاد بیسابقه‌ای یافت. چریترین و بی‌ملاحظه‌ترین حملات باندها و جریانهای رقیب، مجلس و مطبوعات را آشکارا در خود گرفت. تعادل قدیمی قوا از میان رفته بود و دوره جدید بنا به خصلت خود همه را بسوی یکسره کردن مسایل و انجام تصفیه حسابهای قطعی فرا میخواند. جنگ، مانند محوری که شیرازه درونی حاکمیت را حفظ کرده و اجزای آنرا بهم متصل نگاه میداشت، از میان رفته بود.

مساله سلمان رشدی میبایست مجددا محور جدیدی برای اتحاد و اتفاق همگانی بر مبنای خط پاناسلامی در میان دارودسته‌های

بخود بگیرد. درک علت آن هم دشوار نیست: تمام تلاش امپریالیسم غرب از سالها پیش معطوف به حفظ و تقویت رژیم جمهوری اسلامی و ایجاد تغییرات و اصلاحات مورد نظر در درون آن بوده است. ختم جنگ بدون اینکه هیچکدام از دو طرف فاتح و یا مغلوب شده باشند، از نظر امپریالیستها بمعنای مهمترین این تعدیلات و برداشته شدن مهمترین مانع در راه تبدیل جمهوری اسلامی به یک رژیم متعارف بورژوازی، با هر درجه ایدئولوژی اسلامی، و قرار گرفتن آن در چهارچوب دولتهای بورژوازی منطبقه بود.

بورژوازی غرب بنوبه خود در پی فرصتی بود تا فشار خود و وزنه اقتصادی و سیاسی خود را در شرایط این غلیان مبارزه درونی در ایران بنفع جریان خاصی بکار گیرد و به این تغییر ریل نیرو و توان بیشتری ببخشد.

بنابراین در مقابل این اوضاع بورژوازی غرب بیچوجه نخواست که مصاف طلبی جریان پاناسلامی را بیچواب بگذارد بلکه آشکارا نشان داد که مایل به تضعیف و کوتاه کردن

از لحاظ محتوا، پیکاری که امروز از طرف پاناسلامیسم براه افتاده است، بسیار حقیر و بی‌خاصیت و نشاندهنده ته کشیدن حربها و ابزارهای آن است.

توجیه بدبختیها و فشار فزاینده کنونی بر کارگران و مردم زحمتکش تنها به این بهانه که کسی در انگلستان رمان "توهین‌آمیزی" نوشته است، برای رژیم مقدور نیست. برعکس، توجیه فشارها به بهانه این مساله، تنها مردم زحمتکش را هرچه بیشتر منزجر و خشمگین میسازد.

حاکمیت اسلامی ایجاد کند. مشغله‌های اختلاف برانگیز که همه را به جان هم انداخته بود موقتا هم شده میبایست کنار رفته و چتر واحدی که همه را زیر پوشش پاناسلامی خود گرد میآورد بوجود آید. درغیاب جنگ میبایست هیاهوی سلمان رشدی مددی برساند. هیاهوی سلمان رشدی همچنین تلاشی است برای دمیدن روح جدیدی در جسم محتضر پاناسلامیسم در منطقه و خلق مساله‌ای که شمول آن فراتر از مرزهای ایران باشد و به "همه مسلمانان جهان" فراخوان دهد. اما این نیز نتوانست و نمیتواند بسیج جدی‌ای بنفع این جریان بعمل آورد.

اما واکنش غرب، که برای بسیاری غیرمنتظره بود، امکان داد که این مساله به صورت یک مصاف درآید و ابعاد کنونی را

اولین واکنشهای رسمی جمهوری اسلامی و بدنبال شبه معذرت خواهی سلمان رشدی پاره‌ای پاسخای موافق نیز گرفت. اما با مصاف طلبی بعدی پاناسلامیستها، این سیر بی‌دردسر و آرام بناگزیر با اصطکاکهای کنونی جایگزین گردید. حال که پاناسلامیستها به یک پسروی خزنده و تدریجی رضایت نمیدهند، بناچار باید بر سر جای خود نشانده شوند.

از لحاظ محتوا پیکاری که امروز از طرف پاناسلامیسم براه افتاده در قیاس با مضامین سایر کمپین‌های آن در گذشته (جنگ، تعویض دولت موقت، اشغال سفارت، حتی تظاهرات حج) بسیار حقیر و بی‌خاصیت و نشاندهنده ته کشیدن حربها و ابزارهای آن است. توسل به چنین حربهایی رقت‌انگیز است تا ترسناک. کاریکاتوری از قدرت نمایی است تا اینکه نشان قدرت نمایی باشد. براه انداختن این هیاهوی بوج، تلاش برای ترساندن و به عقب نشینی وادار کردن حریف از طریق هیاهو است.

بعلاوه نفس قضیه‌ای که این هیاهو بر سر آن بپا شده غیراجتماعی بودن و بیارتباطی کامل آنرا با زندگی و مسائل واقعی مردم نشان میدهد. و همین نیز فقدان قوه حیاتی و عدم قابلیت آن را برای اینکه بتواند اجتماعا جدی گرفته شود تاکید میکند.

نقطه اوج "تعرض" ایدئولوژیک جریان پاناسلامی که بعدا طبق معمول بلافاصله مورد موافقت ظاهری همگانی و در عین حال تفسیرهای دلخواه و متناقض قرار گرفت، سخنرانی خمینی بود.

سخنان خمینی درجه ضعف و دفاعی بودن را در بالاترین مرجع قدرت و در اوج آن نیز نشان داد. خمینی بسیج نداد، از قهر خداوند نترساند، از کسی خلق قدرت نکرد، به خیابان نکشاند، و حتی سعی کرد زیاد از چهارچوب درون فقهی و ترویج ایدئولوژیک خارج نشود. این سخنان تنها میتواندست تداوم حیات و ادامه‌کاری پاناسلامیسم را در مقابل امواج روند مخالف تضمین کند و نه تصرف قدرت از جانب آن را.

ده سال پس از اشغال سفارت و طرد حکومت بازرگان اکنون رسیدن به اینجا که "تامن زنده‌ام نمیکذارم بر سر کار بیاید" خود گویای غضب شمنی جریان پاناسلامی است و تنها موقعیت وخیم کنونی این جریان را برملا میکند.

دست این جریان و گذاشتن آن در منگنه‌است و فشار اقتصادی و سیاسی خود را در جهت تقویت جریان مورد نظر خود در رژیم اسلامی بکار میاندازد.

باین ترتیب درنگ کمپانهای غربی برای سرمایه‌گذاری در ایران که اساسا بخاطر یکسره نشدن وضعیت سیاسی حاکمیت، و درعین حال خود اهرم فشاری برای این یکسره شدن در جهت خاصی بود، اکنون با یک فشار سیاسی از جانب دولتها تکمیل میگردد. بهررو مجموعه این شرایط راه را برای باز شدن این پیکار گشود. البته دولت انگلستان ابتدا میخواست که با معذرت خواهی رشدی و رضی شدن متعاقب جمهوری اسلامی، مساله را بصورت یک عقب نشینی تدریجی و آبرومندانه برای پاناسلامیستها درآورد. این اشاره در

نکته قابل ذکر دیگر اینکه خطاب خمینی بویژه به روحانیت بود و این بر حقیقتی که رژیم اسلامی در دوره اخیر با آن مواجه بوده تاکید میگذاشت: دامنه بحثهای مخالف در درون خود روحانیت بسیار بالا گرفته است. بعبارت دیگر روحانیت دیگر با خمینی نیست و دارد حساب خود را از خط پان اسلامیت جدا میکند. به تعبیر خودشان، اسلام ناب محمدی در برابر اسلام آمریکایی دارد میبازد. روحانیت ایران تغییرات مهمی را دارد از سر میگذراند؛ اکنون و پس از به حکومت رسیدن، بعبارت دیگر پس از اینکه خود روحانیت بصورت ماشین دولتی درآمده و به درک منافع خود بمنابۀ دولت رسیده دیگر نه فقط روحانیت سنتی بلکه روحانیت "طرفدار انقلاب اسلامی" نیز خواهان انطباق با الزامات دولت بورژوازی در دوره کنونی و دست برداشتن از جهت گیری ها و سیاستهای پاناسلامیستی است. و این شکست وافول پان اسلامیسیم را در آخرین سنگر آن بنمایش میگذارد.

مضمون و طرز بیان خمینی بروشنی حاکی از آن بود که وی میدانند ماشین دولتی و مهرهای اصلی قدرت سیاسی را نمیتوان کنار زد، نمیتوان جایگزین کرد، نمیتوان از پس آن برآمد، تنها میتوان "ارشاد" کرد. و همین تفاوت بزرگ و تعهین کننده‌ای را که باصطلاح تعرض کنونی پاناسلامیسیم با تعرضات گذشته آن دارد، بنمایش میگذارد و تصویری از موقعیت پاناسلامیسیم را بدست میدهد.

از آنجا که تحولات اخیر کل رژیم اسلامی را تضعیف، آینده آنرا تیره و تار و نفس بقای آنرا دشوارتر میسازد، لذا حاکمیت اسلامی بطور جدیتری در مقابل این انتخاب قرار میگیرد که برای بقا و تضمین آینده خود نزد بورژوازی و امپریالیسم ناچار از کنار زدن خط پاناسلامیستی و تصفیه حساب قطعی با آن است. اکنون بیش از هر زمان روشن است که هر نوع آینده بورژوازی و در نتیجه هر نوع آینده رژیم کنونی نزد بورژوازی بسته به کنار زدن و کنار گذاشتن پاناسلامیسیم است. پان اسلامیسیم با عدم قبول عقب نشینی مسالمت آمیز و کم در دسر بناگزیر خود را بیش از پیش آماج اقدام مخالفان کردند. رویداد سلمان رشدی تصادم طرفداران غرب را با پان اسلامیسیم در رژیم ایران محتملتر کرده است.

رویدادهای اخیر گرچه کشمکشها و منازعات درونی اردوگاه بورژوازی و امپریالیسم است، فضای سیاسی جامعه را تحت تاثیر جدی قرار میدهد. موقعیت جمهوری اسلامی بار دیگر به وخامت کرائیده است. رژیم هرچه بیشتر در این وضع درجا بزند، سیاستهایی که پس از جنگ درصدد اتخاذشان بود، گشایش به سمت غرب، درآمدن از انزوای سیاسی و اقتصادی، در دستور گذاشتن بازسازی، همه دچار وقعه و رکود جدیتری میشود و بطور کلی دورنمایی را که رژیم پس از جنگ در تلاش بود برای خود ترسیم کند، یعنی تبدیل شدن به یک آلترناتیو سیاسی و اقتصادی باثبات، بیش از پیش تیره و تار میگردد. در این وضع رژیم بیشک تلاش خواهد کرد که مشکلات اقتصادی و مضایق زندگی مردم، بیکاری، فقر و فلاکت را با محاصره و فشار اقتصادی غرب و بازار مشترک توجیه کند. اما توجیه اینها به عذر "توهین به پیغمبر و زنان او" برای هیچکس قابل قبول نیست. جنگ با یک کشور خارجی که بخشی از کشور را اشغال کرده، توسل به عامل نیرومند ناسیونالیسم و اجبارها و الزامات واقعی که از یک جنگ بزرگ و پردامنه برای جامعه حاصل میشود، بهیچوجه با چنین موضوع مسخره و پوچی قابل قیاس نیست. توجیه بدبختها و فشارهای فزاینده کنونی بر کارگران و مردم زحمتکش تنها به این بهانه که کسی در انگلستان رمان "توهین آمیزی" نوشته است، برای رژیم مقدور نیست. برعکس، توجیه فشارها به بهانه این مساله، تنها مردم زحمتکش را هرچه بیشتر منزجر و خشمگین میسازد. انتظاری را که بدنبال قطع جنگ دامن زده شده بود، کاملاً زایل میکند، شرایط و زمینهای تقابل و رویارویی کارگران و مردم زحمتکش با کل رژیم را بیش از پیش تقویت مینماید و کارگران و مردم زحمتکش در ناکزیری بیشتری برای مقابله و مبارزه قرار میگیرند. طبیعی است که کارگران در این شرایط باید برای تقویت و تشدید مبارزه خود، طرح و کسب مطالبات مستقل خویش و سرنگونی جمهوری اسلامی بیش از پیش بکوشند. این رژیم ضد انقلابی تاکنون به بهای تحمیل شدیدترین فقر و فلاکت به آنها و برقراری خونین ترین دیکتاتوربها علیه آنها به بورژوازی

و امپریالیسم خدمت کرده است. اکنون رژیم بر سر دوراهی ادامه سیاستهای پیشین، که امروزه بورژوازی و امپریالیسم دیگر خواستار تداوم آنها نیستند، و یا در پیش گرفتن خط مشی و سیاستهای جدیدی است که با نیازهای دوره کنونی بورژوازی و امپریالیسم متناسب اند. اما هیچکدام از این سیاستها مطلقاً برای کارگران "مناسب" نیستند. از نظر طبقه کارگر نه این رژیم و نه هیچ جناحی از آن نباید بقا یابد.

در مورد نفس غوغا علیه سلمان رشدی بدیهیترین و اولیهترین مساله دفاع از آزادی بیان نویسنده و محکوم کردن دیدگاه و روش فوق ارتجاعی جمهوری اسلامی است. در عین حال هیچکس در دنیا نباید این را فراموش کند که رژیم اسلامی تاکنون هزاران نفر را بخاطر عقیدهشان با استناد به مذهب و احکام مذهبی نه فقط تهدید بلکه اعدام کرده است. کسانی که نه امکان دفاع از خود در برابر افکار عمومی، نه دسترسی به مطبوعات و رسانه‌های همگانی بین‌المللی، و نه مراقبت از طرف پلیس یک کشور اروپایی، هیچکدام را نداشتند. دستگیری، شکنجه، حبس طولانی و اعدام گسترده مخالفان عقیدتی و سیاسی خصلت نمای تمام حیات فنکن این رژیم مذهبی بورژوازی است.

موج جدید و گسترده ترور و اعدام زندانیان سیاسی که از ماهها پیش آغاز شده هنوز ادامه دارد. مساله سلمان رشدی باید افشای هرچه گسترده‌تر جمهوری اسلامی و تقویت مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی را بدنبال داشته باشد.

این رویداد در عین حال امکان میدهد که دیدگاه کمونیستها راجع به مذهب و نیز خواست کمونیستها در قبال رابطه مذهب و دولت با قوت بیشتری تبلیغ شود. حکومت اسلامی بهر شکلی باید ملغی گردد و سلطه اسلام از حاکمیت، آموزش و پرورش، قانونگزاری، قضاوت، رادیو تلویزیون و سایر نهادهای همگانی اجتماعی برچیده شود. این حداقل کاری است که حکومت کارگری در فردای بقدرت رسیدن خود در این عرصه جامعه عمل خواهد پوشانید.

عبدالله مهتدی

۱۵ اسفند ۶۷



درباره سیاست سازماندهی کارگری ما سخنرانی در یک سمینار حزبی

(قسمت اول)

نیافتادن وجوه اثباتی آن ناروشنی‌هایی بجا میگذارد. نه نقد به کار گذشته بدرستی معلوم میشود و نه راه اصلاح آن. و بالاخره، از همه اینها مهمتر، این بحث یک استنتاج عملی مهم از مبحث کمونیسم کارگری بود. بدرجه‌ای که بحث سیاست سازماندهی روی زمین بماند، بحث کمونیسم کارگری بطور کلی هم لطمه میخورد.

بخش مهمی از آن مقاله در واقع به "سیاست سازماندهی" ما به معنی اخص کلمه مربوط نبود. بلکه مقدماتی بود برای آنکه اعوجاج و کج فہمی‌هایی که در چپ ایران و همینطور در حزب کمونیست ایران نسبت به کار در طبقه کارگر وجود داشت را کنار بزنند تا تازه بتوان پس از آن بطور شسته و رفته درباره کار در درون طبقه کارگر و فعالیت تشکیلاتی حزب در شهرها فکر کرد. عبارات دیگر چنانچه این نگرش‌های نادرست و وارونه درباره طبقه کارگر، جنبش کارگری و سازماندهی حزبی و غیر حزبی در درون طبقه کارگر و غیره، که پائین تر توضیح خواهیم داد ابتدا جنبه معرفتی ندارند، را بدور انداخته باشیم، درک بحث ما درباره سیاست سازماندهی حزب بسیار ساده میشود. آنگاه سیاست سازماندهی ما در تعدادی از زمین‌های قابل فهم خلاصه میشود که هرکس میتواند در ظرف چند دقیقه برای رفیق پهلو دستی خود توضیح بدهد. بدون این نقد، همین تزه‌های ساده هم قربانی غامض بینی و ذهنی گزائی‌ای خواهند شد که مشخصه چپ غیرکارگری دوران ماست.

بدفہمی‌ها

اجازه بدهید با توجه به تجربه سه ساله اخیر و تفسیرهایی که از بحث سیاست سازماندهی ما بعمل آمده است ابتدا به این بردازم که سیاست سازماندهی ما اساسا بر سر چه چیز نیست.

ابهامات و اشکالات بحثی داشته باشیم و حتی المقدور به آنها پاسخ بدهیم. بهرحال با این مقدمات به اصل بحث امروز بپردازیم. فرض اینست که رفقا مقاله سیاست سازماندهی را بدقت مطالعه کرده‌اند. لاجرم قصد ندارم آن بحث را عینا اینجا تکرار کنم بلکه به نکاتی میپردازم که به تشریح بهتر آن بحث کمک میکند.

به نظر من مقاله سیاست سازماندهی نوشته بسیار مهمی است. اولاً، نکاتی در این مقاله مطرح شده که میبایست و هنوز هم باید نگرش ما را نسبت به جنبش طبقه کارگر و کار در درون طبقه کارگر متحول کند. توجه به تزه‌هایی که در این بحث درباره اشکال وجودی طبقه کارگر و سوخت و ساز درونی این طبقه مطرح شده برای حزبی که میخواهد در درون طبقه کارگر کار کند حیاتی است. ثانیاً، این بحث رهنمود و و نسخه‌ای بود برای آنکه حزب ما رشد و گسترش پیدا کند و ابعاد فعالیت آن دگرگون بشود. بنظر من اتخاذ این سیاست یک راه حل واقعی و عملی برای رشد فعالیت حزب در شهرها و در درون جنبش کارگری است و عدم اتخاذ این سیاست به معنای محروم شدن حزب از امکانات واقعی‌ای بوده است که برای نیرومندی خود در اختیار داشته و هنوز دارد. ثالثاً، این سیاست میبایست و هنوز باید باست و مختصات طبقاتی حزب ما را دگرگون کند. حزب ما باید به یک حزب کارگری تبدیل شود و این سیاست ابزاری بوده است در این جهت که متأسفانه بدرستی بکار گرفته نشده است. نکته دیگر اینکه این بحث از نظر عملی حاوی جمع‌بندی معینی از ضعف‌های فعالیت عملی دوره قبل ما بود. عدم تفهیم و تثبیت این بحث لاجرم به معنای کند شدن و کم اثر شدن جمع‌بندی انتقادی ما در قبال دوره قبل هم هست. بحث سیاست سازماندهی طبقاً فعالین ما را متوجه ایراداتی در کار گذشته ما میکند، اما عدم تشریح پیکر این سیاست و جا

رفقا موضوع بحث امروز سیاست سازماندهی ماست. مقاله "سیاست سازماندهی ما" در مهرماه ۶۵ چاپ شده و از نظر صرف گذشت زمان باید قاعدتاً در موقعیتی باشیم که بتوانیم نتایج این سیاست را جمع‌بندی و ارزیابی کنیم. اما مساله اینجاست که ارزیابی ما، که در پانزوم سیزدهم کمیته مرکزی و در کنگره سوم حزب هم طرح شد، اینست که این سیاست هنوز خود به درستی درک و تثبیت و لاجرم به معنای واقعی کلمه اتخاذ نشده تا بتوان از نتایج آن سخن گفت. این سیاست بدرستی به فعالین ما منتقل نشده و خود همین مساله دشواریها و مشکلاتی نیز به بار آورده است. بنابراین در واقع ما در مقطع جمع‌بندی نیستیم بلکه در موقعیت طرح مجدد آن هستیم و بحثی که من امروز ارائه میکنم مقدمه‌ای است بر توضیح و تشریح مجدد این سیاست و یک دوره فعالیت فشرده از جانب کمیته تشکیلات شهرها برای اتخاذ عملی این سیاست و به نتیجه رساندن آن. با این تفاوت که امروز مجموعه‌ای از بدفہمی‌ها و سوء تعبیرها از این بحث هم به مسائل ما اضافه شده است که در بدو امر با آن روبرو نبودیم. بار قبل ما از نقد مجموعه‌ای از نگرش‌ها و عملکردهای عینی در جنبش چپ آغاز کردیم. اینبار باید علاوه بر اینها از این نیز حرف بزنیم که چطور برای مثال این یا آن مقوله که که در بحث سیاست سازماندهی مطرح شده خود مورد سوء تعبیر قرار گرفته است و به پراتیک نادرستی میدان داده است. برای مثال مقوله طیف "کارگران رادیکال سوسیالیست" خود چه آشفته فکری به دنبال داشته است و غیره.

در این جلسه امید من اینست که با توجه به حضور تعداد زیادی از رفقا که در این عرصه صاحب نظرند و بویژه خود در عرصه‌ای کار میکنند که میتوانند مستقیماً بفهمند ابهامات و سوالات واقعا چیست، پس از پایان صحبت‌های من بتوانیم در مورد اینگونه

آزادی، برابری، حکومت کارگری

درباره هر یک می‌دهم.

۱- مقاله سیاست سازماندهی بحثی است بر سر درک مادی و عینی از روند شکل‌گیری یک حزب انقلابی و کمونیستی در درون طبقه کارگر. شناختن مکانیسم‌های مادی این روند. این بحث می‌خواهد این مساله را توضیح بدهد که برای شکل‌گیری یک حزب انقلابی کارگری بطور کلی چه فعل و انفعالات عینی و مادی‌ای باید صورت بگیرد. این بحثی است علیه ذهنی‌گرایی چپ سنتی در ایران. بنابراین در یک سطح عمومی بحث بر سر مکانیسم‌های رابطه حزب و طبقه است.

۲- این بحث حاوی تأکیدی بر برخی خصوصیات اساسی طبقه کارگر در زیست و مبارزه است که اساساً از چشم چپ سنتی غیرکارگری مخفی مانده است. تزه‌های اصلی که در مقاله بحث میشود و همانطور که در آنجا گفته شده مکمل بحثهای قبلی ما، از کنکره اتحاد مبارزان کمونیست به بعد، درباره سبک کار و امر سازماندهی کارگری است، همه گواه این مساله است که ما داریم طبقه کارگر را آنطور که هست به چپ ایران "معرفی" میکنیم. کسی که قصد سازماندهی طبقه کارگر را دارد حداقل باید طبقه کارگر را بعنوان یک پدیده اجتماعی بشناسد. باید بداند حرکت طبقه کارگر، چه در زیست و تولید و چه در مبارزه و اعتراض از چه قانونمندی‌ای تبعیت میکند. چرا این را باید گفت؟ به این دلیل که همانطور که بدفعات بحث کرده‌ام و اینجا هم باز خواهم گفت، ما داریم از حرکت احزاب چپ غیرکارگری به سمت طبقه کارگر حرف می‌زنیم. این واقعیت چپ ایران و حتی خصلت نمای حرکت تاکتونی حزب خود ماست. بنابراین برای جریانی که از یک قطب غیرکارگری در جامعه سمت طبقه کارگر حرکت میکند و هرروز در تبلیغات خود و نشریات و رادیوهای خود صدها بار نام طبقه کارگر را می‌برد و دفاع خود را از منافع و آرمان این طبقه اعلام میکند حداقل انتظار اینست که این طبقه را آنطور که هست و با خصوصیتی که مکان عینی‌اش در جامعه به زیست و مبارزه‌اش میدهد بشناسد، و نه بر مبنای تجسم از پیشی و ذهنی طبقات دارا از کارگر و طبقه کارگر. به این نکته برمیگردم.

۳- بحث سیاست سازماندهی بر سر درک ویژگیها و اوضاع و احوال مشخص یک کشور

بکنیم مبنائی برای اتحاد گرایشات مبارز در درون طبقه کارگر در مبارزات جاری بوجود می‌آید و خود ما باید برای این اتحاد مبارزاتی حول قانون کار تلاش کنیم. بحث سیاست سازماندهی ابتدا بحثی در رد تعین حزبی و رادیکالیسم سیاسی و ایدئولوژیکی حزب نیست و بعداً اشاره خواهیم کرد که اجتماعی شدن حزب نه فقط مستلزم کم‌رنگ کردن اعتقادات ایدئولوژیکی حزب نیست بلکه این اعتقادات و تبلیغ و بیان هرچه صریحتر آن در درون طبقه کارگر شرط حیاتی اجتماعی شدن حزب ماست.

۴- سیاست سازماندهی ما بحثی بر سر انتخاب موضوع کار تبلیغ و ترویج و سازمانگری ما نیست. من با این تصور بسیار نادرست و شکفت‌انگیز برخورد کرده‌ام که درحالی که تاکنون موضوع و مخاطب کار حزب طبقه کارگر بطور کلی بوده است، حالا گویا با بحث سیاست سازماندهی میخواهیم این مخاطب را محدود کنیم و صرفاً بخش "رادیکال سوسیالیست" طبقه کارگر را مدنظر قرار بدهیم. سیاست سازماندهی بحثی بر سر محدود کردن

۱- محافل کارگری جای بسیار پراهمیتی در بحث ما دارند، اما اطلاق "سیاست سازماندهی محفلی" به بحث ما بسیار نادرست است. گویا حزب کمونیست دارد بحثی را در تقدم شکل محفلی فعالیت به کار حوزه‌ای مطرح کرده‌ایم و این محور سیاست دوره‌ای ماست. یا گویا ما قبلاً اشکال منضبط کار حزبی در شهرها را دنبال می‌کرده‌ایم و مثلاً الان داریم به سازماندهی کل و گشاد و غیر رسمی روی می‌آوریم. بحث ما این نیست.

۲- بحث سیاست سازماندهی بحثی بر سر ارائه یک شکل الگرناتیو برای شکل توده و غیر حزبی کارگران نیست که گویا با توجه به ضعف سنت مبارزه متشکل کارگری در ایران و فقدان شوراها و سندیکاها و غیره ما راهی پیدا کرده ایم و آن مثلاً این است که بجای شوراها و سندیکاها شبکه‌های محافل را قرار بدهیم. این بحث ما نیست. بحث سیاست سازماندهی بحثی در چهارچوب مساله تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر نیست. موضع و سیاست

اتخاذ این سیاست یک راه حل واقعی و عملی برای رشد فعالیت حزب در شهرها و در درون جنبش کارگری است و عدم اتخاذ این سیاست به معنای محروم شدن حزب از امکانات واقعی‌ای بوده است که برای نیرومندی خود در اختیار داشته و هنوز دارد.

این سیاست میبایست و هنوز باید بافت و مختصات طبقاتی حزب ما را دگرگون کند. حزب ما باید به یک حزب کارگری تبدیل شود و این سیاست ایزاری بوده است در این جهت که متأسفانه بدرستی بکار گرفته نشده است.

عرصه فعالیت حزب در درون طبقه کارگر نیست، بلکه بر سر چگونگی فعالیت ما در درون کل طبقه است. در این میان ما جایگاه ویژه‌ای برای طیف رادیکال و سوسیالیست کارگران در امر سازماندهی و رهبری کل طبقه قائل هستیم که آن را بروشنی توضیح داده‌ایم.

اینها فقط نمونه‌ای از بدفهمی‌هاست. رفقا میتوانند در ادامه بحث نمونه‌های دیگری را که با آن برخورد داشته‌اند مطرح کنند.

مبنای سیاست سازماندهی ما

اما بحث سیاست سازماندهی ما در باره چه چیز هست. ابتدا فهرست وار به نکات اصلی اشاره میکنم و سپس توضیحاتی

حزب در این عرصه کاملاً روشن است. ما شوراها و جنبش مجامع عمومی را ظرف مناسب مبارزه توده‌ای و علنی کارگران میدانیم و رابطه آن با اتحادیه‌ها را هم به تفصیل توضیح داده‌ایم.

۳- بحث ما بحثی در چهارچوب سکتاریسم و انحلال طلبی نیست. این تصور که سیاست سازماندهی بحثی در جهت کم‌رنگ کردن تعین حزبی و ایدئولوژیکی حزب به نفع تقویت همسوئی‌های عملی با سایر جریانات در مبارزات جاری است، کاملاً نادرست است. بحث سیاست سازماندهی مقدمه‌ای بر بحث "اتحاد گرایشات" نیست. این عبارت اخیر اگر یادتان باشد در رابطه با بحث قانون کار مطرح شد و هنوز هم مطرح است. به این معنی که اگر بتوانیم قانون کار انقلابی را ارائه

معین و طبقه کارگر در آن در دوره مشخصی است. این بحث محدودیتها و ویژگیهای زیست و مبارزه این طبقه را بیان میکند. از این صحبت میکند که تاریخچه و سنت مبارزاتی این طبقه چه نقاط قدرت و ضعفی برای آن بهار آورده است. از این صحبت میکند که از نظر فکری و ایدئولوژیکی چه روندهائی در درون این طبقه در جریان است و چه گرایشاتی شکل گرفته است. طبقه کارگر سالهای ۱۳۶۰ در ایران حاصل روندهای تاریخیای چه در ایران و چه در سطح جهانی است. جهان نگری و ترکیب ایدئولوژیکی این طبقه، توانائی تشکیلاتی و مبارزاتی او، اوضاع زیست و نوع اشتغال او غیره همه حاصل یک تاریخ اجتماعی است که خصوصیات ویژه به این بخش طبقه کارگر جهانی میدهد. بحث سیاست سازماندهی بر سر دخیل کردن این خصوصیات مشخص در تعقل و تفکر کمونیستاست.

۴- بحث سیاست سازماندهی بر سر درک نواقص عملی سیاست قبلی حزب (تا زمان انتشار مقاله مزبور) است. این بحثی است برای گسترش فعالیت کمونیستی در اوضاعی که بنظر همه نامطلوب میاید. یک نکته محوری این مقاله و ادعائی که میخواهد به کرسی بنشاند، اینست که این بحث روشی ثمربخش برای فعالیت حزب در دورهای است که به تصور چپ سنتی کار کمونیستی نمیتواند خیلی گسترش پیدا کند، که سازماندهی علنی طبقه کارگر غیرممکن است، که اقبال کمونیستها به پیدایش دورههای انقلابی منوط شده است، که کمونیسم مجبور است روشنگری بماند و غیره. این بحث ادعای ماست مبنی بر اینکه ابداء اینطور نیست. که در دل این شرایط هم راهی برای رشد حزب کمونیست کارگران وجود دارد که کاملاً عینی و عملی است. به این معنی مقاله سیاست سازماندهی ما دوره قبل را نقد میکند و نواقصی را که مانع رشد فعالیت کمونیستی در درون طبقه کارگر است را گوشزد مینماید.

۵- و بالاخره همانطور که در ابتدای بحث گفتیم، مقاله سیاست سازماندهی بر سر ضرورت تحول یک چپ به چپ دیگری است. تاریخ چپ ایران در بستراصلی خود تاریخ رفرمیسم و ناسیونالیسم چنانچ چپ بورژوازی ایران است. بحث بر سر این است که این تاریخ به جایی رسیده است که دیگر یک کمونیسم کارگری

باید شکل بگیرد. کمونیسم اساساً قرار بوده است کارگری باشد و قبل از اینکه "ملی" شود و به انحاء مختلف توسط بورژوازی مورد تحریف و سوء استفاده قرار بگیرد، در صحنه اجتماع پدیدههای کارگری بوده است. بحث سیاست سازماندهی جزئی از یک تلاش وسیعتر است برای شکل دادن به یک کمونیسم متفاوت و برخاسته از یک خاستگاه اجتماعی متفاوت. بحث بر سر کمونیسم کارگری و پیدایش حزب کمونیست کارگران است.

حزب و طبقه

در مورد رابطه حزب و طبقه یک سلسله درکها و مفروضات غلط در چپ سنتی ایران وجود دارد که باید از نقد اینها شروع کنیم. تصور مسلط در چپ از رابطه حزب و طبقه اینست که در یک قطب عنصر تئوری، ایدئولوژی، آگاهی و تشکل و انضباط وجود دارد و در قطب دیگر تودههای کارگر وجود دارند. حزب یا سازمان یک قطب و

چنین فرض و برداشت نادرست و خام اندیشانهای ضعف معرفتی چپ نیست. این در واقع انعکاس و امتداد همان برداشت و شناختی است که سرمایه و سرمایهدار در عرصه تولید از کارگر دارد. سرمایه صاحب چیزی است به نام سرمایه. تولید حاصل این است که این سرمایه را، این وسائل تولید را که به سرمایه دار تعلق دارد و کارگر بنا به تعریف فاقد آن است، بپزند و در اختیار کارگر بگذارند تا با آن کار کند. کارگران در این رابطه از نقطه نظر سرمایهدار اتمهای انسانی هستند که تک تک توسط سرمایه استخدام میشوند. از نقطه نظر سرمایه کارگر فردی است که برای دوره معینی (روزکار) با سرمایه تماس پیدا میکند و پس از آن دوباره در گوشه‌ای گنگ و غبارآلود در جامعه کم میشود تا فردا مجدداً در کارخانه حضور پیدا کند. در آسوی کارخانه، در آسوی رابطه حقوقی میان کار و سرمایه، کارگر برای بورژوا پدیده‌ای ناشناخته است. در نظر بورژوا کارگران همیشه آدمهایی هستند که به کار نیاز

کسی که قصد سازماندهی طبقه کارگر را دارد حداقل باید طبقه کارگر را بعنوان یک پدیده اجتماعی بشناسد. باید بدانند حرکت طبقه کارگر، چه در زیست و تولید و چه در مبارزه و اعتراض از چه قانونمندی‌ای تبعیت میکند. چرا این را باید گفت؟ به این دلیل که همانطور که بدفعات بحث کرده‌ام و اینجا هم باز خواهم گفت، ما داریم از حرکت احزاب چپ غیر کارگری به سمت طبقه کارگر حرف میزنیم. این واقعیت چپ ایران و حتی خصلت نمای حرکت ناکونونی حزب خود ماست.

دارند و برای کار آمده‌اند. اینکه بعنوان انسان در متن جامعه چه میکنند، مورد توجه بورژوازی نیست. نگرش سرمایه به کارگر در تولید، پایه و مبنای نگرش چپ حاصل از این سرمایه به کارگر در عرصه سیاست است. توده‌های بی‌شکل، وقتی این چپ میخواهد از کارگر سخن بگوید متوجه محرومیت و فقر او میشود. از اینرو در تئوری چپ سنتی طبقه کارگر به روشنی از زحمتکش و رنجبر و فقیر بطور کلی قابل تمییز نیست. این چپ راجع به اینکه این طبقه کارگر بعنوان یک پدیده اجتماعی در چه موقعیتی است و چه میکند، آیا اساساً زندگی و سوخت و ساز سیاسی، فرهنگی، معنوی و هنری‌ای دارد یا خیر، آیا اعتراضی در درون آن در جریان است یاخیر و

"توده‌ها" قطب دیگر را تشکیل میدهند. مکانیسم سازمانیابی انقلاب کمونیستی اینست که این سازمان آن توده‌ها را گیر میآورد و اهداف و ایده‌آل‌های خود را به آنها منتقل میکند و آن توده‌ها، تک تک و بصورت آحاد مستقل انسانی، تغییر تفکر میدهند، تغییر نگرش میدهند، به کمونیسم و سوسیالیسم معتقد میشوند، به علل مصائب خود پی میبرند، و در نتیجه به آن سازمان میپیوندند و وارد مبارزه آگاهانه و هدفمند میشوند. بعبارت دیگر در یک سو توده‌های کارگر هستند در شکل اتمهای انسانی و در سوی دیگر سازمان و حزب قرار دارد بصورت تجسم آگاهی، تشکل و انقلابیگری. این دو قطبی "حزب - توده‌ها" است که در مقاله سیاست سازماندهی به آن پرداخته ایم. علت وجود

فرقه های شبه مذهبی کم تاثیری که با همان باورهای سادطوحانه در مورد حزب و طبقه کارگر زندگی سیاسی شان را سپری میکنند.

خلاصه کلام اینکه خصلت نمای طبقه کارگر در تفکر چپ سنتی نه موقعیت این طبقه در تولید و وجود آن به مثابه یک طبقه اجتماعی محصول تولید مدرن با سوخت و سازها و فعل و انفعالاتی که در درون آن جریان دارد، بلکه موقعیت مصرفی طبقه و پدیده فقر و محرومیت است. و بسیار دیده ایم که وقتی الگوی مصرفی طبقه کارگر تغییر میکند، مثلا در ایران وقتی کارگر لباس بهتر میپوشد و با مبارزه خود صاحب وسائل خانگی مانند یخچال و تلویزیون و غیره میشود، این چپ عقب مانده لکتت زبان پیدا میکند و در تئوریهای خودش دچار مشکل میشود. این چپ وقتی با کارگران سخن میگوید زبان کودکان را بکار میگیرد. در واقع خود را به کودکی میزند. دوساعت حرف میزند تا به کارگر توضیح بدهد که مثلا اگر مزدت بالا برود بهتر است چیزی که برای هرکس در یک خانواده کارگری به سن پنجسالگی رسیده باشد

جزو بدبیبیات است. اینها بخشی از آن "آگاهی" است که اینگونه سازمانها فکر میکنند انحصارشان را دارند و باید به درون طبقه بپردازند. بحث سیاست سازماندهی ما با توجه دادن حزب کمونیست به این مساله آغاز میشود که ما باید از این دوقطبی بورژوازی کنده باشیم و طبقه کارگر را به عنوان یک موجودیت اجتماعی معترض، دارای تعقل سیاسی و آرایش درونی مبارزاتی و در جریان فعل و انفعال سیاسی بشناسیم. این حداقل انتظار از حزبی است که میخواهد حزبی کارگری باشد. در همین رابطه و در سطحی مشخص تر، ما به گرایشات واقعا موجود در درون طبقه کارگر اشاره میکنیم. این گرایشات حاصل تاریخاند. اگر کسی در سال ۱۸۴۷ تعبیری از کمونیسم بدست داده باشد، کارگر یک قرن بعد دیگر این تعبیر را میشناسد. به هزار و یک شکل این کمونیسم با طبقه کارگر در طول یک قرن مرتبط شده، کارگر با الهام از آن مبارزه کرده، صاحب نظران بوجود آمده اند و جدل کرده اند، احزاب تشکیل شده اند، انقلابات صورت گرفته است و غیره. طبقه کارگر به دلیل اینکه بخش زنده ای از جامعه است دیگر بعد از یک قرن و بیش از آن از مانیفست کمونیست مارکسیسم و کمونیسم را

را صرفا از تئوری و ایدئولوژی و مواضع خود استخراج میکنند.

تفکر چپ سنتی ترکیبی است از یک تصور تجریدی و ذهنی گرایانه و اختیاری از پرولتاریا از یکسو و یک درک و برداشت شمانیک و تنزل گرایانه از کارگر بعنوان فقیر و بابرهنه از سوی دیگر. هیچیک از این برداشتها درست نیست. هر دو نشاندهنده اینست که دوقطبی حزب - توده ها یک دوقطبی چرند و بی ارزش است که بر شناخت بورژوازی از کارگر در عرصه تولید بنا شده است. این دو قطبی فقط موقعیت و تعلق طبقاتی سوسیالیستهای بورژوا را برملا میکند و بس.

با توجه به این مفروضات و برداشتها، تزهایی که در ابتدای مقاله سیاست سازماندهی ما مطرح شده است ممکن است برای خیلی چپها عجیب بنظر برسد. این گفته که طبقه کارگر در درون خود دارای یک فعل و انفعال سیاسی غنی است، که به مجموعه مسائل اجتماعی فکر میکند، که در درون خود دارای

اشکال این اعتراض کدامند و غیره چیز زیادی نمیداند. این چپ کمترین تبیین و تحلیل را از این مساله دارد که کارگر در آنسوی تولید و اشتغال در اجتماع چیست.

وقتی یک بورژوا واقف میشود به اینکه سوسیالیست است و باید کاری بکند، بدوا دلش بحال فقرا سوخته است و معتقد شده است جامعه نباید به فقیر و غنی تقسیم گردد. مارکس در مانیفست کمونیست درباره اینگونه سوسیالیسم بورژوازی بدقت سخن گفته است. سوسیالیسم بورژواها برای نجات محرومان و فقرا. این دیدگاه عینا به تئوری "چپ اینها منتقل میشود. یکسو به مارکس رجوع میکند و درباره پرولتاریائی میخواند که سوسیالیسم تئوری انقلاب اوست، آگاه و منضبط است، حکومت خود را برقرار میسازد، جامعه را دگرگون خواهد کرد و به عالیترین اشکال ممکن اداره خواهد کرد و غیره. از سوی دیگر به جامعه موجود خود مینگرد و "پرولتاریا" را در این انسانهای "محروم و

تصور مسلط در چپ از رابطه حزب و طبقه اینست که در یک قطب عنصر تئوری، ایدئولوژی، آگاهی و تشکل و انضباط وجود دارد و در قطب دیگر توده های کارگر وجود دارند. حزب یا سازمان یک قطب و "توده ها" قطب دیگر را تشکیل میدهند. علت وجود چنین فرض و برداشت نادرست و خام اندیشانه ای، ضعف معرفتی چپ نیست. این در واقع انعکاس و امتداد همان برداشت و شناختی است که سرمایه و سرمایه دار در عرصه تولید از کارگر دارد.

گرایشات سیاسی و ایدئولوژیکی شکل گرفته است، که طبقه کارگر در هر حال دارای یک بافت رهبری است، که در هیچ مقطعی فاقد نوعی آرایش و تشکل درونی نیست، که اعتراض این طبقه و مبارزه او بلاوقه و جزئی از موجودیت او بعنوان یک طبقه است، و تزهایی از این دست برای خیلیها غیر قابل هضم است و شاید برایشان نمودی از "کارگر زدگی" حزب ما یا نویسنده مقاله مزبور باشد. البته در طول همین سالهای اخیر جریاناتی که عقل داشته اند و بحران سیاسی و ایدئولوژیکی و تحولات شوروی و چین دکما و به اصطلاح "آموزشهای" تاکتونی شان را بیاعتبار کرده است، از بحثهای ما تاثیر گرفته اند، چراکه بهر حال راهی برای فعالیت در درون طبقه کارگر در آن یافته اند. اما هنوز هستند جریاناتی

ناآگاه و بابرهنه پیدا نمیکند. در نتیجه "پرولتاریا" بتدریج برای او مشخصه کسانی میشود که رشد و آگاهی مورد نظر را یافته اند تا به حزب او و مبارزه ای که او تعریف کرده است ملحق شوند. به این ترتیب حزب ایشان خود به شاخص و محک پرولتر بودن تبدیل میشود. کارگر زنده و حی و حاضری که خارج از این حزب و جریان قرار بگیرد به سختی ممکن است بعنوان پرولتر به رسمیت شناخته شود. پرولتاریا بخشی میشود که توانسته است آن ایدئولوژی پلاستی، انضباط پلاستی و از خود متشکری پلاستی سازمان را قبول کند و به سازمان بپیوندد. به این ترتیب میتوان سازمانهای رنگارنگ پرولتاریائی تشکیل داد بدون اینکه سازماندهنده و دربرگیرنده کارگران باشند. سازمانهایی که خصلت پرولتاریائی خود

در تدارک اول ماه مه

۱- تعطیل، و تحریم مراسم دولتی.

تعطیل کردن روز کارگر، تاکنون یک مضمون اصلی جدال و کشمکش کارگران با بورژوازی و دولت او در این کشور بوده است. در این کشمکش، عقب نشینی‌های مهمی تاکنون به دولت تحمیل شده است. در لایحه کار بالاخره دولت تعطیلی این روز را پذیرفته است. برای قطعیت دادن به این پیروزی، کارگران باید متکی بر عمل و نیروی خود این جدال چند ساله اخیر را تا آخر پیش ببرند. در روز کارگر، کارگران کار را در همه جا تعطیل خواهند کرد. این برای ما هنوز یک جنبه مهم از آکسیون اول مه است که باید از پیش بکوشیم آمادگی عموم کارگران در انجام آن هرچه بیشتر تامین شود. بعلاوه این آمادگی باید شامل تحریم تمام مراسم دولتی و مراسم خانه کارگر، شوراها، اسلامی و نهادهائی از این قبیل باشد که رژیم برای ممانعت از تعطیل کردن اول مه و مخدوش کردن روز کارگر سازمان میدهد. باید نسبت به نقشها و توطئه‌های رژیم در این زمینه هوشیار بود و "تعطیل، و تحریم مراسم دولتی" را با نیرومندی به اجراء گذاشت.

۲ - "برپائی مجمع عمومی کارخانه

در گرامیداشت اول مه". باید کوشید که قبل از اول مه، در تمام کارخانه‌ها و مراکز کارگری مجامع عمومی کارگران در گرامیداشت اول مه برپا شود. این مجامع عمومی در فرصت مناسبی مانده به اول مه برپا شوند. کارخانه‌ها و مراکز صنعتی، محل تجمع کارگران و مراکز قدرت اجتماعی کل طبقه کارگر هستند و برپائی مجمع عمومی کارخانه در گرامیداشت اول مه قبل از رسیدن این روز، نقشی بسیار پر اهمیت در کل آکسیون اول مه خواهند داشت. با ابتکار کارگران این مجامع عمومی میتوانند وسیعتر شوند و با دعوت از کارگران کارگاهها، کارگران ساختمانی، خانواده‌ها و شرکت آنها برگزار شوند. بعلاوه این مجامع عمومی، جای ابراز همبستگی جهانی ما، سخنرانها و صدور قطعنامه‌ها برای اعلام توقعات اجتماعی و سیاسی و خواستهای کارگری است. باید بکوشیم که مجامع عمومی

بقیه در صفحه ۳۱

در سمینار اخیری که کمیته تشکیلات شهرها برگزار نمود، سیاست حزب در اول مه نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفت. اول مه یک آکسیون بسیار مهم کارگری است که همه ساله فعالین و رهبران کارگری از مدتها قبل در تدارک آن برمیآیند و هرچه به اول مه نزدیکتر میشویم، محافل و محیطهای کارگری را جنب و جوش غنیتر و وسیعتری برای برگزاری این آکسیون فرا میگیرد. سمینار معطوف به آن بود در فرصت مناسبی که به "اول مه" مانده است، سیاست حزب در مورد اول مه ساله ۶۸ را معین کند تا کارگران کمونیست بتوانند در جنب و جوش تدارک و برگزاری اول مه امسال شرکتی هرچه موثرتر و فعالتر داشته باشند، ارگانهای حزبی این سیاست را وسیعتر با فعالین و رهبران کارگری در میان بگذارند و با دامن زدن به آژیتاسیون اول مه، عموم کارگران را برای برپائی هرچه موفقتر روز کارگر فرا خوانند.

در شروع سمینار رفیق رضا مقدم، از جانب کمیته تشکیلات شهرها، طی یک سخنرانی ارزیابی‌ای از اول ماه مه در ده ساله پس از قیام ارائه نمود. چگونگی برخورد جمهوری اسلامی به اول مه، دفاع کارگران از روز کارگر در مقابل این رژیم و گسترش سنت اول مه در میان کارگران ایران طی این مبارزه، از جمله نکات این ارزیابی بود. پس از آن سمینار بطور دقیقتری به سیاست حزب در اول مه، و آکسیون اول مه سال ۶۸ پرداخت. مباحث این سمینار را در شماره آینده کمیونیت مشروحتر ارائه خواهیم کرد. اینجا به ذکر نکات عمومی سیاست حزب در اول مه و تدارک اول مه ۶۸ اکتفا میکنیم.

اول مه، برای ما یک آکسیون مهم و طبقاتی کارگران است که مضمون آنرا اتحاد طبقه، همبستگی بین‌المللی او، ابراز وجود اجتماعی و سیاسی او، و نمایش توقعات و قدرت این طبقه میسازد. ما با تمام نیرو تلاش میکنیم که این آکسیون هرچه بیشتر با موفقیت توأم شود و مضامین آن روشنی و صراحت بیابد. سازماندهی و برگزاری اول مه ۶۸ از نظر ما باید ۳-جزء مهم را دارا باشد:

به پدیده‌های درونی برای خود تبدیل کرده است. این کمیونسم در درون طبقه کارگر محصولات عینی‌ای بوجود آورده است. چند صد سال مبارزه علیه سرمایه داری و روبرو شدن با سرمایه‌دار و دولتها و تاکتیکهایش در اشکال و صورتهای گوناگون، کارگر معاصر را در مبارزه آموخته و صاحب سنت (سنتهای مختلف) کرده است. گرایشات گوناگون مبارزاتی در درون طبقه کارگر بوجود آمده است. کارگر امروزی، درست نظیر بورژوازی امروزی در لبه انتهائی یک تاریخ طولانی قرار دارد. این تاریخ در او تاثیر گذاشته و او را به پدیده‌های بسیار بالغ و پیچیده تبدیل کرده است. حتی کارگر چند قرن قبل که تازه از روستا و کارگاه کنده شده بود، ذهن و زندگی‌ای پخته‌تر و بالغ‌تر و شکل گرفته‌تر از چیزی داشت که چه بورژوازی در مورد کارگر امروزی در فکر خود مجسم میکند.

وجه دیگر بحث ما این بود که این گرایشات ایدئولوژیکی و سیاسی موجود در درون طبقه کارگر پایه عینی احزابی هستند که به نحوی از انحاء خود را به طبقه کارگر منتسب و مرتبط میکنند. گرایش اصلاح طلبانه با تفکر و سنت و سابقه‌اش در درون طبقه کارگر در کشورهای مختلف وجود دارد و این پایه عینی احزاب اصلاح طلب دارای نفوذ در درون طبقه کارگر است. بهمین ترتیب گرایش انقلابی و کمونیستی وجود دارد. گرایشی که فعالین آن نسبت به تفاوت نظرات و راه حل هایشان در قبال مسائل کارگری با دیگر جریانات خود آگاهند. مساله بر سر مرزبندی های عمیق، تئوریک نیست، بلکه بر سر مرزبندی های واقعی مبارزاتی میان سنت های مبارزاتی مختلف در درون طبقه کارگر است. این گرایشات توده کارگران را تحت تاثیر قرار میدهند و به سمت خود جلب و جذب میکنند. طبقه کارگر مدام در حال قطب بندی درونی، آرایش گرفتن درونی و حتی کشمکش درونی برای پیدا کردن و دنبال کردن بهترین و موثرترین راه بهبود اوضاع و رهائی خویش است. حال اگر یک حزب سیاسی بخواهد حزبی کارگری باشد و یا در درون طبقه کارگر برای خود حمایتی پیدا کند، اولین سوالی که در برابرش قرار میگیرد اینست که مابه‌ازاء اجتماعی آنچه که این حزب در فکر و سیاست و مبارزه نمایندگی میکند در درون طبقه کارگر

به شکل گرایش‌های بالفعل وجود دارد یاخیر. این گرایش در چه موقعیتی در درون کل طبقه کارگر قرار گرفته است. یک سازمان سوسیالیستی رادیکال که میخواهد در درون طبقه کارگر کار بکند اصولاً باید با این فرض شروع بکند که یک جریان سوسیالیستی رادیکال در درون طبقه کارگر وجود دارد. این تازه گفته‌ای است مربوط به اوضاعی که نظیر ایران سازمان سوسیالیستی مربوطه اساساً از ابتدا توسط روشنفکران و خارج محیط فعالیت سیاسی کارگری تشکیل شده باشد. وگرنه کمونیسم (گرایش مارکسیستی در آن) از ابتدا در محیط کارگری شکل گرفت و گرایش سوسیالیستی در درون خود طبقه را همراه داشت. باتوجه به خصلت روشنفکری چپ تاکید این هم ضروری است که بدیهی است که تبیین گرایش کارگری رادیکال و سوسیالیست از هویت سیاسی و ایدئولوژیکی خودش لزوماً مانند تبیین سازمان مربوطه نیست و نباید باشد. اما اگر واقعا داریم از سوسیالیسم انقلابی و رادیکال سخن میگوئیم آنوقت در اینکه یک چنین جریانی بطور واقعی در درون طبقه کارگر وجود دارد و دیگر در عصر ما بطور اجتناب ناپذیری بازتولید میشود تردیدی نیست. جامعه‌ای که در آن طیف رادیکال و سوسیالیستی کارگری وجود نداشته باشد، جامعه‌ای است که در آن سرمایه داری وجود نداشته است. قدمت سوسیالیسم کارگری به قدمت خود سرمایه داری است و اکنون قریب یک قرن و نیم است که جناح رادیکال این سوسیالیسم کارگری مستقیماً از مارکسیسم الهام میگردد.

به بیان دیگر بحث ما اینست که حزب به معنایی که معمولاً از آن حرف میزنیم، یعنی یک تشکیلات تعریف شده، صرفاً یک تعیین خاص از یک واقعیت اجتماعی وسیعتر است. واقعیتی که یک وجه آن وجود اجتماعی یک گرایش و حرکت بالفعل در درون طبقه کارگر است و وجه دیگر آن وجود تشکیلاتها، برنامه‌ها و غیره. حزب صرفاً تشکیلاتی متشکل از افراد نیست که بر مبنای توافق بر سر برنامه و اساسنامه گرد هم آمده‌اند. حزب حاصل بلوغ روندهای تاریخی است که طی آن ماتریال کافی در سطح جامعه، در درون طبقه کارگر

بشکل گرایش‌ها و سنتها و فعالین، و نیز در قالبهای سیاسی و برنامه‌ای، برای پیدایش یک سازمان که بتواند این حرکت اجتماعی را سازماندهی و رهبری کند بوجود آمده است. پس باید مقدماتاً حزب را به معنی وسیع کلمه در نظر بگیریم. گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر ایران هم اکنون جزو و عضو حزب کمونیست ایران به این معنی وسیع هست. هر عضو این حزب کمونیست ایران موجود هم (با تعریف محدود آن) قاعدتاً بدو باید خود را متعلق به این حرکت و این حزب وسیع اجتماعی بداند. ندیدن این رابطه است که بنظر من به کار فعالین حزب کمونیست ایران لطمات جدی زده و میزند. هر رفیق ما باید خود را بدو جزء گرایش سوسیالیستی و رادیکال وسیعی بداند که کانون اصلی آن هم‌اکنون در درون طبقه کارگر قرار دارد. تفاوت ما باید صرفاً اینجا باشد که ما اعضاء حزب آن بخشی از فعالین این گرایش را تشکیل میدهمیم که مجدانه برای ساختن و قدرتمند کردن یک حزب سیاسی (به معنی اخص کلمه) برای این جریان اجتماعی تلاش میکنند. ما داریم یک آرایش حزبی برای این طیف و این جریان بوجود میآوریم. فعالین همین جریان (که بخش بیشتر آنها هنوز عضو حزب کمونیست ایران نیستند) دارند مجمع عمومی و شورا و سندیکا بوجود میآورند، در برابر کارفرمایان و دولت اعتراض سازمان میدهند و غیره. اینها همه سوخت و ساز حزب کمونیست به مثابه یک حزب اجتماعی است. اینها همه جزء تاریخ این حزب و تاریخ انقلاب کمونیستی به رهبری این حزب است. بنابراین مساله محوری در سیاست سازماندهی ما این است که سوسیالیسم انقلابی طبقه کارگر در ایران شکل و تعیین حزبی خود را چگونه بدست میآورد و تقویت میکند. حزب کمونیست ایران میتواند ظرف این امر باشد، میتواند حزب طبقاتی کارگران و حزب انقلاب-کمونیستی کارگران باشد مشروط بر اینکه گرایش سوسیالیستی کارگری این حزب را در دست بگیرد، "فتح کند" و به ظرف مبارزه خود تبدیل سازد. حزب ما، نظیر هر چیز دیگر در دنیا، باید دیر یا زود جایگاه اجتماعی خود را پیدا بکند. حزب

کمونیستی که نتواند ظرف اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر بشود به مثابه حزب کمونیست از بین میرود. حزب ما باید به جزء ارگانیک و غیر قابل تفکیک حیات و حرکت جریان رادیکال و سوسیالیستی کارگران، و به این اعتبار به جزء غیر قابل تفکیک، مبارزه کل طبقه کارگر علیه بورژوازی، تبدیل بشود. در بحث سیاست سازماندهی میگوئیم بجای اینکه ما از یک تصور صرفاً تشکیلاتی حرکت کنیم و شروع کنیم برای حزب معین و محدود خود عضو گرفتن و حوزه و کمیته برپا کردن بیائیم بدو خود را بخشی از یک حزب وسیع اجتماعی (فی‌الحال اجتماعی) در نظر بگیریم و بهرسم گسترش حزبیت و تعین این جریان در یک حزب سیاسی درگرو چیست. اینجاست که فوراً متوجه اوضاع و احوال آن طیفی از مبارزان این حزب وسیع میشویم که فی‌الحال خود را در راس توده‌های وسیع کارگری قرار داده‌اند، رهبران مستقیم و عملی بخشهای مختلف طبقه‌اند، با هم متصل و در ارتباطند، و در برابر بورژوازی و گرایش‌ها غیر کارگری و غیر رزمنده در درون خود طبقه کار صفتندی ایجاد میکنند و غیره. چه چیز مانع ادغام حزب کمونیست ایران بعنوان یک حزب معین و این بخش عظیمتر کمونیسم انقلابی در ایران در یک پراتیک حزبی و طبقاتی واحد و یکپارچه است. چه چیز رهبری جنبش کارگری را توسط این حزب وسیع اجتماعی دشوار میکند. کدام اشکال سازمانیابی برای انجام این تحول تعیین کننده در این دوره معین مناسب است. برای شکل گرفتن این حزب عظیم کارگری طیف رادیکال و سوسیالیست کارگران چه تحولات سیاسی و فکری و تشکیلاتی را باید از سر بگذراند، و متقابلاً، و بنظر من مهمتر از آن، حزب کمونیست ایران برای آنکه ظرف مناسبی برای فعالیت و اتحاد کارگر کمونیست و انقلابی باشد باید چه دگرگونی‌هایی در کار خود ایجاد نماید. این سؤالات نقطه شروع و محور بحث سیاست سازماندهی ماست که در ادامه بحث بطور مشخصتری به ترها و استنتاجات اصلی آن میپردازیم.

منصور حکمت

ادامه دارد ★

کارگران، به حزب کمونیست ایران پیوندید!

بیکارشدگان باید فوراً بسرکارهایشان بازگردند

اینها همه شیادی و کلاهبرداری است. وقتی نوبت به برآورده ساختن خواستهای بحق ما مردم میرسد آهی در بساط نیست و در محاصره‌اند! وقتی میخواهند جنگ جهنمی‌شان را پیش ببرند آنوقت هم پول هست هم ارز هست هم متخصص خارجی هست هم سرهنگان و ژنرالهای آمریکائی رفیقان و کارگزاران خیره‌شان. آنجا دیگر نه متکی شدن به غرب مشکل ساز است، نه قرض گرفتن از خارج و نه کسری بودجه.

به این مزخرفات گوش ندهید. ما کار میخواهیم. این حق مسلم ماست. ذره‌ای تردید در درستی پافشاری بر این خواست مجاز نیست. برآورده کردن این خواست نیز نه فقط عملی است بلکه حیاتی‌ترین کاری است که امروز برعهده دولت است. به راه انداختن تولید مایحتاج عمومی، ایجاد اشتغال و کاهش دادن فشار فقر و فلاکتی که کریبان اکثریت مردم را گرفته است فوری‌ترین اقدامی است که باید صورت بگیرد. دولت حق ندارد قبل از آنکه منابع مالی کافی را به حل مساله عاجل کارگران بیکار یعنی ایجاد اشتغال و درآمد کافی برای این جمعیت چند میلیونی اختصاص دهد، خرج دیگری را از بودجه عمومی بپردازد.

رفقای کارگرا! این دولت نشان داده است که جز زبان زور نمیفهمد. باید برای برگرداندن بیکارشدگان بر سر کار همصدا و متحد شویم. اگر صدای اعتراض کارگران شاغل و بیکار و همه اعضای خانواده‌های کارگری یکی شود، اگر همگیان بر این خواست بر حق که در عین حال پاسخی عملی به پشیمانی از مسائل اجتماعی و حاد کنونی است پافشاری کنیم دولت وادار خواهد شد که به خواست ما گردن بگذارد. تا همین شغل برای بیکاران کوتاهترین راهی است که میلیونها خانواده کارگری را از اضطراب دائم برای تامین نان و مسکن بدر میآورد، آنها را از جهنم فقر و گرسنگی میرهاند و جوانان را از کشیده شدن به منجلاب اعتیاد و بزهکاری نجات میدهد. پشتتان را به یکدیگر بدهید، صدایتان را بلند کنید و از این حق انسانی و مسلمتان به دفاع برخیزید، تا سرمایه‌داران و دولتشان وادار به تمکین شوند. ★

دستمهای قطور اسکناس به همراه داشت و در شرایطی که نه دولت و نه هیچ نهاد اجتماعی دیگر تضمین شرایط انسانی برای زندگی شهروندان را امر و وظیفه خود نمیداند، این فقط یک "حق" نیست که ما از آن حرف میزنیم. داشتن کار و درآمد کافی یک نیاز حیاتی برای ما و خانواده‌هایمان است. بخصوص هیچ چیز از این بدیهی‌تر و قابل دفاع‌تر نیست که هر کس که به دلیل جنگ و نارسائیهای ناشی از جنگ از کار بیکار شده است حالا باید بهمان سرعتی که تصمیم بیکارسازی‌اش را گرفتند، بسر کار سابقش برگردد و حتی بخاطر خساراتی که متحمل شده است کمکهای فوق‌العاده دریافت کند.

مثل همیشه آنها که قدرت راقبضه کرده‌اند، کسانی که این اقدامات به تصمیم آنها وابسته است، لاقیدترین افراد در قبال حل این مسائل هستند. آنچه که برای ما کارگران مساله حیات و ممات است برای آنها موضوعی بی‌اهمیت و نامربوط است که تا وقتی مجبور نشوند گوششان هم بدهکار این حرفها نیست. تازه وقتی صدای اعتراض بالا بگیرد، یعنی وقتی آنها را مجبور کنید که درباره مساله کار و شغل و درآمد حرفی بزنند، اولین تلاششان این خواهد بود که خواست کارگران را غیرممکن و غیرمعقول وانمود کنند. مافریاد میزنیم که کار میخواهیم آنها میگویند مگر نمیبینید که در محاصره دنیا قرار گرفته‌ایم؟ مگر نمیبینید که ارز نداریم؟ مگر نمیبینید که کارخانه‌هایی که میگویید باید کارگر قدیمیشان را استخدام کنند خودش با ثلث ظرفیت کار میکند و در خطر تعطیل کامل است؟

اینها همه بهانه تراشی است. بگوئید اگر پول نیست خرج اینهمه پاسدار و بسیجی و ارتشی و آنهمه پایگاه را که در سر هر تپه‌ای در کردستان دائر کرده‌اید چگونه پرداخت میکنید؟ اگر قطعه یدکی نیست آنهمه تانک و موشک و هواپیما و کشتی را چطور راه میاندازید؟ آخر چه کسی باور میکند که کشورهای خارجی اینهمه مهمات و تسلیحات را بدون دریافت پول خارجی و فقط در مقابل فرستادن صلوات به شما تحویل داده باشند؟ اگر پول نیست پس آنها چیستند که در جیبهای کساد کار بدستان حکومت جمع میشوند؟

هشت سال تمام این رژیم ضد مردمی بر طبل جنگی دیوانه‌وار و جنایتکارانه کوبید و به خاطر این جنگ همه هست و نیست مردم را، به زور سر نیزه، به یغما برد. جواب اعتراض مردم به خانه‌خراپی، جواب اعتراض به فقر و قحطی، جواب اعتراض به متوقف شدن تولید مایحتاج روزمره مردم و جواب اعتراض به بیکارسازیها و گرسنه رها شدن خانواده‌ها، همه این بود که "جنگ است"، "محاصره اقتصادی است" و "هر چه هست باید در خدمت جیبها باشد". در زمان جنگ، بسیاری از کارخانه‌ها، به علت اینکه بخش اعظم منابع مالی و ارزی به خدمت جنگ درآمده بود، تعطیل شدند. بسیاری به کارخانه‌های تولید تسلیحات و مهمات تبدیل شدند. در این میان کارگران بیشعاری از کار بیکار شدند و به گرسنگی مزمن و حاد محکوم گردیدند.

اکنون جنگ تمام شده است. امروز دیگر خبری از بمب و موشک و کاروانهای اجساد لت و پار شده سربازان از جیبه برگشته نیست، اما مصائب و مشکلاتی که دیروز به بهانه و به ضرب و زور سیاست جنگی به مردم تحمیل شدند کماکان بر سر جایشان مانده‌اند. ما میتوانیم در انتظار فرا رسیدن موعد مناسب برای محاکمه کردن و کیفر دادن همه آنان که مسبب این جنایات بودند، صبر کنیم و تا زمان افتادن قدرت به دست مردم برای اینکار صبر میکنیم. ما خوب میدانیم که گذشت زمان نمیتواند موجب جان بدر بردن این دشمنان خوئی مردم شود. ما برای تحقق این خواسته‌هایمان حاضریم صبر کنیم، اما وقتی صحبت بر سر کاستن از فشار فقر و گرسنگی باشد صبر سرمان نمیشود.

ما خواستار آنیم که کارگران بیکار شده فوراً به سر کارهایشان برگردند. ما خواستار آنیم که هرآنچه از حقوق و مزایای کارگر به بهانه جنگ بریده شد دوباره به دریافتیهای ما اضافه شود. این حق ماست که از کاری مناسب و مزدی مناسب در ازای کارمان برخوردار باشیم. ما کار میخواهیم و این را حق مسلم خود میدانیم. در شرایطی که گرانی و قحطی بیداد میکند، در زمانی که برای تهیه ابتدائی‌ترین ضروریات یک زندگی بخور و نمیر بجز ساعتها انتظار در صفهای طولانی باید

صدمه دیدن کارگر در محیط کار جرم جنایی کارفرماست!

این از جمله اولین قدمهاست برای اینکه بتوانیم نیرویمان را جمع کنیم و واقعا علیه جنایات روزمره سرمایه که اسمش را "سوانح محیط کار" گذاشته‌اند، بکار بیندازیم. بتوانیم آن چماقی را که باید روی سر سرمایه‌داران به حرکت درآورده شود، یعنی نشانیدن این عبارت در قوانین رسمی کشور که: "صدمه دیدن کارگر در محیط کار جرم جنایی کارفرماست و در دادگاهی با هیئت منصفه منتخب کارگران محاکمه میشود"، با قدرت بلند کنیم. و از طرف دیگر با شناساندن و اعلام حقوقمان و همراه با به میدان آمدن مجمع عمومی، در هر کارخانه و کارگاه، تنظیم و اجراء مقررات داخلی آن و شرایط ایمنی را به تصویب و نظارت مجمع عمومی خود بسپاریم.

این تنها راه جدی است که خواهیم توانست جلوی این موج قتل و کشتاری را که سرمایه و دولت سرمایه‌داری در محیطهای کار براه انداخته است بگیریم و از خود و زندگیمان با نیرومندی دفاع کنیم.

زنده باد اتحاد کارگران!

مخاطرات موجود تهیه کند و ضمن آن تمام خطراتی را که در کمین کارگران نشسته مشخص کرده و کوشزد نماید. گزارش هیئت را در اجتماع و یا مجمع عمومی خود گوش کنیم و تصویب کنیم. یک نسخه برای کارفرما یا مدیریت، یک نسخه برای وزارت کار، یک نسخه به بازرسین کار و دیگر مراجع ذیربط ارسال کنیم و در آنها با روشنی اخطار کنیم در صورتی که این وقایعی که نامه و گزارش ما پیش بینی کرده است رخ بدهد، دیگر بدون چون و چرا تمام مسئولیت بر عهده کارفرما خواهد بود و ما بروز آن وقایع را جرم جنایی کارفرما خواهیم شناخت و خواهان محاکمه او و پاسخگوئی مقامات در برابر کارگران خواهیم بود.

این نامه‌ها و این گزارشات را به کارخانه‌های دیگر هم ارسال کنیم و از کارگران آنها بخواهیم که آنها هم آگاه باشند و از ما پشتیبانی کنند. همینطور ما هم پشتیبانی کاملان را از این نامه‌ها و گزارشات رفقیمان، در دیگر کارخانه‌ها که برایمان ارسال میکنند، اعلام کنیم، آنها را در اجتماع یا مجمع عمومی خود بخوانیم و پشتیبانی و حمایت خود را تصریح کنیم.

سرمایه و سرمایه‌دار، دنبال نفع خود، دنبال سود است. و اگر چماق جامعه، چماقی که زور طبقه کارگر باید بالای سر سرمایه و دولت سرمایه‌داری نگهدارد، دائما حواس کارفرمایان را سر جایش نیاورد، در مغز آنها اصلا فرو نرود که کارگر وسیله استثمار آنها نیست، کارگر انسان است و کشته شدن کارگر و یا مرگ زودرس او بخاطر نبودن امکانات ایمنی و فشار کار خردکننده در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، همانقدر قتل است که کشتن یک انسان در خیابان و یا از بین بردن او با شکنجه، قتل بحساب می‌آید. شکستن دست و پا، جمجمه و قطع دست و انگشت کارگر در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، همانقدر جنایت است که مثله کردن انسان، جنایت و ضد بشری‌ترین نوع جنایت بحساب می‌آید.

صدمه دیدن کارگر در محیط کار، چه بدلیل نارسائی امکانات ایمنی و چه در اثر خستگی و کوفتگی ناشی از کار، برای کارفرمای آن کارخانه یا کارگاه باید یک جرم جنایی بحساب آید، بخاطر هر حادثه کارفرما باید محاکمه شود، بنا به قوانین جزائی کیفر ببیند و به اشد مجازات محکوم شود! ما کارگران باید همه جا، از دل هر کارخانه و کارگاه، این واقعیت را با صدای بلند اعلام کنیم، خواهان اجراء آن گردیم و نیرویمان را در این راه بکار اندازیم. اعلام کنیم: صدمه دیدن کارگر در محیط کار در همه حال جرم جنایی کارفرما است! مگر عکس آن اثبات شود و کارفرما بتواند در دادگاهی که هیئت منصفه منتخب کارگران/رای‌اش را صادر میکند ثابت کند که صدمه دیدن کارگر بهیچوجه ناشی از نارسائی امکانات ایمنی و یا تحمیل فشار کار و خستگی و فرسودگی به کارگر نبوده است.

به این منظور در اولین قدم واز هم اکنون، میتوانیم در هر کارخانه و کارگاه جمع شویم، مجامع عمومی خود را تشکیل بدهیم و شرایط ایمنی و مخاطرات کار را به بحث جمعی خود بگذاریم. از میان خود چند نفر دلسوز و مورد اعتماد را بعنوان یک هیئت انتخاب کنیم. به این هیئت ماموریت بدهیم که از جانب همه ما، از جانب کل کارگران کارخانه و کارگاه گزارشی در مورد شرایط ایمنی و

سوانح محیط کار بیداد میکند

اثر برق گرفتگی گزارش شده است. این چهار مورد کشته شدن کارگران تنها به فاصله یکی دو هفته و در تهران روی میدهد. اینها تنها بهانگر گوشه بسپار کوچکی از سوانحی است که هر لحظه جان کارگران را تهدید میکند. اما آنچه گفته شد تنها مقدمه‌ای بود برای بیان حوادثی که در طی چند ماهه اخیر در چند کارخانه در اهواز اتفاق افتاده و خبر آن توسط خود کارگران دهان به دهان گشته است.

- در صنایع فولاد اهواز که پروژه‌ای عظیم و درحال احداث است، تقریبا روزی نیست که چندین مورد سانحه برای کارگران اتفاق نیافتد. موارد متعددی از قبیل سقوط از ارتفاع، اصابت اشیاء مختلف فلزی و صدمات وارده توسط دستگاههای مختلف به

شرایط سخت و ناایمن کار هر روز جان عده بیشتری از کارگران را مورد مخاطره قرار میدهد. هر روزه موارد متعددی از آسیب دیدن و یا کشته شدن کارگران بر اثر عدم وجود امکانات ایمنی در گوشه و کنار این جامعه مصیبت زده اتفاق می‌افتد که تنها تعداد بسیار کمی از آنها ثبت و یا منتشر میشود. طبق خبری که در روزنامه اطلاعات آخر خردادماه آمده "دو کارگر در زیر خروارها خاک و زباله مدفون شدند". یک حادثه در محل جمع‌آوری و انهدام زباله‌های شهرداری تهران و حادثه دیگر هنگام خاک برداری و تسطیح خاک در یک ناحیه مسکونی اتفاق افتاد. طبق خبر همین روزنامه، چند روز بعد در شهرک قدس، کارگری بر اثر اصابت قالب فلزی به سرش کشته میشود. و در زیر همین خبر مرگ یک کارگر افغانی بر

کارگران، سوانح چشمی مختلف بر اثر عدم وجود وسایل ایمنی کافی و غیره و غیره. در اینجا به چند نمونه از این حوادث اشاره میکنیم:

- در اواخر فروردین ماه سقوط یکی از کارگران از ارتفاع ۱۰ متری حین تعویض ایرانیتهای سقف یکی از انبارهای بمباران شده منجر به شکستگی سر و دست وی گردید.

- در خرداد ماه در همان محل، سقوط یک کارگر دیگر باعث شکستگی دست وی شد. - سقوط یکی دیگر از کارگران پیمانکارها از ارتفاع در تیرماه. شدت حادثه چنان بوده که یکی از تختههای چوب بست که بر روی زمین بود، پهلوئی کارگر مزبور را شکافته است.

- در تاریخ ۱۰ تیرماه یک عدد چوب بست از ارتفاع ۲۵ متری بر اثر درست کار نگذاشتن آن، از محل خود جدا شده و به پائین سقوط میکند. این چوب بست که وزن آنهم زیاد بود، بهنگام سقوط روی مچ دست راست یکی از کارگران که در پائین محل مشغول کار بود، میافتد که باعث له و خرد شدن مچ دست و انگشتان وی میگردد. بنا به اظهار شاهدان عینی این حادثه احتمالاً به قطع مچ دست راست کارگر مزبور منجر خواهد شد.

- در اواخر فروردین ماه، سقوط یکی از کارگران در شرکت نورد سنگین کاویان (که آنهم در حال احداث است) باعث شکستگی مهره کمر وی شده است. همچنین در تاریخ ۹ مرداد ماه سال جاری یکی دیگر از کارگران این کارخانه بر اثر تماس با شمشهای برق فشار قوی چرتقیلهای سقفی دچار برق گرفتگی شدید شد و در دم جان سپرد.

- قطع دست راست یکی از کارگران لوله سازی خوزستان در اردیبهشت ماه، از قسمت مچ، بر اثر له شدن در میان دو قطعه لوله.

- در اردیبهشت ماه، ریختن مواد مذاب در داخل کفش یکی از کارگران کوره در لولمسازی خوزستان و وارد آمدن جراحات عمیق به پای وی.

علاوه بر اینها وارد آمدن جراحات مختلف به اعضای بدن و بخصوص چشم کارگران

از موارد بسیار عادی و روزمره است. برآستی معلوم نیست اینجا جبهه جنگ است یا کارخانه. کارگری که صبح درحالیکه هنوز خستگی روز قبل از تنش بیرون نیامده، باقابلمه غذایی در دست، از خانه بیرون میآید، هیچ اطمینانی به این ندارد که عصر سالم به خانه برگردد. و این حوادث متأسفانه از دید خود کارگران هم دیگر به امری عادی تبدیل شده است. در این میان مثلاً در صنایع فولاد تنها کاری که "مسئولین ایمنی" انجام میدهند این است که هر از گاهی با بلند گوی دستی در محوطه کارخانه راه میافتند و از کارگران میخواهند که کلاه ایمنی سر کنند و حتی در مواردی هم به شرکتهای پیمانکاری اخطارهایی میدهند ولی لحظه‌ای بعد همه چیز فراموش میشود. "رعایت ایمنی" از دیدگاه این مسئولین صرفاً به گذاشتن کلاه ایمنی بر سر و یابستن کمربندی بر کمر خلاصه میشود. در حالیکه مسئله نه تنها به این اخطارها خلاصه نمیشود بلکه بسیار فراتر از آنهاست.

از دلایل مهم بروز اینگونه حوادث ناگوار که منجر به مجروح شدن، از کارافتادگی و یا مرگ کارگران میشود به موارد زیر میتوان اشاره کرد:

۱- عدم وجود وسایل ایمنی و حفاظتی اصولی، کافی و مرغوب. بطور مثال دستکش و کلاه و عینک و کمربند و ماسک و کلاه ایمنی جزء اساسیترین وسایل برای کارگرانی است که باقطعات فلزی سنگین و سبک سر و کار دارند. اما همین وسایل مثلاً دستکش هیچوقت به اندازه کافی نیست و براحتی هم در اختیار کارگران قرار نمیگیرد. و یا در صورت موجود بودن آنچنان نامرغوبند که استفاده از آنها عملاً همچون باری است بر دوش کارگران بطوریکه اکثراً ترجیح میدهند از این وسایل استفاده نکنند.

۲- شدت کار و طولانی بودن ساعات کار یکی دیگر از عوامل بروز سوانح است. اولاً کارفرمایان اغلب برای بالا بردن شدت کار و تحت فشار قراردادن کارگران برای تحرک و کار بیشتر تا آنجا که ممکن است از یکارگیری وسایل ایمنی پرهیز میکنند. زیرا استفاده از وسایل ایمنی در عین حال از تحرک و سرعت کار کارگر میکاهد. تا آنجا

که کارگرانی که کار کنتراستی میکنند خود عمداً از این وسایل استفاده نمیکنند تا بتوانند کار را با سرعت بیشتری انجام دهند. ثانیاً طبیعی است که خستگی ناشی از طولانی بودن ساعات کار، خود به میزان زیادی در صد بروز حوادث را افزایش میدهد. شدت کار و خستگی مفرط دو عامل دیگر در بروز حوادث است.

به این عوامل مسئله آموزش و آشنا کردن کارگران به اصول و شرایط ایمنی کار را هم باید اضافه کرد. زیرا بسیاری از کارگران بدلیل عدم آشنایی با این اصول قادر به پیش بینی حوادث نیستند.

آنچه گفته شد تنها گوشه‌ای از عواما است که آشکارا و یکباره اتفاق میافتند و باعث بروز حادثه میشوند، اما حوادث و ضایعاتی که بر اثر سختی و شرایط بهداشتی نامناسب کار، آنهم نه یکباره بلکه بتدریج و ذره ذره کارگر را از پا میاندازند، خود نیاز به بحث مفصلتری دارد. در سال ۶۶ و در همین کارخانه لولمسازی خوزستان، یکی از کارگران قسمت ریختهگری که محیطی است آلوده به گرد و غبار انواع مواد معدنی، در عرض چند ماه بر اثر ابتلا به بیماری سل درگذشت.

آنچه مسلم است این است که سرمایه‌داران همچون کالایی بی‌ارزش به کارگر مینگردند و آنچه که برایشان اهمیت حیاتی دارد کسب سود هر چه بیشتر است. و از آنجا که رعایت اصول ایمنی و بهداشت محیط کار جزء هزینه‌هاست و از سود آنها میکاهد، بنابراین طبیعی است که سرمایه‌داران به این مسئله توجه چندانی نکنند. اما اگر قرار باشد خود کارگران هم نسبت به این امر بی تفاوت بشوند آنوقت برآستی باید گفت: وای به حال ما و طبقه ما! ما میبایست همه جا، دائماً به خودمان، به رفقایمان و به همکارانمان نسبت به بی تفاوتی به امر بهداشت و ایمنی محیط کار هشدار بدهیم! و بکوشیم تا با مبارزه متحد و دسته جمعی خود کارفرمایان و دولت را واداریم که تحت هر شرایطی و به هر قیمتی اصول مربوط به ایمنی و بهداشت محیط کار را کاملاً و بی کم و کاست مراعات کنند.



پرتوان بادمجامع عمومی کارگران

کار در کوره‌های تانکستان

کارگران کوره، نه فقط در تانکستان، بلکه در باقی مراکز و نقاط کشور با یک رشته از مسایل و مشکلات یکسان روبرویند. اهم این مسایل عبارتند از:

۱ - "کار قطعه‌کاری": دستمزد کارگران کوره بر حسب تعداد آجر تحویل شده، تعیین و پرداخت میشود. این نحوه تعیین و پرداخت دستمزد، به کارفرما امکان میدهد که کارگر را عامل استثمار خودش، وجه بسا در بسیاری موارد، عامل استثمار زن و فرزند و خانواده‌اش قرار دهد. کارگر و سرپرست خانواده مامور "کارکشیدن" از خود و خانواده‌اش میشود. و کارفرما به انحاء مختلف، از جمله گذاشتن کنترلهای کیفی روی آجرهای تحویل شده، و با تقلبات گوناگون - مثل بزرگ کردن قالبها و بالا بردن وزن آجرها، به همان دستمزدهای از پیش تعیین شده نیز فشار می‌آورد و از اینطریق یک شدت کار خردکننده را در ساعات طولانی که غالباً از طلوع تا غروب آفتاب ادامه می‌یابد به کارگران تحمیل میکند.

۲ - فصلی بودن کار: کار کوره‌ها فصلی است. معمولاً چند گروه کارگری که از گروههای خانوادگی یا گروههایی از افراد هم محل، و یا هم ملیت تشکیل میشود، در چند ماهه فصل کار در یک کوره با هم کار میکنند و بعد با پایان فصل کار پراکنده میشوند. این خصلت فصلی بودن کار، علاوه بر تمام تاثیرات دیگری که در زندگی کارگر دارد، بنوبه خود موجب میشود که کارگران کوره به شرایط مشقت بار کارشان کمتر بصورت شرایط پایداری نگاه کنند. تمایل، اراده و اتحاد برای ایجاد تغییرات جدی در این شرایط با زحمت بسیار بیشتری پا بگیرد، و آنجا هم که کارگران برای مثال در یک کوره و در یک فصل معین کار با اعتراض و مبارزه خود به دستاوردهایی میرسند، این دستاوردها حالت تثبیت شده پیدا نکند و همراه با پایان فصل کار و پراکنده شدن کارگران، دستاوردها نیز در معرض از بین رفتن قرار بگیرد.

بالاخره پیشبرد اعتصاب و انعقاد قرارداد را بر مجامع عمومی خود و انتخاب و عزل و نصب مستقیم نمایندگانشان متکی کنند. این حرکت مهم و امیدبخشی است که با تمام نیرو باید برای گسترش، تقویت و جاانداختن سنتهای آن کوشید.

تداوم، گسترش و نیرو گرفتن این حرکت، کمک میکند که کارگران کوره بتوانند بسیار سریع و موثر بهبودهایی جدی در شرایط کار و زندگی خود بوجود بیاورند، متحد شوند و متحد باشند و به دستاوردهایشان علیرغم احتمالات هرساله تعویض محل کار و کارفرما، حالت پایداری و ماندنی‌تری بدهند. بعلاوه و مهمتر از آن، کمک میکند که کارگران کوره بتوانند جای شایسته‌ای در صفوف رزمندگان و متحد طبقه کارگر پیدا کنند تا آنکه اتحاد و عمل گسترده طبقه کارگر در سطوح سراسری‌تر و قدرتمندتر، در عین حال ضامن به کرسی نشاندن آن خواستهایی شود که بویژه برای کارگران کوره جنبه حیاتی و اساسی دارد. خواستهایی چون: پرداخت بیمه بیکاری در فواصل کار فصلی، و ممنوعیت و لغو کار قطعه‌کاری. خواستهایی که دست یافتن به آنها، بیشک بهبودهایی جدی در شرایط کار و زندگی هزاران و هزاران کارگر کوره پدید خواهد آورد.

برای آشنایی بیشتری از کار در کوره‌ها گزارش را از کوره‌های تانکستان میخوانید:

در تانکستان، بخشها و دهات اطرافش نزدیک به ۷۰ تا ۷۵ کوره میلی و تعداد خیلی بیشتری کوره دستی وجود دارد. تعداد کوره‌های دستی بیشتر است چرا که راه انداختن چنین کوره‌هایی با پول و سرمایه کمتری هم ممکن است. در این کوره‌های دستی حداکثر ۱۰ کارگر کار میکنند که بیشترشان افغانی هستند. بقول یکی از کارگران، استثمار در کوره‌های این منطقه بی حد و حصر

۳ جدایی های ملی و محلی: کارگر کرد، "کارگر لر"، "کارگر افغانی". این جدائیهای ملی و محلی متأسفانه در میان کارگران کوره هنوز وسیع و جدی است. پرداخت دستمزد بر مبنای قطعه‌کاری، فصلی بودن کار، و وارد شدن در قراردادهای کار بصورت گروههای محلی، خانوادگی و ملی، همه کمک میکند که هر بار و با هر فصل کار، جدائیهای ملی و محلی در میان کارگران کوره تجدید شود، هویت واحد و مشترک و منافع مشترک آنها را بعنوان کارگر تحت‌الشعاع قرار دهد و امر اتحاد و اعتراض جمعی کارگران کوره را بیش از پیش پر زحمت کند. مسایل و مشکلات یاد شده که همه بصورت زمینهای ضعف و پراکندگی در میان کارگران کوره عمل کرده‌اند، به کارفرمایان امکان داده و امکان میدهد که به کارگران کوره‌ها چنان شرایط مشقت باری از کار و زندگی تحمیل کنند که با هیچ معیاری آنرا شایسته کارگر و شایسته زندگی انسانی نمیتوان شمرد. همه ساله، فصل کار در کوره‌ها، با صحنه‌های وسیعی از رنج، استثمار و کار شاق هزاران و هزاران کارگر همراه است. ساعات طولانی کار، کار خردکننده زنان و کودکان و محرومیت از امکانات و وسایل اولیه زندگی شرایط عمومی کار در همه کوره‌هاست.

با اینحال در طی سه چهار سال اخیر، حرکات امیدبخشی در میان کارگران کوره شروع به پاکرفتن کرده است. اخبار مبارزات کارگران کوره، بخصوص مبارزات جمعی و منطقه‌ای کارگران کوره در مناطق غرب حکایت از این دارد که کارگران کوره‌ها می‌آموزند، قوای خود را جمع میکنند و شروع به این کرده‌اند که با شروع هر فصل کار،

در سطوح گسترده شهری و منطقه‌ای، با کارفرمایان وارد قراردادهای جمعی شوند، برای دفاع از حقوق و کنجاندن خواستهای خود در این قراردادهای اعتصابات پیش از قرارداد را بطور واحد و همزمان در چند کوره و یا در سطح شهر و منطقه بر پا کنند، و

قدرت طبقه کارگر در تشکل اوست

صنایع فلزی: اعتصاب در اعتراض به پائین بودن دستمزد

اواخر آذرماه، کارگران کارخانه صنایع فلزی شماره ۲ واقع در جاده قدیم کرج دست به اعتصاب زدند. سطح بسیار پائین دستمزدها، گرانی و کاهش هر روزه قدرت خرید، در کارخانه صنایع فلزی هم اعتراض عموم کارگران را برانگیخته است. اکثر کارگران این کارخانه، با دستمزدهای حاضر حتی از عهده تامین اولیه‌ترین مایحتاج و وسایل زندگی خود نمیتوانند برآیند.

اعتصاب، پس از درگیری یکی از کارگران با مدیریت شروع شد. یکی از کارگران چندین بار به مدیریت مراجعه کرده و تقاضای افزایش دستمزد میکند. تقاضای کارگر بی‌جواب میماند. بالاخره کارگر مزبور در کارگزینی با یکی از کارمندان درگیر میشود. مدیریت حکم اخراج این کارگر را صادر میکند. با اطلاع یافتن از این اخراج، عموم کارگران کار را متوقف میکنند و دست به اعتصاب میزنند. خواست افزایش دستمزد، نه تنها خواست کارگر اخراجی، بلکه

خواست عموم کارگران بود، کارگرانی که از بام تا شام جان میکنند ولی با این همه از پس تامین زندگی خود برنمی‌آیند. مدیریت نیروهای سرکوب، مثل کمیته و سپاه را برای سرکوب کارگران فرا میخواند. تعدادی از کارگران دستگیر میشوند. گروه دیگری از کارگران هم در کارخانه مورد بازجویی قرار میگیرند. بعد از اتمام بازجوییها، کارگران دستگیر شده آزاد میشوند، اما به دو نفر از آنها اجازه کارکردن در کارخانه داده نمیشود و عملاً اخراج میگردند.

فیلیپس: اعتراض به بخشنامه

اوایل دیماه در کارخانه فیلیپس بخشنامه‌ای صادر میشود مبنی بر اینکه کارگران باید پس از صرف غذا، ظروف خود را جمع کنند. ساعت صرف غذا در این کارخانه مانند بسیاری از کارخانه‌های دیگر محدود است. در ساعات صرف غذا، کارگر نه تنها باید فرصت کافی برای خوردن غذای خود داشته باشد، بلکه باید فرصت استراحت، تمدید قوا

و فرصت بحث و صحبت و همنظری با دیگر رفقای همکار خود را هم بپایند. در کارخانه فیلیپس، ساعات محدود صرف غذا، با هدر رفتن وقت کارگران در صف گرفتن غذا محدودتر میشود و کارگران بلافاصله بعد از خوردن غذایشان باید به سر کار بازگردند. جمع کردن ظروف، بعد از خوردن غذا نیز این ساعات را هر چه محدودتر میکند.

کارگران فیلیپس پس از صدور بخشنامه با اعتراض، از اجرای آن سر باز میزنند. در این حرکت کارگران زن پیشقدم بوده‌اند. چند روز بعد، در تاریخ ۲۴ دیماه، سه نفر از کارگران زن به کارگزینی احضار میشوند. از آنها سؤال میشود که چرا ظرفهای خود را جمع نکرده‌اند و در آخر به آنها اخطار داده میشود که ظرفهای غذای خود را باید جمع کنند.

زنان کارگر در جواب میگویند: "ما کلی از وقتمان را در صف گرفتن غذا تلف میکنیم. فرصت جمع کردن ظروف را نداریم و وظیفه ما نیست."

زنان کارگر، این موضوع را با بقیه همکاران خود در میان میگذارند. همه کارگران متفق‌القول میشوند که هیچکس زیر بار بخشنامه نرود!

نشکسته تحویل صاحبکار بدهند. در بعضی از کوره‌ها که خاکش تقریباً خوب و آتش هم قدری شور است، با افزودن مقداری نمک به گل، کارگر میتواند در صد بالاتری آجر سالم تحویل دهد. اما در کوره‌های خود تاجکستان و اطرافش، چون هم خاک خوب نیست و هم آب آنجا شیرین است، هر قدر نمک هم به ملات اضافه شود باز هم آجرهای بسیاری معیوب و خراب میشوند و کار کارگران بهر می‌رود. این فقط نوع خاک و ملات نیست که ضایعات بهار می‌آورد، بلکه آب و هوا هم گاهی ضرر خود را میزند. مثلاً خیلی وقتها خشتها هنگام خشک شدن از بین میروند. چون وقتی باد گرم میوزد تمام خشتهای تازه را خرد میکند و کارگران باید باز هم آنها را جمع کنند، مجدداً بخیسانند، داخل قالبهای ۲۴ کیلویی

موارد زیادی صاحبان کوره از پرداخت کامل همین دستمزدهای ناچیز هم طفره میروند و بخشی از آن را به بهانه‌های مختلف به جیب میزنند. کم نیستند زنان، که در این کوره‌ها یا بیای مردان به یک اندازه کار میکنند. زنان حامله هم در میان اینها وجود دارند که شرایط کارشان با بقیه هیچ فرقی نمیکند. وقتی از یکی از این زنان که هفت ماهه حامله است سؤال میشود که آخر مگر نمیدانند انجام دادن کار به این سنگینی برای سلامت خود و فرزندش چقدر غلط است و چقدر خطرناک است، او در جواب میگوید: "معلوم است که میدانم، و میدانم که احتیاج به استراحت دارم اما این نیاز است که مرا وادار به چنین کاری میکنند!" کارگران کوره‌ها باید در هر دور کار ۱۰۰۰ عدد خشت سالم را جمع کنند و

است و سال گذشته بدتر هم شد. چون صاحبان کوره قالبها را نسبت به قبیل بزرگتر کردند. و در بعضی از کوره‌ها ارتفاع آجرها حتی به ۷/۵ سانتیمتر هم رسید. این یعنی کارگران با هر قالب ۵ تایی که میزنند، باید وزنی حدود ۲۴ کیلو را جا بجا کنند. کارگری که میخواهد خشت بزند اول باید خاک را بخیساند، بعد از چند بار بهم زدن آب و خاک و ساختن گل و بعد از اینکه بقول معروف گل خوب گیردارشد، آنها را وارد قالبهای ۷/۵ سانتیمتری بکند، بعد این قالبها را، که هر یک وزنی حدود ۲۴ کیلو دارد، ۱۰ الی ۲۰ متر آنطرفتر ببرد و آنجا خشتها را بزمین بزند. بعد از خشک شدن آنها را جمع کند و بابت هر ۱۰۰۰ خشت سالم، ۱۴۰ تا ۱۶۰ تومان دستمزد بگیرد. که البته در

۴ ساعت کار، افزایش دستمزد به تناسب تورم

ببریزند و الی آخر. موقع جمع کردن آجرها هم ضایعاتی بوجود میآید، تعدادی از آجرها هنگام شمردن شکسته میشوند و خلاصه اینکه برای زدن هزار آجر سالم و گرفتن ۱۴۰ تا ۱۶۰ تومان کارگران باید ضرر و زیان ناشی از شکستن و ضایع شدن خشتها را هنگام زدن، خشک شدن، جمع کردن و شمردن نیز، خود متقبل شوند. بعلاوه کارگران کورهها مجبورند از این شندرغاز دستمزدی که در حالت عادی نمیشود با آن زندگی کرد، مقداری برای زمستان که بیکارند کنار بگذارند. و با توجه به اینکه کارگران ناچارند اکثر مایحتاج زندگی‌شان را از بازار آزاد و به نرخهای بازار سیاه تهیه کنند، میتوان تصور کرد که وضع معیشتی کارگران کوره چقدر اسفبار است.

همانطور که اشاره شد صاحبان کورهها سال گذشته قالبها را بزرگتر کردند. این کار نفع مستقیم کارفرما و ضرر چند برابر کارگر را بدنبال داشت. نتیجه این بزرگ کردن قالبها فقط این نبود که کار کارگرها شاقتر و سنگینتر شد، بلکه کارگران با سنگینتر شدن کارشان بخشی از دستمزدهایشان را از دست دادند و صاحبان کورهها با افزودن به وزن آجرها سود و درآمدهایشان بالا رفت. قضیه از این قرار است که آجر سنگینتر، گل بیشتری میخواهد، و این یعنی اینکه کارگران باید با همان مقدار گلی که قبلا آجر میزدند با کار سنگینتر، تعداد خشت کمتری بزنند و دستمزد پائینتری بگیرند. از طرف دیگر صاحبان کورهها که آجرها را تکی میفروشند، کم شدن تعداد آجرها در حالیکه آنها کلفتتر و سنگینتر شدهاند از درآمدهایشان کم نمیکند. آنها با ابتکار هم به کارگر دستمزد کمتری میدهند و هم همان میزان فروش سابق را دارند و در نتیجه سودشان بیشتر میشود.

بقول یکی دیگر از این کارگران آنها

کمیونیت
دکان مرکزی حزب کمیونیت ایران

را بخوانید و بدست

کارگران پیشرو برسایید

درشان یکی دو تا نیست. با این کار توانفرسا و دستمزد نازل، صاحبان کورهها بابت اینکه آب و برق و آلونکهای در اختیار آنها گذاشتهاند بر سرشان منت میگذارند و در واقع سعی میکنند توقع کارگرها بالا نرود. وضع بهداشت در این محلهای کار، غیر قابل توصیف است. بعضی کورهها که تعدادشان هم زیاد است دستشویی درست و حسابی هم ندارند. از دوا و درمان خبری نیست. اگر کارگر یا فردی از خانوادهاش مریض شود نه تنها پزشک و درمانگاهی در دسترس نیست بلکه هیچ وسیلهای هم که بیمار را به درمانگاه برساند وجود ندارد. در چنین مواقعی بیمار باید با تحمل درد در انتظار بماند تا بلکه دل صاحب کوره به رحم بیاید و از راننده یکی از ماشینهای سنگین که برای بردن آجر آمده بخواهد بیمار را با خود ببرد و سر جاده پیاده کند. بیمار باید اگر چنین "شاسی به او رو کرد"، کامیون سواری، در جاده پر از دست‌انداز سر کورهها را - که انسان سالم را هم مریض میکند - تحمل کند تا سر جاده برسد. او وقتی بسر جاده میرسد اگر شب باشد باید تا صبح درد بکشد و به انتظار وسیله نقلیه‌ای بماند. این وسایل نقلیه معمولا وانتهایی است که مخصوص کورهها هستند و مسافرکشی میکنند. خلاصه با رسیدن یکی از این وانتها بیمار باید کرایه سنگینی بپردازد و خود را داخل آن جا کند و پس از خوردن خاک زیاد و تحمل دست‌اندازهای جاده به درمانگاه برسد. این درمانگاهها هم معمولا ساعات طولانی بدون دکتر هستند و یا کسی آنجا نیست که از بیماران بپرسد برای "چکاری آمده‌اید؟" در این بی‌امکاناتی، کارگران ترجیح میدهند اگر بیمار هم شوند برای مداوا و استراحت بفکر درمانگاه و پزشک نیافتند، هر طور شده خود را سر پا نگاهدارند و به کار ادامه دهند.

در کورههای این منطقه هم مثل بسیاری کورههای دیگر، کارگران از شهرهای مختلفی برای کار آمده‌اند. اینجا هم کارگران افغانی که اکثریت هستند در کنار کارگران کرد و تعدادی کارگر دیگر که از گران، تربت جام، زابل، سبزوار و مشهد آمده‌اند کار میکنند. این کارگران هم همچون کارگران

کوره‌پزخانههای غرب کشور برای بالا بردن نرخ دستمزدهایشان اعتصابات هر چند محدودتر بر پا کرده‌اند. سالهای ۶۵ و ۶۶ شاهد اعتصابات از جانب این کارگران برای بالا بردن نرخ دستمزدها بوده‌ایم. اعتصاب سال گذشته به این صورت شکل گرفت که روز ۶۶/۴/۲۳ یعنی یکماه و چند روز قبل از اینکه نرخ دستمزد از طرف دولت و صاحبان کورهها تعیین شود، کارگران اعتصاب کردند. در این اعتصاب در برخی از کورهها کارگران افغانی در کنار کارگران کرد مشترکا شرکت داشتند و در تعدادی دیگر، افغانیها شرکت نداشتند. دولت و صاحبان کورهها آنها را با این تهدید که "اگر به چنین کارهایی دست بزنند ممکن است از ایران بیرونشان کنند و باصطلاح جزء ضدانقلاب محسوب شوند"، از بقیه کارگران جدا کردند و مانع از پیوستنشان به اعتصابیون شدند. در این حرکت تعدادی از کارگران برای فراخواندن بقیه به اعتصاب سر کورههای دیگر و از جمله کوره "عرب سلطانی" که بیشتر کارگرانش افغانی و زابلی بودند، رفتند. صاحب این کوره بمحض اطلاع از ارتباط اعتصابیون با این کارگران، بهمراه چند تن از سرکارگرایش بسراع کارگرانی که برای فراخوان اعتصاب آمده بودند رفتند و بافحاشی تلاش کردند آنها را از محوطه دور کنند. جریان به زد و خورد کشیده شد و سر برادر صاحب کوره صدمه دید. صاحب کوره به ژاندارمری شکایت برد. تعدادی از کارگران کرد دستگیر و بازداشت شدند. بقیه کارگران اعتصابی نیز تهدید شدند که چنانچه به اعتصاب ادامه دهند بعنوان قانون شکن و مخالف رژیم با آنها رفتار خواهد شد. این اعتصاب که نمونه‌ای از تلاش کارگران برای بهبود شرایط کارشان بود در فقدان اتحاد کافی کارگران، به نتیجه قابل توجهی نرسید. درحالیکه کارگران بعضی کورههای دیگر در این منطقه چون کارگران کورههای "حاج قدرت"، "حاج صفر"، "حاج شعبان"، "حاج حسین"، "حاج قاسم" و "آیت" با سه روز اعتصاب متحدشان توانستند قبل از اینکه دولت نرخ دستمزدها را تعیین کند، دستمزدها را بالا ببرند و نرخ ۱۶۲ ریال را برای هر هزار آجر تحمیل کنند.

★

بیمه بیکاری حق مسلم کارگران است

گرامیداشت روز کومله

۲۶ بهمن روز کومله است. در ۲۶ بهمن ۵۷، کومله موجودیت علنی خود را بعنوان سازمان سیاسی و مسلح کارگران و زحمتکشان در کردستان اعلام کرد. از آن تاریخ، کارگران و زحمتکشان کردستان هر سال این روز را گرامی میدارند. گرامیداشت روز کومله برای کارگران و زحمتکشان، نمایشی از حضور فعال و سازمانیافته آنان در مبارزه سیاسی و طبقاتی در کردستان است.

از سخترانی رفیق فاروق

با بامیری بمناسبت روز کومله

... اکنون تا کجا پیش رفته‌ایم؟

بعبارت دیگر دستاوردهای تاکنونی‌مان چه بوده است؟

نماینده خمینی در کردستان بعد از ده سال یورش وحشیانه سیاسی و نظامی به کردستان؛ در جمع کارگزاران رژیم اقرار میکند که ما نتوانسته‌ایم قوانین اسلام را در کردستان پیاده کنیم و هم‌اکنون ۸۰ درصد مساجد ما فاقد امام جمعه هستند. امام جمعه شهرهای کردستان از عدم شرکت مردم در مراسم نماز جمعه شکوه دارند. امروز دیگر در کردستان تکیه و خانقاه و شیخ و شیخ بازی از مد افتاده است...

در مورد مبارزات کارگری همینقدر بگویم که برگزاری مراسم روز کارگر به سنت جا افتاده‌ای تبدیل شد و حتی از دیگر مراسم ملی و مذهبی مشابه گرمتر برگزار میشود. مبارزات کارگری مثلا در کوره‌پزخانه نه در یک یا دو کوره بلکه در سطح یک منطقه و در ۴۰-۵۰ کوره همزمان و هماهنگ صورت میگیرد. شوراها و انجمنهای اسلامی در سطح کارخانه و کارگاهها علیرغم کوششهای مستمر رژیم جز در موارد معدود پا نکرفته‌اند...

یکی از نکات روشن سیمای جنبش کردستان شرکت زنان در آن است. از ابتدای انقلاب سال ۵۷ تاکنون زنان کردستان در اشکال مختلف از تظاهرات و تحصن در شهرها تا مقابله با قوانین اسلامی و حجاب اسلامی، سربازگیری و مبارزه علیه حضور

امسال نیز کارگران و مردم زحمتکش کردستان روز کومله را گرامی داشتند. به این مناسبت همچنین در مقرهای گوناگون کومله مراسم گسترده‌ای برپا شد. از جمله روز ۲۶ بهمن ۶۷ در مقر مرکزی کومله جشن بزرگی برپا شد. در این جشن جمع کثیری از پیشمرگان و دیگر رفقای حزبی و گروهی از میهمانان شرکت کردند. رفیق صدیق کمانگر در این مراسم در باره اوضاع سیاسی ایران پس از آتش بس سخنرانی کرد و از سوی کمیته مرکزی کومله روز کومله را به حاضرین، و به مردم کردستان شادباش گفت.

از سوی کمیته خارج کشور حزب کمونیست ایران نیز بدین مناسبت مراسم متعددی از جمله در کشورهای انگلیس، آلمان، سوئد و اطریش ترتیب داده شد. در جشنهای روز کومله در خارج کشور تعداد زیادی از ایرانیان مقیم خارج و همچنین تعدادی از مردم این کشورها شرکت کردند. در مراسم انگلیس، سوئد، آلمان و اطریش از سوی کمیته مرکزی کومله رفقا محمد شافعی و فاروق با بامیری شرکت کردند و ضمن شادباش این روز در مورد جنبش کردستان و نقش و وظایف کومله سخنرانی کردند.

کردستان ۱۰ سال پس از قیام!

دارد و به این دلیل میتواند و باید تمام ظرفیتهای و قابلیت عینی و واقعی خود را با اشکال و شیوههای مبارزاتی متنوع و گسترده در مقیاس کردستان بکار گیرد. مبارزات اقتصادی و سیاسی کارگران، مبارزات توده‌ای،

مبارزات زنان، مبارزات محلات فقیرنشین برای تامین خواسته‌هایشان، مبارزات دانش‌آموزان علیه آموزشهای خرافی و عقب مانده و علیه شرایط پلیسی ناظر بر فضای

آموزشی، مبارزات عمومی مردم علیه قوانین پلیسی و میلیتاریسم کردستان و... همه این عرصه‌ها باید هرچه بیشتر فعال کردند و شعارها و شیوههای مختلف و متنوع سازماندهی و در

عین حال هماهنگ در جنبش کردستان بتوانند وسیعترین توده‌های مردم را بمیدان مبارزه بکشاند بنحوی که فشار همجانبه اقتصادی، نظامی و سیاسی را بر رژیم جمهوری اسلامی

وارد آورد. گرایش ناسیونالیستی و احزاب آن در کردستان اساسا به این عرصه‌های مبارزه بی‌تفاوت‌اند و آنچه تاکنون مشاهده کرده‌ایم بعضا در مقابل آن میایستند. آنها جنبش کردستان را منحصر به مبارزه مسلحانه

میکند که در هرحال یا باید بصورت ارتش حرفه‌ای جدا از مردم درآید یا ابزاری برای زد و بند با حکومت مرکزی - و در این دوره امپریالیستی - باشد. بنابراین بهر دلیلی مبارزه مسلحانه با محدودیت روبرو شود این قبیل احزاب افق خود را از دست

بایکاهای نظامی رژیم، تمایل و اراده خود را برای آزادی و رهائی نشان داده‌اند و شرکت زنان در مبارزه مسلحانه در مقیاس وسیع مهر تأییدی بر تمایل عمیق آنان به آزادی و رهائی است...

دستاوردهائی که بطور مجمل برشمردم اکنون بصورت بخش جدائی ناپذیری از جنبش کردستان درآمده و اطمینان دارم اگر روزی سایه شوم رژیم جمهوری اسلامی از سر آنان

کم شود، به نیروی اجتماعی عظیمی تبدیل خواهد شد. این گرایش کمونیستی و کارگری و کومله بوده است که آنرا به پرچم مبارزات جنبش کردستان تبدیل کرده است. مسلما

در اینجا بی‌چوجه نمیخواهم بگویم که کار ما بی‌عیب و نقص بوده است و اما اگر بخواهیم نقطه ضعف و نکات ناروشن زندگی سیاسی کومله را بیابیم باید دنبال آن باشیم که آیا کومله تا چه اندازه توانسته است زنان و مردان کارگر و زحمتکش کرد را بدور این

شعارها و این مطالبات گرد آورده و تا چه حد توانسته است آنرا به سنت مبارزاتی مردم کردستان تبدیل کند.

با توضیحاتی که دادم لازم است با توجه به اوضاع و احوال کنونی نیز، به سرخط وظایفمان در این دوره اشاره کنم. جنبش کردستان یک جنبش اعتراضی - توده‌ای است که حل مسائل اجتماعی و مطالبات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی معینی را در دستور خود

خروج کامل و بدون قید و شرط قوای اشغالگر جمهوری اسلامی از کردستان خواست طبقه کارگر است

کمونیستی، گسترش آن در حد مقدمات این دوره، حفظ و تقویت استحکام ایدئولوژیک و سیاسی این نیرو.

- افزایش توان سیاسی و نظامی در رابطه با دولت مرکزی و بهبود دائمی تناسب قوای سیاسی و نظامی با بورژوازی محلی و احزاب آنها.

- منزوی کردن سیاسی احزاب بورژوازی، تضعیف افق ناسیونالیستی جنبش به نفع افق سوسیالیستی و دموکراتیک انقلابی.

- آماده کردن رهبران توده‌ای و آژیتاتورهای کمونیست برای آموزش و هدایت زحمتکشان در شرایط کنونی و نیز هدایت جنبش وسیع توده‌ای در شرایط گسترش جنبش همگانی و اعتلای انقلابی.

- گسترش مطالبات و ایده‌آهای کارگری و دموکراتیک در سطح جامعه و افزایش ظرفیت و آمادگی کارگران برای قرار گرفتن در راس جنبش اعتراضی و حکومت کردن از طریق شوراها در آینده. *...*



گشتهای پیشمرگان کومه‌له در سال ۶۷

حتی در بعضی موارد نیروی کمکی از سایر مناطق کردستان درخواست میشوند، تا از این طریق گشت سیاسی قهرا متوقف گردد. به این معنی گشت سیاسی ما یک حرکت نظامی هم هست، که تداوم و موفقیتش در گرو خنثی کردن تمام آن اقدامات نظامی است که رژیم بمنظور مقابله با آن، تدارک میبیند، و یا سازمان میدهد.

در کنار این ویژگیهای نظامی گشت، شمار آن گشتهایی که در فاصله تیر تا آبان ۶۷، برای مدت زمان طولانی - در قیاس با شرایط فعالیت علنی در مناطق اشغالی - انجام شده، و تمام اقدامات نظامی دشمن، و از جمله چند تهاجم بزرگ و کوچک، نتوانسته‌اند موجب توقف این گشتها گردند، از این نظر نیز حائز اهمیت هستند که ضعف و ناتوانی رژیم در مقابله با این حرکات نیروی پیشمرگ کومه‌له، و بیوند عمیق آن با توده‌های کارگر و زحمتکشان کردستان را با برجستگی در مقابل دیدگان نیروهای جمهوری اسلامی قرار میدهد. در ادامه فهرست گشتهای این مدت نیروی پیشمرگ کومه‌له، گشت ۳۸ روزه ناحیه سقر را مفصلاً توضیح میدهم:

بیش از پیش به شعارها و سیاستهای انقلابی و کارگری نزدیک کرد.

بنابراین سرخط وظایف ما در این دوره بطور فشرده عبارت خواهند بود از:

- تحکیم رابطه کمونیسم و طبقه کارگر، سازماندهی و گسترش اشکال متنوع اعتراض طبقاتی، تبدیل کمونیسم به یک نیروی اجتماعی و تبدیل کومه‌له به شکل رهبران و فعالین مستقیم جنبش کارگری.

- ایجاد تشکلهای توده‌ای کارگران و زحمتکشان که قادر به مبارزه و حفظ و گسترش وحدت آنها در متن تناسب قوای موجود است.

- ترکیب اشکال مبارزه اقتصادی، سیاسی و نظامی در یک سیاست اعمال فشار هماهنگ و چند جانبه بر جمهوری اسلامی و تبدیل کومه‌له به رهبر حرکات اعتراضی، تبدیل رهبران کمونیست به رهبران بانفوذ در مقیاس کردستان.

- حفظ استحکام و قدرت نیروی مسلح

میدهند و به ساخت و پاخت از "بالا" و اشاعه یاس و نومیدی رو میآورند.

تا آنجا که به ما بعنوان حزب کارگران مربوط است، مبارزه مسلحانه توانسته است اولاً از تثبیت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی در کردستان جلوگیری کند و ثانیاً توانسته امر مبارزات کارگری و توده‌ای را تسهیل کند و روحیه مبارزاتی توده‌های معترض را بالا ببرد، ثالثاً توانسته است از حزب طبقه کارگر و دستاوردهای آن در مقابل ارتجاع محلی و احزاب بورژوازی و نیروی مسلح آنان حفظ و حراست کند و همچنین خود بعنوان شکلی از تشکل توانسته است زنان و مردان کارگر و زحمتکشی را که به این شیوه از مبارزه روی آورده‌اند مسلحانه سازمان دهد. این دستاوردهای نیروی مسلح کمونیستی انکار ناپذیرند و باید در حفظ آن کوشید، در عین حال با تفتیق درست از اشکال اقتصادی، سیاسی و نظامی و با توجه به محدودیت و شرایط و اوضاع موجود، جنبش کردستان را

گشتهای سیاسی نیروی پیشمرگ کومه‌له، با اهداف بلاواسطه سیاسی، بمنظور تماس گسترده و علنی با توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش در مناطق اشغالی صورت میگیرند. طی این گشتها که بعضاً بمدت بیش از یکماه در یک منطقه معین ادامه پیدا میکنند، واحدهای ما از طریق حضور علنی در روستاها و حومه شهرها کارگران و زحمتکشان منطقه را زیر پوشش سیاسی - تبلیغی مستقیم قرار داده، سیاستها و اهداف کومه‌له را توضیح میدهند، و اهالی را در جهت مبارزهای فعالتر بر علیه رژیم جمهوری اسلامی، و تحقق حقوق پایه‌ای زحمتکشان بسیج و هدایت میکنند. طی این گشتها، نهادها و ابزارهای حکومتی جمهوری اسلامی نظیر شوراها، اسلامی روستاها منحل میشوند، و همچنین ایادی رژیم، و مرتجعین منطقه نیز تنبیه میگردند.

اما در کنار اهداف سیاسی بلاواسطه‌ای که این گشتها تعقیب میکنند، تماس علنی واحدهای ما با توده‌های زحمتکش مناطق اشغالی، دارای یک خاصیت مهم سیاسی دیگر نیز هست:

گشتهای نیروی پیشمرگ کومه‌له معمولاً با

آفتابی شدن یک واحد از پیشمرگان در یک منطقه، و برگزاری یک جلسه علنی با اهالی روستا آغاز میشود، و اگر جمهوری اسلامی از طریق پایگاههایش - در داخل یا اطراف اکثر روستاهای کردستان، یک، و در بسیاری بیش از یک پایگاه و مقر برقرار شده است - و یا از طریق مرتجعین محلی که موقعت و منافعیشان در این مواقع شدیداً و عملاً بخطر میافتد، از آغاز گشت پیشمرگان مطلع نگردد، طولی نمیکشد که رفت و آمد و جنب و جوش غیرعادی کارگران و زحمتکشان شهرها و مناطق مجاور منطقه گشت، و یا حتی اعلان رسمی آن از "صدای انقلاب ایران" دشمن را از گشت تازه مطلع میکند. حرکت علنی در یک منطقه تنیده شده با شبکه‌های پایگاهی، و بویژه با آن اهدافی که اشاره کردیم، حرکت یا اقدامی نیست که رژیم بتواند نسبت بدان بی تفاوت بماند. بنابراین به محض شروع هر گشت، دشمن اقدامات ویژه‌ای را سازمان میدهد، پایگاهها و مقرها دستور آماده باش دریافت میکنند، گروههای گشتی دستور میگیرند که موقعت پیشمرگان را مشخص کنند، واحدهای ضربتی منطقه متمرکز میشوند، و یا

۱- در جریان گشتی که از ۴ تا ۱۵ تیرماه، در ناحیه بانه صورت گرفت، واحدهای ما اقدام به برگزاری جلسات علنی سیاسی در بخشهایی از ناحیه بانه و سردشت نمودند.

۲- در فاصله ۱۲ تا ۱۵ تیرماه، یک واحد از پیشمرگان کومله اقدام به یک گشت سیاسی در منطقه پشت آرابای ناحیه بانه نمود.

۳- چندین واحد از پیشمرگان کومله از گردان فواد و تیپ ۱۱ سنندج، یک گشت سیاسی گسترده را از ۱۰ تیر آغاز نمودند.

طی این گشت، واحدهای ما در روستاهای "ریخلان"، "دروران"، "کاکل"، "سلسمی" و "بالک" در ۷ کیلومتری شهر مریوان حضور یافته، و با آوارگان جنگ ایران و عراق ملاقات کردند. طی این حرکت علنی، شوراهای اسلامی چند روستا در حضور اهالی شریف این روستاها منحل و اعضاء مرتجع این شوراها مورد مواخذه قرار گرفتند.

۴- چند واحد از پیشمرگان گردانهای کاوه و ۲۶ سقز، یک گشت مشترک گسترده را در منطقه سرشیو به انجام رسانیدند. طی این گشت که در نیمه دوم تیرماه صورت گرفته و با موفقیت به انجام رسید، نیروهای جمهوری اسلامی بدون انجام هیچ عمل موثری، صرفاً به تقویت پایگاههایشان اکتفاء کردند.

۵- چند واحد از پیشمرگان تیپ ۱۱ سنندج، گشت سیاس - نظامی خود را در روستاهای "زاوه رود" و "کلترزان" با موفقیت بانجام رسانیدند. رفقای پیشمرگ در این گشت، در مجامع و محافل مردم زحمتکش شرکت کرده و به تبلیغ سیاستها و مواضع حزب کمونیست ایران پرداختند.

۶- در جریان یک گشت گسترده که از ۳ تا ۲۹ مرداد به درازا کشید، چند واحد از پیشمرگان گردان فواد، اقدام به برگزاری تماسهای علنی در روستاهای "زویران"، "کلچیدر"، "کوکیه"، "مولینان"، "توراخ تپه"، "قمچیان"، "حسن قره"، "ساوسلیمانه"، "کانی تمرخان"، "کله"، "بیده رشه"، "آلی همانان"، "چالی سور"، "ئیسوله"، "شیخ عطار"، "برده رشه" و چند روستای دیگر نموده، چند تن از همکاران رژیم را دستگیر و شوراهای اسلامی "مولینان"، "توراخ تپه"، "قمچیان" و "کلچیدر" را منحل نمودند.

۷- چند واحد از پیشمرگان تیپ ۱۱ سنندج، یک گشت سیاسی گسترده را در بخشهای "زاوه رود" و "کلترزان" به انجام رسانیدند. طی این گشت که در مردادماه انجام شد، واحدهای ما بصورت علنی با زحمتکشان روستاهای "بیساران"، "نجی"، "سبی بن"، "خواست"، "خانه کای جوجو"، "بیه رشان"، "پلیان دره"، "لنکریز"، "دریله" و نکل دیدار کردند.

۸- چند واحد از پیشمرگان گردان کاوه، از ۳۱ مرداد تا ۱۹ شهریور در مناطق وسیعی از ناحیه دیواندره اقدام به گشت سیاسی نموده، و در روستاهای "کانی سید"، "فشلاق"، "قامیشه"، "قره بوغزه"، "ماسیدر شیخ"، "درویوان شیخ"، "مولان آباد"، "اسحاق آباد"، "درهوان"، "توکلان"، "قادر آباد"، "دره شیخان" و چند روستای دیگر، با اهالی دیدار کردند.

۹- چندین واحد از پیشمرگان کومله، متشکل از گردانهای آریز، شوان و شاهو، بمدت ۲۰ روز، از ۱۰ شهریور تا اول مهرماه در مناطق "چم شار"، "سارال"، و "برپله سارال" دست به گشت زدند. در این گشت سیاسی روستاهای "ملکشان"، "خاک روزی"، "دادانه"، "دره کوله"، "زان"، "سرسو"، "زلکه"، "افراسیاب"، "گهوتوو"، "برده سبی"، "علی آباد"، "دوزغره"، "درهوان" و "آلی همدان" شاهد حضور علنی واحدهای ما بودند.

طی این گشت مرتجعین محلی از پیشمرگان اخطار گرفتند که در صورت ادامه همکاری با جمهوری اسلامی تنبیه خواهند شد. طی این گشت، ۲ تن از همکاران رژیم نیز از سوی پیشمرگان بازداشت شدند.

۱۰- از ۲۰ شهریور تا ۱۰ مهر، چندین واحد از پیشمرگان کومله، گردان فواد، دست به گشت سیاسی گسترده در ناحیه مریوان زدند. در این گشت، پیشمرگان در شهر و روستاهای حومه، شهرکهای جوجه سازی و کانی دینار حضور یافتند، و در روستاهای "نی"، "دری"، "عصرآباد"، "کانی کوزله"، "کال سفلی"، "شیخه کویره"، "بالک"، "ریخلان"، "لنج آباد سفلی"، و چندین روستای دیگر اقدام به برگزاری جلسات علنی نمودند.

ملاقات پیشمرگان با اهالی روستای "نی" در روز روشن، و در مقابل دیدگان نیروهای رژیم صورت گرفت.

۱۱- گشت گسترده واحدهایی از

گردان ۲۶ سقز، و چند واحد از پیشمرگان گردان کاوه، از ۲۵ مرداد آغاز شد و بمدت ۳۸ روز ادامه یافت. در این گشت، در چندین روستای مناطق "گورک"، "سرشیو" و "مرخوز" جلسات علنی سیاسی برگزار شد.

گشت وسیع گردان ۲۶، از منطقه "سرشیو" آغاز شد، و مناطق وسیعی از بخشهای اشغالی اطراف محورهای استراتژیک سقز-بوکان، سقز-مریوان، سقز-سنندج، و سقز-بانه را دربر گرفت. رفقای پیشمرگ طی این حرکت که ۳۸ روز بطول انجامید، در مسیری اقدام به حضور علنی و برگزاری جلسات سیاسی عمومی نمودند که رژیم علاوه بر پادگان سقز وابسته به تپه مستقر از لشکر ۲۸ سنندج، پادگان وابسته به ژاندارمری، و قرارگاه "کویره کویره"، و همچنین گروههای ضربت "حاجی ممان"، "هواره خول"، "میردی"، "صاحب" و غیره، صدها پایگاه و مقر دایر کرده است. علیرغم این، و علیرغم اینکه کمی پس از شروع گشت رفقای پیشمرگ، رژیم به منظور ایجاد مانع جدی در راه تداوم گشت، یک تیپ از نیروهای رزمیاش را از جنوب کردستان به منطقه آورد، و به این ترتیب تلاش کرد تا با بحرکت درآوردن این نیروی متمرکز، و تعقیب واحدهای ما، در موقعیت مناسبی اقدام به تعرض برعلیه واحدهای ما بنماید. این نیروی متمرکز دشمن در جریان گشت واحدهای ما، بدون آنکه قادر گردد تا نظری در اقدام سیاسی علنی ما داشته باشد،

تا به آن حد دچار فرسایش شد که فرماندهان رژیم ناچار گشتند با تقسیم آن در پایگاههای منطقه، به عوض ژست تهاجمی، گارد تدافعی خود را محکم نمایند!

در جریان این گشت علنی، رفقای پیشمرگ علاوه بر برگزاری جلسات و حضور علنی در روستاها - بعضاً روستاهایی که در آنها یک یا دو پایگاه و مقر نیز وجودداشت - چندین عملیات گسترده تهاجمی برعلیه نیروهای دشمن، و از جمله تصرف پایگاه "بس"، عملیات گسترده شهر سقز، که در جریان آن یکی از مهمترین مهرهای سرکوب مجازات گردید، و چندین عملیات کمین گذاری بزرگ و کوچک را نیز به انجام رسانیدند.

از جزوه "مروری بر فعالیت نظامی نیروی پیشمرگ کومله، آذرماه ۶۷".
نوشته رفیق احمد فاطمی

گزارش از يك محله زحمتکش نشین بانه

چهره شهرهای کردستان طی سالهای اخیر بشدت تغییر کرده است. اصلاحات ارضی دهه چهل تغییراتی بنیادی در مناسبات اجتماعی و اقتصادی جامعه کردستان پدید آورد. افزایش جمعیت شهرها، پدیدار شدن محله‌های کارگرنشین و زحمتکش نشین، نخستین نشانه‌های این تغییرات بودند. طی دو دهه گذشته طیف وسیعی از کارگران فصلی، مهاجر و کارگران کشاورزی بتدریج در حاشیه شهرهای کردستان سکنی گزیدند. طی سالهای اخیر هرچه بیشتر بر تعداد کارگران و جمعیت محله‌های حاشیه شهرهای کردستان افزوده گشته است. شهرهای کردستان با کمربندی از محلات زحمتکش نشین احاطه شده و جمعیت این شهرها را به دو برابر افزایش داده است. تعداد زیادی از این کارگران در آغاز سال، در جستجوی کار راهی دیگر شهرهای ایران میشوند و در معادن، بنادر، کوره پزخانه‌ها و پروژه‌های ساختمان سازی و راه سازی به کار اشتغال می‌ورزند. آن تعداد از کارگرانی که در شهرهای کردستان باقی میمانند، صرفنظر از آن تعدادی که بیکار هستند، مابقی در کوره پزخانه‌ها، پروژه‌های ساختمانی، کارخانه‌ها و کارگاههای کوچک اشتغال دارند.

علیرغم تنوع اشتغال کارگران و زحمتکشان کردستان، همه آنها در زندگی در این محلات دارای مشکلات و مصائب مشترکی هستند. این محلات در بدترین شرایط زیستی قرار دارند و دارای خصوصیات مشترکند: فاقد آب و برق، فاقد بهداشت و درمانگاه، منطقه آلوده و بیماری‌زا، فاقد مدرسه و امکانات دیگر خدمات شهری. در این شرایط بد زیستی کارگر و زحمتکش کرد خستگی کار روزانه و یا چندماهه خود در خارج کردستان را از تن بدر میکند و برای دور نازهای از فروش نیروی کارش، خود را آماده میکند. آنچه در زیر میخوانید گزارشی است از یک محله کارگرنشین در حاشیه شهر بانه.

محلّه "شرکت نفت"، یکی از محلات حاشیه‌ای و کارگر و زحمتکش نشین شهر بانه میباشد که در سمت شمال این شهر قرار گرفته است. این محله در مسیر جاده بانم سردشت واقع شده و از شمال به فرودگاه و از جنوب به رودخانه شهر و از سمت مشرق و شمال شرقی به محله "شیر و خورشید" ختم میشود. ساکنان این محله، کارگران و زحمتکشانی هستند که از روستاهای بخش "دشت تال" و "خیله رش"، مخصوصاً روستاهای "زرداو"، "کانی سور"، "سینصارم" و دیگر روستاهای مسیر جاده بانم سردشت در پی کار روانه شهر بانه شده‌اند. ساکنین این محله را عمدتاً کارگران ساختمانی، کارگران کشاورزی و کارگران مهاجر که در فصل بهار برای کار به کوره‌پزخانه‌های استان آذربایجان میروند تشکیل میدهد. در میان آنها تعدادی از کارگران بیکار نیز دیده میشود که به دستفروشی روی آورده‌اند. زنان این محله بجز آن تعدادی که همراه خانواده‌های خود برای کار به کوره‌پزخانه‌ها میروند، بقیه به کار نانوائی و خانه‌داری مشغولند. با توجه به کمبود امکانات زیستی و خدماتی در خانه‌ها و محله، زنانی که به کار خانه‌داری مشغولند، تمام روز مشغول کارهای سخت و طاقت فرسایی مانند آوردن آب، یختن نان، ریختن

زباله‌ها، تمیز کردن محوطه خانه و بقیه کارهای ریز و درشت خانه‌داری هستند. در این محله، حدود ۴۵۰ خانوار زندگی میکنند. اکثریت خانه‌های این محله با سنگ و ملات ساخته شده و بیشتر آنها دو اتاقه همراه با یک راهرو میباشد. بسیاری از خانه‌ها فاقد حیاط هستند. اکثریت ساکنین محله دارای برق میباشد و در میان آنان کم نیستند منزلی که بدلیل فقر مالی و یا محدودیتهای ایجاد شده از سوی ادارات دولتی، هنوز از وجود برق بی‌بهره‌اند. در این محله تنها خانه‌های نزدیک به خیابان دارای آب لوله‌کشی میباشد ولی اکثریت ساکنین این محله از آن محرومند و برای تامین آب مورد نیاز خود از آب چاه استفاده میکنند. کانال فاضلاب نیز تنها برای خانه‌های نزدیک به خیابان وجود دارد. این محله دارای ۳ خیابان ۱۲متری است که تنها بخشی از آن آسفالت شده و بقیه خیابانها و کوچه‌ها خاکی است. در فصول بارندگی باتوجه به گل و لای زیاد و گودالهای متعدد پز از آب، رفت و آمد مردم مشکل میگردد. این محله فاقد نانوایان و حمام میباشد. تنها دارای یک مدرسه در نزدیکی پمپ بنزین است که کتچایش آن کفاف همه محصلین محله را نمیکند و بقیه کودکان و نوجوانان باید تا

مدارم و با سرعت زیاد ماشینهای نظامی، علاوه بر خطرات جانی برای اهالی محله و مخصوصاً کودکان، در فصول خشک سال، همیشه فضای محله را گرد و غبار پوشانده است که محیط و هوای آلوده و متعفن آنرا چند برابر آلوده‌تر میکند. این محله در جریان بمباران و در طول جنگ ارتجاعی ایران و عراق، بیش از هر محله‌ای در شهر خسارت دیده و بخش بزرگی از خانه‌های محله، در نتیجه بمباران و توب باران ویران شد. تعداد منزلی که هنوز بازسازی نشده است زیاد است. طی سالهای ۶۳ و ۶۴، رژیم بعضی کمکها و از جمله تحویل مصالح با قیمت دولتی به خسارت دیدگان محله تحویل میداد. اما در این اواخر تنها وعده و وعیدهای آنها پیداست و دیگر از کمکها خبری نیست. مردم محله با همدیگر روابط خوبی دارند و از اتحاد و یکپارچگی برخوردار هستند. حول مسائل محله و همچنین مسائل سیاسی همیشه صحبت داشته‌اند. خصوصاً در جمعها و محافلی که معمولاً شبها برپا میشود، صحبت بر این مسائل گرم میشود. مردم این محله برای تامین آب لوله‌کشی، کانال فاضلاب و آسفالت کوچه و خیابانها، اعتراضاتی دستجمعی داشتند.



گرامی باد یاد جانباختگان راه سوسیالیسم

کمیونیستها جان باختگان خود را در راه‌های ارتقذس خرافی و مذهبی نمی بینند، زیرا جانباختگان را در راه‌های لازم پیروزی طبقه‌ای است که هر روز و هر ساعت نوجوانان، پسران و پسران و میلیونها زن و مردش در کاخ‌ها، ممان و مزارع و در کل سدویتی که بورژوازی آن را جامعه‌نا میدهد است، می میرند و زنده میشوند.

جان باختگان کمیونیست گرامی و قرا موش ناشدنی اند، زیرا در راهی تا به آخر جنگیده و با زنا پستانده اند که خود گرامی و مقدس است: راه‌های طبقه‌کار و رکرول بشریت از نظام استعمار و سرمایه‌داری و بی افکندن جامعه‌ای نوین و ثابته انسان آزاد.

اگر کمیونیستها در زندگی هر روزه خود آموزگار و رکارگران در امر انقلاب‌ها شهبخش کمیونیستی اند، کمیونیستها بی که قهرمانان در این راه به استقبال مرگ می‌شنابند گرامی‌ترین آموزگار و رکارانند، زیرا آنان استعمار، زیبونی و ناخوانی بورژوازی و بیحاصلی دستگا قهرورس کوب و را در برابر راه استوار کارگران انقلابی به روشنترین وجه به ثبوت میرسانند. گرامی یاد جانباختگان راه سوسیالیسم!

۶۸۳۵

رفیق عبدالقادر و حیدی (دکتر درویش)



در کوره‌پزخانه‌ها و پروژه‌های ساختمانی به کارگری پرداخت و در روستاها به سمپاشی منازل و باغات روی آورد. در سنین کودکی او را "درویش" میخواندند. دستان کوچک "درویش" در سنین کودکی، آشنای رنج و محنت کارگران شد. او از این دوران زندگی و سرنوشت خود را بدست گرفت.

تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شهر سقز به پایان رساند و با مدرک دیپلم در بیمارستان این شهر استخدام شد. سال ۵۲ برای دوره تکمیلی "اطاق عمل" به دانشگاه رفت و دوره پیراپزشکی را با موفقیت به پایان رسانید و دوباره در بیمارستان شهر سقز بکار پرداخت. در تمام مدتی که در بیمارستان کار میکرد، آتی از خدمت به زحمتکشان بیمار و مجروح غافل نماند. او قریب ۱۲ سال با رنج و محرومیت کارگر و زحمتکش از نزدیک آشنا بود و خود در این محرومیت شریک بود. از این ناهرابریها در رنج بود. تناقضات و اختلافات طبقاتی را در جامعه پیرامون خود احساس میکرد. در دوران اشتغالش در بیمارستان سقز، مدام بر بالین زحمتکشان بود. او در این دوران متوجه این نکته شده بود که بهداشت و درمان، مانند دیگر خدمات اجتماعی، در جامعه‌ای که سرپایش پر از ناهرابری و تبعیض است، طبقات دارا و ندار وجود دارد، ناکزیر به یک تجارت تبدیل میشود. پزشک و پزشکی، امری انحصاری و در خدمت پر کردن جیبهای کسانی درمیآید که توانائی مالی رسیدن به مقام یک دکتر را دارند. علم نه در خدمت بهداشت و رفاه عمومی، بلکه در خدمت ثروت اندوزی است. و او به این وضعیت نقد و اعتراض داشت.

یاد او از یادها نخواهد رفت دوازدهم آذرماه امسال، قلب پاک رفیق عبدالقادر وحیدی از تپش افتاد. مرگ او غم و اندوه فراوانی در دل همزمانش در صفوف حزب کمیونیست، کارگران و زحمتکشان کردستان و همه کسانی که او را می‌شناختند برانگیخت. رفیق قادر انسانی "خودساخته" بود، با تمام خصوصیات کمیونیستی و انسان دوستانه‌اش. در طول دوران زندگی سیاسی‌اش، نمونه‌ای از تلاش و کوشش یک کمیونیست آگاه را بنمایش گذاشت. هیچ چیز برایش عزیزتر از رهائی کارگر و زحمتکش از قید و بند بردگی و محنت نبود. این را در زندگی خصوصی‌اش، در خدمات پزشکی‌اش به زحمتکشان، در تحمل خبر تیرباران دختر نوجوانش، در رزمش در صفوف کومله و حزب کمیونیست، و در منانت و بردباری‌اش در مبارزه با مرگ در بستر بیماری نشان داد. زندگی او گویای شخصیت والای اوست.

رفیق عبدالقادر سال ۱۳۲۱ در شهر سقز چشم بجهان گشود. تولد او در خانواده‌ای که تا قبل از او فرزندان زیادی را در نوزادی از دست داده بود، شور و شغف فراوانی بوجود آورد. مرگ زودرس پدرش، زمانی اتفاق افتاد که او فقط ۹ ماه از عمرش گذشته بود. شاید بتوان این را سرآغاز یک دگرگونی جدی در سرنوشت زندگی او بحساب آورد.

در ۹ سالگی تحصیل را با جدیت و پشتکار آغاز کرد و خرج تحصیل را خود مستقل از خانواده تقبل کرد. او در مقابل امتناع خانواده از فرستادنش به مدرسه، اعلام کرد "تا آنجا میتوانم کار میکنم، زحمت میکنم و خرج تحصیل خود را در میآورم". تابستانها

در محیط کارش بیشتر متوجه این وضعیت شده بود. بارها با مدیران و مسئولین بیمارستان بر سر پذیرش و بستری کردن زحمتکشان بیمار در بیمارستان جر و بحث داشت و نسبت به بی‌توجهی و اعمال پرستاران نسبت به آنان حساس و معترض بود.

در این سالها تا جنبش انقلابی سال ۵۷، امکان این را نیافت تا نقد و اعتراض سیاسی‌اش به ناهرابریهای موجود در جامعه، در مبارزهای سیاسی و متشکل ابراز کند. قیام سال ۵۷، امکانی بود که بر بستر آن توانست تمام خشم و نفرت خود از این نظم و نظام را بروز دهد. فعالاته در آن شرکت کرد و بعد از آن نیز تا لحظه مرگ حماسی‌اش، دمی از تلاش و کوشش در راه رهائی قطعی محرومان نیاسود.

در اولین روزهای سال ۵۸، که جمهوری اسلامی با توپ و راکت شهر سقز را میکوبید، مسلحانه به کمک مردم شتافت. تیرماه ۵۸، هنگامیکه سلاکین و زمینداران روستای "کرفتو" دارو دسته‌های مسلحی برای بازپس گیری زمینهای مصادره شده توسط تبه‌دستان روستا سازمان داده و آنان را

واقعی بخود گرفت و بخشی از نیروی پیشمرک کومله به درهم کوبیدن تلاشهای ضدانقلابی حزب دمکرات معطوف شد. پیشبرد فعالیت نظامی در دو جبهه. جنگ با نیروهای رژیم و افراد حزب دمکرات، فعالیت کادرهای مرکز پزشکی کومله برای مداوا و درمان مجروحین و اسرای زخمی بیش از پیش افزایش داده بود. زحمات و تلاشهای بیدریغ رفیق درویش در این شرایط فراموش ناشدنی است و همچون خاطره‌ای در اذهان زنده است.

رفیق درویش بمدت ۶ سال در بیمارستانها و درمانگاههای کومله در "ترجان"، "بوکان"، "علم‌آباد"، "صدرآباد" و "درمانگاه منطقه مکران" و در ماموریت‌های سیاسی و نظامی پیشمرگان، نه تنها به ارائه خدمات پزشکی به تشکیلات معطوف بود، بلکه بارها و بارها بر بالین زحمتکشان بیماری که بعلت فقر و نداری چاره‌ای جز تسلیم در برابر مرگ نداشتند، حاضر میشد و زندگی را به آنها باز میکرداند. رفیق درویش در مناطق وسیعی از کردستان، از مهاباد تا سنندج حضور مییافت و یکی از اعضاء و رفقای پرنفوذ حزب کمونیست در کردستان بود.

رفیق درویش تیرماه ۶۲، به عضویت آزمایشی کومله و ۱۵ اسفند ۶۲، به عضویت رسمی در حزب کمونیست پذیرفته شد. رفیق درویش سال ۶۵ بلبل ابتلا به بیماری سرطان، برای معالجه به کشور سوئد اعزام شد. نزدیک به سه سال در برابر یکی از سخت‌ترین و پردردترین بیماریها مقاومت کرد و چهار بار مورد عمل جراحی قرار گرفت. او میدانست که شانس برای بهبودی ندارد. در این شرایط هم استوار بود و با اراده‌ای محکم با مرگ روبرو شد. او استوار با مرگ پنجه درافکند تا عشق به انسان و عشق به زندگی را در نومیدانه‌ترین شرایط نیز اثبات کند. او یک انقلابی و مرد مبارزه بود. روحیه مبارز و استقامت او در شرایطی که هر روز انتظار فرارسیدن آخرین روز عمرش میرفت، تحسین و شگفتی تمامی دکترها، پرستارها و عیادت‌کنندگان را برمی‌انگیخت.

رفیق عبدالقادر وحیدی (دکتر درویش) در بستری از احترام و اندوه عمیق دوستارانش، روز ۱۲ آذرماه ۶۷ برای همیشه چشم از جهان فروبست. یاد او از یادها نخواهد رفت.



متاثر و متأسف از این همه افسارگسیختگی جلدان رژیم، در جواب تسلیت همزمانش گفت: "اعدام وحیده، خنجری بود که جمهوری اسلامی بر دلم فرود آورد، اما من کسی نیستم که با چنین خنجرهایی از پای درآیم. اعدام وحیده و صدحا وحیده دیگر فقط ایمان و عقیده‌ام را برای مبارزه علیه جهل و خرافه و سرمایه راسختر و بادوامتر خواهد ساخت!"

تسلیت رفیق درویش به همسرش نیز چیزی جز این نبود که بگوید "ترا و بچه‌ها را دوست دارم و انقلاب و هدفم را بیشتر از هرچیز دوست دارم".

رفیق درویش، بعد از انحلال ادارات دولتی شهر بوکان توسط رژیم در اواخر سال ۵۹، تیرماه ۶۰ مسئولیت قسمت جراحی بیمارستان این شهر را برعهده گرفت و در راه‌اندازی آن که یک اقدام انقلابی کومله برای پاسخگویی به نیازهای درمانی مردم شهر بود، نقش بسزایی داشت. اشغال نظامی هرچه بیشتر شهرها و روستاهای کردستان و محاصره شدید اقتصادی مناطق آزاد در این سالها، رفیق درویش را برای سازمان دادن آنچنان مرکز پزشکی‌ای که بتواند در هر شرایط پاسخگویی نیازهای جنبش انقلابی باشد بفرستاد و او با ابتکار و تلاش فراوان خود، یکی از سازمان دهندگان مرکز پزشکی کومله شد. در نتیجه تلاشهای خستگی‌ناپذیرش، دهها تن از پیشمرگان کومله آموزش دیدند که اکنون بهترین و کارآموده‌ترین کادرهای پزشکی کومله هستند.

رفیق درویش در آموزشهایش، تمام کاردانی و درایت خود را بکار برد. کار آموزش را با کسانی پیش برد که از علم پزشکی چیزی نمیدانستند. مانند خود او انقلابیون کمونیستی بودند که تنها سوسیالیسم و مبارزه برای رهایی محرومان آنها را دور هم گرد آورده بود. آنها را چنان آموزش داده بود که در زیر گلوله و در میدان جنگ، قادر به انجام عمل جراحی باشند. چیزی که شگفتی تمام اکیبهای پزشکی، که تنها عمل جراحی را در اطاقهای عمل و با متخصصین دانشگاه دیده میتوانستند پیش ببرند، موجب شده بود. او بدینوسیله چه با حضور خود در میدانهای جنگ و معالجه و مداوای زخمیهای جنگی و چه با آموزش کادرهای پزشکی، جان دهها و صدحا پیشمرک زخمی را نجات داد. بخصوص که از سال ۶۳، که تهدید جنگ سراسری حزب دمکرات علیه کومله صورت

مورد تهدید مسلحانه قرار میدادند، همراه با بقیه رفقای کومله تردیدی در دفاع مسلحانه از منافع زحمتکشان این روستا بخود راه نداد. پس از لشکرکشی ۲۸ مرداد ۵۸ رژیم به کردستان، توسط نیروهای رژیم دستگیر و پس از ۲ ماه اسارت، همراه خانواده‌اش به شهر اصفهان استان فارس تبعید گشت.

رفیق درویش هوادار سیاستها و آرمان کومله بود. دیماه ۵۹، رسماً به صفوف پیشمرگان کومله پیوست. با توجه به تخصصش، برای ارائه خدمات پزشکی به مردم زحمتکش و نیروهای پیشمرک سازماندهی شد. حضور او در سازمانی که برای تحقق آرزوها و اهداف دیرینه او مبارزه میکرد، توانائی و انگیزهای سیاسی و طبقاتی او را ارتقاء داد. رفیق درویش با تمام وجود خود را متعلق به جریان کمونیسم احساس کرد و در جریان فعالیت‌هایش تا لحظهای که بدلیل بیماری سرطان از تحرک افتاد بهوقفه تلاش کرد. مدام دلنگران این بود که مشغولیت کار پزشکی او را از کار آگاهگرانه باز ندارد. همراه با مداوای زحمتکشان میکوشید که دردهای عمیقتر طبقاتی‌شان را نیز به آنها بشناساند و راه چاره را نشان دهد. در طول ۶ سال حضور فعالش در فعالیتهای سیاسی، حضور مستقیم در میدانهای نبرد و در فعالیتهای درمانی‌اش، تحسین و عشق واقعی را در دل زحمتکشان کاشت.

رفیق درویش، سال ۵۹، هنگامیکه به صفوف پیشمرگان کومله پیوست، همسر و فرزندان را ترک گفت. اما تاثیر سیاسی او بر آنها نیز در این زمینه گویا بود. فرزند نوجوانش، وحیده، یکی از فعالین تشکیلات کومله در شهر سقز بود. مکاتبات پدر و فرزند، سرشار از ایمان و شور انقلابی برای مبارزه در راه تحقق آرمان والایشان بود. وحیده از اوضاع مردم شهر سقز، روحیات و مبارزات مردم برای پدرش مینوشت و رفیق درویش اخبار فعالیتهای سیاسی و نظامی پیشمرگان را برای وحیده مینوشت. وحیده پدرش را خوب میشناخت. میدانست که او یک انقلابی استوار است که دلش پر از عشق به آزادی و برابری انسانهاست. میدانست با نوشتن نامه و نقل اخبار مبارزاتی مردم شهر، موجب خوشحالی او خواهد شد.

تابستان ۶۲، جمهوری جنايتكار اسلامی رفیق وحیده را تیرباران کرد. رفیق درویش

مقدمه انگلس بر چاپ آمریکایی 'وضع طبقه کارگر در انگلستان'

آن دوره تغییر کرد و عوض شدند. از این نظر اثر انگلس نیز مانند هر اثر دیگری محدودیتهای مربوط به زمان و مکان مربوط به خود را دارد. اما عوض شدن تصاویر، در واقعیت بنیادی شرایط زندگی طبقه کارگر که کتاب انگلس بر آن انکشت میگذاشت تغییری نداد و نداد است. تنها آنرا با وضوح بیشتری برملا کرد. این واقعیت بنیادی در شرایط زندگی طبقه کارگر، که او برای زنده ماندن باید خود را بفروشد و استثمار شود. پس از انگلستان، تمام جوامع بشری، یکی پس از دیگری وارد تقسیم بنیادی شدند که در یکسوی آن طبقه کارگر با شرایط خاص زندگی خود و با دعاوی اجتماعی خاص خود قرار داشت. هر جا که طبقه کارگر تولد مییافت، هر جا که این طبقه شروع به آگاهی از وجود اجتماعی خود میکرد و در پی شناخت خویش و ابراز نقد و دعاوی اجتماعی خود برمیآمد، کتاب انگلس هنوز بسیاری چیزها داشت و دارد که به کارگران و سوسیالیستها بیاموزد. کتابی که انگلس در سال ۱۸۴۵ نوشت تا اوضاع طبقه کارگر انگلستان را برای طبقه کارگر در حال تولد آلمان ترسیم کند، فقط شرح زندگی طبقه کارگر در دوره اولیه حضور این طبقه در جامعه بشری نبود، علاوه بر آن گویای اعتراض و امیالی بود که این طبقه با هستی خود، هر روز و همه جا با خود حمل میکند.

در سال ۱۸۸۵، ۴۰ سال پس از اولین انتشار کتاب، و زمانی که طبقه کارگر دیگر در آمریکا نیز موجودیت و حضور خود را با نیرومندی ابراز میکرد، چاپ کتاب انگلس در آمریکا تدارک شد. خانم وشینوتسکی که کتاب را برای چاپ در آمریکا ترجمه و آماده میکرد، از انگلس خواست که برای چاپ آمریکائی کتاب مقدمه‌ای بنویسد و آنرا به انتقاد از نظرات هنری جورج اختصاص دهد که در آئزمن بخشی از طبقه کارگر آمریکا را زیر تاثیر قرار داده بود. این خواست "ویشنوتسکی" که از فعالین حزب کار سوسیالیست در آمریکا بود، نشاندهنده گرایش عمومی‌تری در این حزب بود که ابراز تعلق به مانیفست کمونیست و درک بالاتر تئوریک را مزیتی برای فرو رفتن در لاک فرقه‌ای و جدا ماندن از جنبش عملی و واقعی کارگران در آمریکا قرار داده بود. انگلس نمیخواست در مقدمه خود جای نالازم و بیش از حد برجسته‌ای به نقد نظرات هنری جورج اختصاص دهد و مقدمه را وقف تسویه حساب با این نظرات کند. ضمن نشان دادن مکان نظرات جورج در حرکت طبقه کارگر آمریکا، انگلس مقدمه چاپ آمریکائی را عمدتاً صرف این کرد که اهمیت جنبش واقعی و عملی طبقه کارگر را که تمام کتاب معطوف به آن بود بعنوان بستر و پایه واقعی کمونیسم نشان دهد. در قبال فرقه‌گرایی حزب سوسیالیست آمریکا مجدداً تاکید کند و نقش کمونیستها را در این جنبش واقعی و عملی، آنگونه که مانیفست کمونیست بیان کرده بود، یادآور شود. این مقدمه توسط رفیق بهمین از متن آلمانی برگردانده شده و برای کمونیست ارسال شده است که پس از تطبیق آن با متن انگلیسی بچاپ میرسد.

کتاب "وضع طبقه کارگر در انگلستان" که انگلس از آن بعنوان اثری با "مهر دوره جوانی" یاد میکند، اول بار در سال ۱۸۴۵ منتشر شد. زمانی که انگلس ۲۴ سال داشت و حدود سه سال پیش از مانیفست کمونیست. این اولین کتابی بود که بطور جامعی به اوضاع طبقه کارگر می‌پرداخت و تصویری همه جانبه از شرایط زندگی این طبقه جدید ترسیم میکرد. کتاب صرفاً به گردآوری و ارائه مشاهدات و تحقیقات اکتفاء نمیکرد. چیزی که قبل از آن در انگلستان بصورت تحقیقات رسمی در باره "مستندان و فقرای جدید" کمابیش رایج بود. انگلس در این اثر خود همراه با ترسیم موشکافانه و دقیق زندگی کارگران، کوشیده بود که شرایط زندگی آنان را بعنوان یک طبقه اجتماعی بشناساند، آن شرایطی را که به بیان انگلس در این اثر خود "هیچ جایی برای کارگر در اعمال و ابراز انسانیت‌اش جز تقابل و مبارزه با کل شرایط زندگی‌اش باقی نمیگذارد، و طبیعی است که او دقیقاً در این تقابل و مبارزه به انسانی‌ترین، شریفترین و سزاوارترین وجه متجلی بشود".

شناساندن شرایط طبقه کارگر، شناساندن نقد زنده و اعتراض اجتماعی عمیق، و بنیانی در زمان ما، شناساندن بنیاد سوسیالیسم و کمونیسم بود. انگلس در پیشگفتار چاپ اول - سال ۱۸۴۵ بر این اثر خود نوشت:

"شرایط طبقه کارگر نقطه عزیمت و پایه واقعی تمام جنبشهای اجتماعی حاضر است، چرا که این شرایط بالاترین و آشکارترین قله فقر اجتماعی در زمان ماست. کمونیسم کارگری فرانسوی و آلمانی مستقیماً، فوئریسم و سوسیالیسم انگلیسی، و همینطور کمونیسم بورژوازی دانش آموخته آلمان بطور غیر مستقیم محصول این شرایط هستند. شناختی از اوضاع پرولتری، هم برای دادن پایه استواری به تئوریهای سوسیالیستی، برای قضاوت در باره حقیقت وجودی آنها، هم برای پایان دادن به تمام فانتزها و رویاهای احساساتی و مجادلات در این زمینه مطلقاً ضروری است."

کتاب وضع طبقه کارگر، اوضاع زندگی این طبقه را در انگلستان اواخر نیمه اول قرن گذشته مورد مطالعه قرار داده بود. زمانی که انگلستان هنوز تنها کشوری محسوب میشد که طبقه کارگر در آن بعنوان طبقه اصلی استثمار شونده شکل گرفته بود. استثمار این طبقه، آشکارا بر ضدبشری‌ترین اشکال و عنان کسبخته‌ترین حرص و ولع سرمایه متکی بود. و طبقه کارگر هنوز قادر به ابراز وجود نیرومند اجتماعی و مهار زدن بر حرص و آز عنان کسبخته سرمایه در "حیف و میل" زندگی توده‌های تحت استثمارش نشده بود. با گذشت زمان تصاویر مربوط به

زنده باد همبستگی بین المللی طبقه کارگر!

جنبش کارگری آمریکا

انگلس

لندن، ۲۶ ژانویه ۱۸۸۷

ده ماه از زمانی که من به تقاضای مترجم "موخره‌ای" بر این کتاب نوشته‌ام میگذرد. در طی این ده ماه در آمریکا انقلابی بوقوع پیوسته که در هر کشور دیگر حداقل به ده سال زمان احتیاج داشت. در فوریه ۱۸۸۵، افکار عمومی آمریکا متفق‌القول در این نکته هم نظر بود که: آمریکا بطور کلی فاقد طبقه کارگر - به مفهوم اروپائی آن - میباشد و نتیجتاً مبارزه طبقاتی بین کارگران و سرمایه‌داران، آنطور که کشورهای اروپائی را دوشقه میکند، در جمهوری آمریکا امری ناممکن است و بر همین اساس سوسیالیسم نهالی وارداتی میباشد که نمیتواند در زمین آمریکا ریشه بدواند. اما درست در همان زمان مبارزه طبقاتی آینده با اعتصابات کارگران معادن زغال پنیسلوانیا و بسیاری از رشته‌های دیگر و علی‌الخصوص در تدارک جنبش هشت ساعت کار - در سراسر کشور - که برای ماه مه در نظر گرفته شده بود، و در ماه مه هم واقعا نتیجه داد. سایه‌های عظیم خود را افکند. اینکه من همان زمان این علامت را بدرستی تشخیص داده بودم و اینکه یک جنبش طبقه کارگر را در مقیاس ملی پیش بینی میکردم، خود را در "موخره" من نشان میدهد. اما آنچه که هیچکس نمیتوانست پیش بینی کند این بود که جنبش در چنین زمان کوتاهی با چنین قدرت غیر قابل مقاومتی به راه خواهد افتاد، بسرعت آتش در جنگل خود را گسترش داده و جامعه آمریکا را تا بنیادهایش به لرزه در خواهد آورد.

واقعیت اینجا است، سرسخت و غیر قابل بحث. اینکه این امر چه وحشتی را در میان طبقات حاکم آمریکا دامن زده است، بطریقی الب زمانی برایم روشن شد که خبرنگاران آمریکائی در تابستان گذشته مرا با ملاقاتشان مفتخر کردند. "حرکت جدید" آنان را در حالت ترس ناشی از درماندگی و حیرت قرار داده است. با اینهمه جنبش در آلمان تازه در شرف آغاز بود و در طغیانهای مهیوم و ظاهرا از هم گسیخته طبقه‌ای خلاصه میشد که توسط ستمگری برده‌داری سیاه و تکامل سریع صنعتی تبدیل به پائینترین لایه جامعه آمریکا شده بود. اما قبل از پایان سال این تکانهای سردرگم اجتماعی شروع به گرفتن جهت مشخص نمودند. حرکت‌های خودبخودی و غریزی این توده‌های انبوه کارگران در مناطق وسیعی از کشور، انفجار همزمان نارضایتی آنان از اوضاع اجتماعی فلاکت‌بار که در همه جا به یک شکل و به عللی یکسان رخ میداد، آنها را به این حقیقت واقف گردانید که طبقه‌ای نوین و متمایز را در جامعه آمریکا تشکیل میدهند. طبقه‌ای که باید گفت از کارگران مزدی نسل اندر نسل و پرولترها تشکیل میشود. این آگاهی در متن غریزه اصیل آمریکائی، آنها را بلافاصله به برداشتن گام بعدی در جهت رهائیشان سوق داد. این گام تشکیل یک حزب سیاسی کارگری با برنامه خاص خود بود که تسخیر پارلمان و کاخ سفید را هدف قرار میدهد. در ماه مه مبارزات برای روزکار هشت ساعت، ناآرامیها در شیکاگو و میلواکس و جاهای دیگر و اقدامات طبقه حاکم برای سرکوب جنبش نواپور کارگری توسط قهر عربان و قوه قضائیه خشن طبقاتی بوقوع

پیوست. در ماه نوامبر حزب جوان کارگری در تمام مراکز بزرگ و نیویورک سازمان یافت و در انتخابات شیکاگو و میلواکس شرکت کرد. تاکنون ماههای مه و نوامبر برای پروروزاری آمریکا فقط یادآور سررسید اوراق قرضه دولتی آمریکا بود. اما از این پس مه و نوامبر برای اینان همچنان یادآور روزهای خواهد بود که در آن طبقه کارگر آمریکا سفتهائی را که از سرمایه‌داران داشت برای وصول ارائه نمود. طبقه کارگر در کشورهای اروپائی نیازمند سالها و سالها زمان بود تا بطور کامل این حقیقت را درک کند که یک طبقه متمایز و تحت شرایط اجتماعی موجود - دائمی را در جامعه امروزی تشکیل میدهد. و باز هم سالها زمان لازم بود تا این آگاهی طبقاتی آنها را بسوی متشکل کردن خودشان در یک حزب سیاسی متمایز سوق دهد، حزبی مستقل از و در تقابل با تمام احزاب سیاسی قدیمی که توسط بخشهای مختلف طبقات حاکم بوجود آمده‌اند. اما در زمین مساعدتر آمریکا، جایی که بقایای قرون وسطائی راه را سد نکرده، جایی که تاریخ با عناصر جامعه مدرن پروروزائی، آنطور که در قرن ۱۷ تحول یافت، شروع میشود، طبقه کارگر هر دوی این مراحل تکامل خود را در عرض ده ماه طی کرد.

با اینهمه این هنوز آغاز کار است. اینکه توده‌های کارگر اشتراک مشقات و منافع خویش و همبستگی‌شان را بمثابه یک طبقه در تقابل با تمام طبقات دیگر حس کنند، و برای موثر کردن و بیان این احساس ابزار، سیاسی مرسوم در هر کشور، آزادی را بکار اندازند، فقط اولین گام است. گام بعدی یافتن یک علاج مشترک برای این درهای مشترک و درج آن در برنامه حزب جدید کارگر است. و این گام - مهمترین و دشوارترین گام در جنبش - هنوز باید در آمریکا برداشته شود.

یک حزب جدید باید یک برنامه متمایز اثباتی داشته باشد. برنامه‌ای که جزئیات آن میتوانند با تغییر شرایط و با تکامل خود حزب تغییر کنند، اما با اینهمه برنامه‌ایست که در هر زمان حزب روی آن توافق دارد. مادامیکه چنین برنامه‌ای تهیه نشده یا در شکل ابتدائی‌اش وجود داشته باشد حزب جدید هم موجودیتی ابتدائی خواهد داشت. چنین حزبی میتواند حزبی محلی باشد تا سراسری، بالقوه حزب باشد تا در واقعیت.

این برنامه، شکل اولیه آن هر چه که باشد، مبنایست در جهتی که از پیش میتوان تعیین کرد تکامل یابد. عواملی که باعث پیدایش شکافی عمیق بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار شده‌اند، چه در آمریکا و چه در اروپا یکی میباشد. ابزارهای پر کردن این شکاف نیز به همین ترتیب در همه جا یکی است. در نتیجه برنامه پرولتاریای آمریکا در دراز مدت، در رابطه با هدف نهائی که باید کسب شود، باید با برنامه‌ای که بعد از شصت سال جدال و مباحثه مورد پذیرش توده‌های وسیع پرولتاریای رزمنده اروپا واقع شده است انطباق یابد. این برنامه بعنوان هدف نهائی، تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر بمنظور عملی کردن تصاحب مستقیم تمام ابزار تولید زمین، راههای آهن، معادن، ماشین آلات و غیره توسط کل جامعه و استفاده مشترک از آنها توسط عموم و برای بهره‌مندی عامه را اعلام خواهد کرد.

اما اگر حزب جدید آمریکا، به اعتبار واقعیت ساخته شدنش، خیال تصرف قدرت سیاسی را، مثل همه احزاب در همه جا، دارد در عین حال باید گفت که تا کسب یکپارچگی در مورد اینکه با قدرت بدست آمده چه باید کرد بسیار فاصله دارد. در نیویورک و سایر

جامعه هستند. اما حتی اگر این مسئله را مسکوت بگذاریم، بازهم هنوز یک اختلاف باقی میماند. با زمین چه باید کرد؟ سوسیالیستهای امروز، تا آنجا که مارکس آنها را نمایندگی میکند، خواهان آنند که زمین به تصرف جمعی درآید و برای استفاده عامه بطور جمعی روی آن کار شود، و عین همین اقدام در مورد تمام وسایل تولید اجتماعی دیگر مانند معادن، راههای آهن، کارخانها و غیره هم بعمل آید. هنری جورج به این اکتفاء میکند که پس از آنکه توزیع زمین تحت قواعد منظم درآمد و اجاره زمین، بجای آنکه امروز به تملک خصوصی درآید، در اختیار جامعه قرار گرفت، زمین مثل امروز به افراد اجاره داده شود. مطالبه سوسیالیستها یک انقلاب کامل در کل نظام تولید اجتماعی را دربر میگیرد. مطالبه هنری جورج، برعکس، شیوه تولید اجتماعی معاصر را دست نخورده باقی میگذارد و در حقیقت از سالها قبل خواسته افزایشی ترین جناح اقتصاددانان ریکاردوئی بوده است. آنها نیز مصادر اجاره زمین توسط دولت را مطالبه میکردند.

طبیعتاً این فرضی نادرست خواهد بود که هنری جورج یک بار و برای همیشه حرفش را زده است. اما من موظقم تئوری او را همانطور که هست بررسی کنم.

دومین بخش بزرگ جنبش کارگران آمریکا را شوالیههای کار تشکیل میدهند. و به نظر میرسد که آنها بیش از هر بخش دیگری خصلت نمای وضعیت کنونی جنبش باشند، همچنانکه بیشک تا اینجا قدرتمندترینشان هم هستند. انجمن عظیمی که با "مجامع" بی‌شمارش در اقصی نقاط کشور گسترش یافته، تمام سایه روشنهای نظرات فردی و محلی طبقه کارگر را نمایندگی کرده و همگی را زیر چتر برنامه‌ای به همان نسبت ناروشن متحد مینماید. همبستگی این گرایشات بیش از آنکه محصول مرامنامه غیرعملی آنها باشد حاصل این احساس غریزی است که نفس بهم پیوستگی آنها در راه آرمانهای مشترکشان آنان را به نیروئی عظیم در کشور تبدیل میکند. یک (پدیده) متناقض اصل آمریکائی که مدرنترین گرایشات را با ماسکهای قرون وسطائی میپوشاند و دمکراتیک ترین و حتی سرکش ترین روحیات را پشت یک استبداد ظاهری اما در واقعیت فاقد قدرت پنهان میکند. چنین است تصویری که شوالیههای کار از خود به یک ناظر اروپائی میدهد. اما اگر اجازه ندهیم این عجایب ظاهری مانع شوند، میتوان در این تجمع وسیع کارگری یک توده عظیم انرژی بالقوه را دید که به آهستگی اما مطمئناً دارد به نیروئی زنده تحول مییابد. شوالیههای کار نخستین تشکیلات کشوری هستند که توسط کل طبقه کارگر آمریکا بوجود آمده است. منشاء و تاریخچه اینان، ضعفها و کجرویهای کوچکشان، برنامه و مرامنامه‌شان هر چه که باشد آنها وجود دارند و عملاً حاصل (فعالیت) کل طبقه کارگران مزدی آمریکا میباشد. این شکل تنها پیوند کشوری است که آنها را با هم نکه میدارد، قدرتشان را به خود و دشمنانشان نشان میدهد و آنها را با امید غرور آمیز پیروزیهای آینده سرشار میکند. درست نیست که گفته شود شوالیههای کار قابلیت تکامل ندارند. آنها بدون وقفه یک روند کامل تحول و تکامل را طی میکنند. یک توده مواج و در حال تخمیر از مواد بیشک که در پی یافتن شکل و هیئتی متناسب با طبیعت ذاتی‌اش میباشد. این شکل به همان حتمت‌ای که تکامل تاریخی، مثل تکامل طبیعی، قوانین درونی خود را دارا، یافت خواهد شد. اینکه شوالیههای

شهرهای بزرگ شرق، طبقه کارگر خود را به شکل اتحادیههای صنفی سازماندهی کرده و در هر شهر مراکز پر قدرت "اتحادیه مرکزی کار" را بوجود آورده است. در ماه نوامبر گذشته اتحادیه مرکزی کار در نیویورک هنری جورج را بعنوان پرچمدار خود برگزید و در نتیجه برنامه موقت انتخاباتی آن عمدتاً ملهم از اصول عقاید وی است. در شهرهای بزرگ شمال غربی، مبارزه انتخاباتی بر مبنای یک برنامه کارگری تقریباً نامشخص انجام گرفت که تاثیر ثوریهای هنری جورج در آن، اگر نکوئیم هیچ، لااقل به سختی مشهود بود. و به موازات آنکه در این مراکز بزرگ صنعتی و پرجمعیت جنبش نوین طبقاتی یک شکل سیاسی بخود میگرفت، ما در سراسر کشور شاهد دو سازمان کارگری وسیعاً گسترش یافته هستیم: شوالیههای کار و حزب کار سوسیالیست، که از این دو تنها این جریان دومی برنامه‌ای منطبق با نظرات مدرن اروپائی، که در بالا ذکرشان رفت، دارا است. بدون تردید نیویورک مهمترین شهر در کشور است، اما نیویورک پاریس نیست و ایالات متحده هم فرانسه نیست. و به نظر من چنین میرسد که برنامه هنری جورج در هیئت کنونی‌اش برای پی ریزی یک جنبش فراتر از سطح محلی، و یا حتی برای یک دوره کوتاه گذرا در جنبش عمومی، بسیار محدود است. برای هنری جورج، سلب مالکیت زمین از توده‌های مردم مسبب اصلی و عام تجزیه مردم به ثروتمند و فقیر است. اما این از نظر تاریخی کاملاً درست نیست. در جوامع کلاسیک عهد عتیق یا آسیائی، شکل مسلط ستمگری طبقاتی برده‌داری، یعنی تصاحب خود تودها تا سلب مالکیت زمین از آنان، بود. هنگامیکه در دوره زوال جمهوری روم، دهقانان آزاد ایتالیائی از مزارعشان خلع ید شدند، به طبقه‌ای از "بینوایان سفید" تبدیل گردیدند، که در دولتهای برده‌داری جنوبی اتحادیه (آمریکا) قبل از سال ۱۸۶۱ نیز وجود داشت. دنیای کهن میان دو طبقه ناتوان از رهایی خویش، یعنی بردگان و بینوایان سفید درهم شکست. در قرون وسطی نیز نه سلب مالکیت توده‌های مردم از زمین، بلکه برعکس الحاق آنان به زمین بود که مبنای ستم فئودالی قرار گرفت. دهقان مزرعه خود را داشت، اما بعنوان سرف و یا رعیت بدان وابسته بود و محکوم بود که به مالک زمین از کار و یا محصول خود سهمیه بپردازد. تنها پس از آغاز عصر جدید، در حدود اواخر قرن پانزدهم، بود که سلب مالکیت وسیع از دهقانان طبقه جدید کارگران مزدی را بنیان نهاد که مایملکی بجز نیروی کارشان ندارند و فقط با فروش این نیروی کار به دیگران است که میتوانند به حیانتشان ادامه دهند. اما اگر سلب مالکیت از زمین این طبقه را بوجود آورد، این توسعه تولید سرمایه‌داری، صنعت و کشاورزی مدرن در سطح وسیع بود که آن را بازتولید کرده و گسترش بخشید و به آن هیات یک طبقه متمایز، با منافع و رسالت تاریخی متمایز داد. تمام اینها مفصلاً توسط مارکس تشریح شده است (سرمایه، جلد اول، فصل هشتم: انباشت باصطلاح اولیه). بنا به نظر مارکس، منشاء تضاد طبقاتی معاصر و فرودستی امروزین طبقه کارگر در سلب مالکیت وی از تمام وسایل تولید است که زمین هم طبیعتاً در زمره این وسایل تولید میباشد.

از آنجا که هنری جورج انحصار زمین را منشاء منحصر بفرد فقر و بدبختی میشناسد، طبیعی است که راه علاج را نیز در بازپس گرفتن زمین توسط کل جامعه بباید. حال، سوسیالیستهای مکتب مارکس نیز خواستار تصاحب زمین، و علاوه بر آن تمام دیگر وسایل تولید توسط

کار در آن موقع نام فعلی خود را حفظ خواهند کرد یا نه اهمیتی ندارد. اما برای یک ناظر خارجی روشن است که این تشکیلات آن ماده خامی است که آینده جنبش طبقه کارگر آمریکا، و بهمهراش آینده کل جامعه آمریکا، از درونش شکل خواهد گرفت.

سومین بخش (از جنبش طبقه کارگر آمریکا) حزب کار سوسیالیست است. این بخش فقط اسما حزب میباشد، چرا که تاکنون در هیچ نقطه آمریکا واقعا نتوانسته بمتابیه یک حزب سیاسی عرض اندام کند. بعلاوه این حزب به درجهای غریبه مینماید، زیرا تا همین اواخر تقریبا منحصر از مهاجرین آلمانی تشکیل میشد که تنها به زبان خودشان تکلم میکنند و اغلب آشنائی کمی با زبان رایج کشور (انگلیسی - م) دارند. اما اگر این حزب ریشه خارجی دارد، در عین حال به تجربه‌ای که طی سالهای طولانی مبارزه طبقاتی در اروپا بدست آمده و دانش شرایط عمومی رهائی طبقه کارگر مسلح است، تجربه و دانش سیار بالاتر از آنچه تا کنون کارگران آمریکائی کسب کرده‌اند. این فرصت مناسبی برای پرولترهای آمریکاست که از طریق این (حزب) میتوانند دستاوردهای فکری و معنوی چهل سال مبارزه رفقای طبقاتی اروپائی خود را کسب کرده و از آنها برای تسریع پیروزی خود استفاده نمایند. چه، همانطور که پیشتر گفتم، در این امر تردیدی نمیتوان داشت که برنامه نهائی پرولتاریای آمریکا باید در اساس مشابه برنامه پذیرفته شده از جانب تمام پرولتاریای مبارز اروپا باشد و چنین نیز خواهد شد. برنامه‌ای مانند برنامه حزب کار سوسیالیست آلمانی - آمریکائی. این حزب، در این حد، وظیفه ایفای نقشی بسیار مهم را در جنبش دارد. اما آنها برای انجام چنین کارهائی میبایست ظاهر غریبه خود را تا آخرین بقایایش به دور افکنند. آنها باید تمام و کمال آمریکائی بشوند. آنها نمیتوانند انتظار داشته باشند که آمریکائیا به سراغشان بیایند. این اقلیت مهاجر هست که باید بطرف آمریکائیا، یعنی اکثریت عظیم و اهالی کشور، بروند. و برای انجام این کار آنها، پیش از هر چیز، باید زبان انگلیسی بیاموزند.

پروژه ترکیب این عناصر مختلف توده عظیم در حال جنبش - ناصری که در حقیقت باهم ناسازگار نیستند ولی بخاطر نقطه حرکتیهای مختلفشان ازهم بیکانه‌اند. چندی طول خواهد کشید و بدون مقداری اصطکاک، آنچنانکه اکنون نیز در نقاط مختلف شاهدش هستیم، سوری نخواهد شد. فی‌المثل، شوالیه‌های کار اینجا و آنجا در شهرهای شرقی درگیر منازعاتی محلی با اتحادیه‌های صنفی سازمانیافته نیستند. ولی اینگونه اصطکاک حتی در بین خود شوالیه‌های کار، که میانشان به هیچ وجه صلح و هماهنگی حاکم نیست، نیز وجود دارد. اینها نشانهای زوال نیستند تا مایه شادمانی سرمایه‌داران گردند. این چیزها فقط نشانهای دال بر این هستند که صفوف بیشمار کارگران، که برای نخستین بار در مسیری مشترک به حرکت در آمده‌اند، هنوز بیان مناسب برای منافع مشترکشان، مناسبترین اشکال سازمانی برای مبارزه و نیز انضباط لازم برای کسب پیروزی را نیافته‌اند. اینها تا اینجا فقط نخستین سربازگیرهای توده‌ای برای جنگ بزرگ انقلابی هستند. این سربازانی که بطور محلی و مستقل از یکدیگر برخاسته و مسلح شده‌اند همگی دارند برای ساختن یک ارتش واحد بهم نزدیک میشوند، بدون آنکه هنوز آرایش منظم و نقشه‌ای مشترک برای نبرد داشته باشند. واحدهائی که به سمت نقطه‌ای واحد در حرکت هستند هنوز اینجا و آنجا به همدیگر برخورد میکنند، سردرگمی، مجادلات خشماگین و حتی تهدید به برزوردهای جدی میانشان بوجود میآید. اما سرانجام اشتراک در هدف

نهائی بر تمام مشکلات کوچک غلبه خواهد کرد. طولی نخواهد کشید که این گردانهای پرهیاهو و متفرق در صفوف طولانی آرایش جنگی بخود بپیوندند. آنها زیر درخشش سلاحهایشان با سکوتی رعب‌آور، درگیر در نبردهائی جسورانه در جلوی جبهه و بهره‌مند از یک ارتش ذخیره بی‌زلزل در پشت جبهه، در مقابل دشمن صف آرائی بسیار منظمی خواهند کرد.

دستیابی به چنین نتیجه‌ای، اتحاد این پیکرهای متعدد مستقل در یک ارتش سراسری کارگری واحد تحت یک برنامه موقت - در صورتی که برنامه‌ای حقیقتا متعلق به طبقه کارگر باشد کمبودهای اهمیت نخواهد داشت - این است کام بزرگ بعدی که باید در آمریکا برداشته شود. حزب کار سوسیالیست میتواند برای تحقق این امر و برای آنکه برنامه مناسب اهداف بشود سهم بزرگی ادا کند، اما فقط بشرطی که با روشهای سوسیالیستهای اروپائی، وقتی آنها اقلیت کوچکی از طبقه کارگر را تشکیل میدادند، فعالیت نمایند. این شیوه فعالیت برای اولین بار در سال ۱۸۴۷، در "مانیفست کمونیست" چنین بیان گردید:

"کمونیستها - این اسمی بود که در آنموقع بر خودمان گذاشتیم و امروز نیز کنار گذاشتن آنرا لازم نمیدانیم - کمونیستها حزب خاصی در تقابل با سایر احزاب طبقه کارگر نمیسازند.

آنها هیچگونه منافعی، که از منافع کل طبقه کارگر جدا باشد، ندارند.

آنها هیچ اصول فرقه‌ای مختص بخودشان را بعیان نمیاورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن اصول بکنجانند.

فرق کمونیستها با دیگر احزاب طبقه کارگر تنها در این است که ازطرفی، کمونیستها در مبارزات پرولتاریای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرفنظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع مینمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا علیه طبقه سرمایه‌دار طی میکند، آنان همیشه و همه جا نمایندگانی منافع کل جنبش هستند.

بنابراین کمونیستها از یکسو عملا پیشروترین و باعزترین بخش احزاب طبقه کارگر همه کشورها هستند، بخشی که همیشه دیگران را به پیش میراند. (و از سوی دیگر) از نظر تئوریک، مزیت کمونیستها نسبت به توده عظیم پرولتاریا در این است که آنان به روشنی مسیر حرکت، شرایط و نتایج نهائی عمومی جنبش پرولتاریائی را درک میکنند.

از اینرو، کمونیستها برای کسب خواسته‌های بلاواسطه و متحقق کردن منافع فوری طبقه کارگر میجنگند، اما در عین حال آنها در جنبش کنونی آینده آنرا نیز نمایندگی و حراست میکنند."

این آن روش مبارزه‌ایست که بنیانگذار بزرگ سوسیالیسم مدرن، کارل مارکس، و همراه او من و سوسیالیستهای همه ملتها که با ما کار میکردند از بیش از چهل سال پیش تعقیب نموده‌ایم. این روش ما را در همه جا به پیروزی رهنمون گردیده و باعث شده که امروز توده سوسیالیستهای اروپائی، در آلمان و فرانسه، در بلژیک، هلند و سوئیس، در دانمارک و سوئد، اسپانیا و پرتغال، بمتابیه یک ارتش واحد و زیر یک پرچم مشترک مبارزه کنند.

نشریه راه کارگر، مبارزات کارگران صنعت چاپ و تشکل قانونی

نشریه راه کارگر پس از برشمردن پاره‌ای از فعالیت‌های این سندیکا در طی این چهار ماه چنین ادامه میدهد:

* این سندیکا برای برپائی یک تظاهرات سراسری در اول ماه مه در سال ۶۰ فعالیت خود را آغاز نمود. اما در آستانه این فعالیت، رژیم اسلامی از طریق رسانه‌های گروهی خود این سندیکا را غیر قانونی اعلام نمود و فراخوان تظاهرات را باطل دانست.*

روایت این چنینی نشریه راه کارگر از مبارزات کارگران صنعت چاپ تهران، تازه اگر ارزیابی این نشریه را از درجه آگاهی، سوابق و خصوصیات کارگران صنعت چاپ تهران که در همین مقاله مورد بحث و در بخش جمع بندی آمده است، در نظر بگیریم، این سؤال مهم را ایجاد میکند که کارگران صنعت چاپ از قیام بهمین تا اواخر سال ۵۹ یعنی نزدیک به دو سال برای تشکیل سندیکای خود چه میکردند؟ اگر علی‌لی که نشریه راه کارگر برای عدم شکل‌گیری سندیکای کارگران صنعت چاپ برشمرده است یعنی انحرافات نیروهای سیاسی، اقدامات ضد کارگری رژیم و بالاخره عملکرد بقایای سندیکای سابق را بپذیریم، نشریه راه کارگر باید به این سؤالات پاسخ دهد. آیا مگر همه این سه عامل در کل جنبش کارگری تاثیر نداشت؟ چرا کارگران در بسیاری از صنایع و بخشهای دیگر که حتی سوابق و سنتهای مبارزاتی دیرینه کارگران صنعت چاپ تهران را هم نداشتند، تشکلهای خود را برپا کرده بودند و کنترل تولید را بدست داشتند و بسیاری از مطالبات خود نظیر ۴۰ ساعت کار در هفته را راسا به مورد اجرا گذاشتند، اما کارگران چاپ نتوانسته بودند حتی سندیکای خود را ایجاد کنند؟

گردید. در این حال هنوز بقایای سندیکای قبلی، علاوه بر مقاومت جدی رژیم ضد انقلابی جدید، در برپائی سندیکا مانع جدی بود. رژیم اسلامی نیز که از ابتدای بقدرت رسیدن سیاست ضد کارگری خود را بروز میداد، همچون رژیم شاه نسبت به کارگران چاپ حساسیت ویژه داشت و همانطور که خواهیم دید این رژیم علیرغم تاکتیکهای متعدد کارگران، بانحاء مختلف، تا برچیدن آخرین بقایای تشکلهای کارگری - و از جمله چاپ - مانع تشکل آنها میکردید.

فعالیت مداوم کارگران برای تشکیل سندیکای جدید، سرانجام در اواخر سال ۵۹ (یعنی دو سال بعد از قیام بهمین) رژیم را وادار کرد تا تلویحا تشکلهای مجمع عمومی و انتخابات سندیکا را بپذیرد. از سوی فعالین سندیکا، کارگران به مجمع عمومی فراخوانده شدند. تعداد شرکت کنندگان در این مجمع عمومی بیش از مجموع اعضای سندیکای قبلی بود. (کدام سندیکا قبلی؟ آیا سندیکای دوران شاهی هنوز وجود داشت؟) انتخابات کاملا دموکراتیک صورت گرفت، اما ترکیب هیئت مدیره جدید به هیچ وجه مطابق میل رژیم ضد کارگری نبود. بهمین سبب وزارت کار انتخابات را به رسمیت نشناخت. علیرغم اعلام غیر قانونی بودن انتخابات از سوی وزارت کار، کارگران شرکت کننده در مجمع عمومی این انتخابات را واقعی دانسته و از آن حمایت نمودند. این سندیکا بمدت ۴ ماه فعالیت کرد که دستاوردهای قابل توجهی داشت.* (تاکیدات و پرازنهها از ماست)

تا بهمین ۶۰، یکی از این نمونهها است. حزب کمونیست ایران در نشریه کمیونست شماره ۳۵، دیماه ۱۳۶۶، طی مقاله‌ای بنام "مروری بر مبارزات کارگران صنعت چاپ تهران" و سازمان انقلابی کارگران ایران در نشریه راه کارگر شماره ۵۸، دیماه ۱۳۶۷، در مقاله‌ای بنام "نگاهی به مبارزات کارگران چاپ و چگونگی سازماندهی آنها"، این مبارزات را مورد بررسی قرار داده‌اند.

نشریه راه کارگر پس از بیان فشرده‌ای از مبارزات و تشکل کارگران چاپ از دوران مشروطه تا قیام بهمین، فعالیت کارگران چاپ را برای ایجاد سندیکا پس از قیام بهمین، چنین روایت میکند:

* در بعد از انقلاب بهمین، کارگران چاپ به منظور برپائی سندیکا، مجددا وارد میدان شدند... اما مبارزات کارگران چاپ برای تشکیل یک سندیکای واقعی، چه در خانه کارگر و چه در جاهای دیگر با شکست همراه بود. و این در حالی بود که کارگران چاپخانههای بزرگ نیز به مبارزات چاپخانههای کوچک پیوسته بودند و خواستههای خود را با آنان هماهنگ میکردند. بخش آگاه کارگران اغلب در همکاری با نیروهای سیاسی قرار گرفتند و دیگر انتشار کارگران بطور منفرد بسر میبردند، اما سازمانهای سیاسی نیز هیچکدام بر مبنای خواست کارگران حرکت نمیکردند و در جهت ایجاد تشکل مستقل کارگران کام برنعمیداشتند. آنها بر عکس، درگیر مسائل فرقه‌ای خود بودند و کارگران چاپ در این راستا از پشتیبانی نیرومندی برخوردار نبودند. درکهای محدود و انحرافی نیروهای سیاسی و بخشهای فرقه‌ای آنها باعث انفعال اکثر کارگران چاپ

مرگ بر سرمایه، مرگ بر امپریالیسم!

سندیکا را تحویل خواهند داد که سندیکا از طریق طی شدن پروسه طبیعی و قانونی و اجراء مقررات خود سندیکا منحل شود، و سندیکای جدید نیز بر اساس مقررات سندیکا تشکیل شود. یکی از این مقررات، تشکیل سندیکا در حضور نماینده رسمی وزارت کار و رسمیت یافتن آن از جانب وزارت کار بود.

این در شرایطی بود که تشکلهای کارکنان وزارتخانهها که در طول مبارزه با رژیم شاه رهبری اعتصابات را بعهده داشتند حتی وزرای دولت بازرگان را بعضا با آکراه میذیرفتند و یا زیر بار تصمیمات این وزرا نعیرفتند. پادگانهای تهران توسط قیامی که خود کارگران چاپ نیز در آن فعال بودند، تصرف شده بود. بسیاری از کارخانجات بدست کارگران افتاده بود و راسا توسط خود کارگران اداره میشد. هنوز رژیم اسلامی موفق نشده بود اسلحهها را از دست مردم در آورد. سازمانهای سیاسی بعضا با اسلحه و بطور علنی از دفاتر خود حفاظت میکردند. نظام شاهنشاهی برچیده شده بود و کشور دارای قانون اساسی نبود و اصولا قانونی بر نظام کشور حکمفرما نبود و غیره. هر کس که حتی کمی اوضاع و احوال روزها و ماههای بعد از قیام را به یاد داشته باشد میتواند حدس بزند که استدلالهای هیئت مدیره سندیکای دوران شاهی تا چه اندازه‌ای مسخره بود. اما متأسفانه کارگران چاپ و هیئت موسس سندیکا همان ضوابط را رعایت کردند. با دست خود و تازه پس از مدتی "دوندگی" از وزارت کار رژیمی که هنوز حتی شکل نگرفته بود، خواستند که نماینده‌ای را برای رسمیت یافتن انتخابات و سندیکا به جلسه انتخابات بفرستد. کاری را که رژیم اسلامی بایدهمیکرد، کارگران چاپ کردند. رژیمی که میباید "دوندگی" میکرد تا کارگران او را به رسمیت شناسند، با کارگرانی روبرو شده بود که "قانونی گرایی سندیکایی" به آنها حکم میکرد که با "سماجت" از او بخواهند سندیکایشان را برسمیت شناسد.

هیئت موسس قصد داشت کارگرانی که برای هیئت مدیره سندیکا انتخاب میشوند حداقل مورد تأیید کارگران محل کار خود باشند. بهمین خاطر مقرر کرده بود هر کاندیدا باید از جانب کارگران محل کار خود از طریق جمع‌آوری امضاء مورد تأیید قرار گیرد. در جلسه انتخابات، هیئت موسس با

دوره سوم که از اواسط اردیبهشت ۶۰ آغاز شد، در اواسط خرداد ۶۰ منجر به تشکیل سندیکا گردید. این سندیکا تا بهمن ۶۰ بیشتر دوام نیاورد.

اولین سندیکای کارگران صنعت چاپ تهران، نه آنطور که نشریه راه کارگر نوشته است "در اواخر سال ۵۹"، بلکه در اواسط مرداد ۵۸ تشکیل شد. نشریه راه کارگر اشاره به مبارزات کارگران صنعت چاپ را از دوران "انقلاب مشروطیت" آغاز میکند. بنای نوشته خود را بر مبارزات کارگران چاپ برای تشکیل سندیکا "از انقلاب بهمن تا برچیدن آخرین بقایای سندیکا توسط رژیم اسلامی" یعنی یک دوره سه ساله میگذارد. اما دو سال از این سه سال را حذف میکند بدون اینکه فکر کند برای خواننده این سؤال پیش می‌آید که در این دو سال - فاصله قیام بهمن ۵۷ تا بهمن ۵۹ - که از هر جنب و جوشترین دوران تاریخ مبارزات کارگری ایران است، کارگران صنعت چاپ چه میکردند.

آن مسئله مهم و قابل توجهی که رد پای

طبعاً اگر کسی با مبارزات کارگران صنعت چاپ تهران آشنا نباشد، نمیتواند پاسخ اینگونه سئوالات را از روایت نشریه راه کارگر دریابد. پاسخ چنین سئوالاتی در آن بخش از مبارزات کارگران صنعت چاپ تهران که نشریه راه کارگر بیان نکرده و یا غلط روایت کرده، نهفته‌است. روایت ناقص نشریه راه کارگر و سکوت او در مقابل ضعفهای مبارزات کارگران چاپ برای تشکیل سندیکا علت دارد. نقد و بررسی مبارزات کارگران صنعت چاپ تهران برای تشکیل سندیکا در فاصله سالهای بهمن ۵۷ تا بهمن ۶۰، اساساً نمیتواند جدا از نقد و بررسی ضعفهای جنبش سندیکایی که نشریه راه کارگر یکی از مبلغان و مدافعان آن است، صورت پذیرد. مبارزات کارگران صنعت چاپ تهران در دوران انقلاب برای ایجاد سندیکا در مقایسه با بسیاری از مبارزات کارگری در دیگر بخشها، مقایسه‌ای است بین پراتیک دو گرایش رادیکال و کمونیستی از یک طرف و گرایش رفرمیستی و محافظهکار از طرف دیگر.

بررسی مبارزات کارگری، باید علل ضعف و قدرت کارگران را نشان دهد و به آنها بیاموزد که چگونه میتوانند بر این ضعفهای خود فائق آیند.

نقد و بررسی مبارزات کارگران صنعت چاپ تهران برای تشکیل سندیکا در فاصله سالهای بهمن ۵۷ تا بهمن ۶۰، اساساً نمیتواند جدا از نقد و بررسی ضعفهای جنبش سندیکایی که نشریه راه کارگر یکی از مبلغان و مدافعان آن است، صورت پذیرد.

آن در مبارزات کارگران صنعت چاپ و بویژه در دوران پس از قیام بهمن نیز مشهود است. اسیر بودن کارگران در قید و بندهای "قانونی گرایی سندیکایی" و به تبع آن دعوت خود کارگران از بورژوازی برای دخالت در امور کارگران است. نشریه راه کارگر به این ضعف مبارزات کارگران چاپ اشاره نمیکند و آنرا "درز" میکند.

کارگران صنعت چاپ نه تنها قبل از قیام نتوانستند سندیکای دوران شاهی را منحل کنند، بلکه پس از قیام نیز که قصد انحلال آنرا داشتند با این استدلال هیئت مدیره سندیکای دوران شاهی مواجه شدند که بر اساس ضوابط و مقررات سندیکا هنوز مدتی از وقت قانونی نمایندگی آنها باقی است، و تنها هنگامی از کار کناره‌گیری و استعفا ر نمولی

نشریه راه کارگر در نقد و بررسی مبارزات کارگران صنعت چاپ تهران برای تشکیل سندیکا باید مواضع خود را مورد نقد و بررسی قرار میداد. این نشریه، به قیمت روایت غلط از مبارزات کارگران چاپ، از این کار ظفره رفته است.

مبارزات کارگران چاپ برای ایجاد سندیکا راه، پس از قیام بهمن ۵۷ تا بهمن ۶۰، میتوان اساساً به سه دوره تقسیم کرد. دوره اول پس از قیام بهمن ۵۷ شروع شد و در اواسط مرداد ۵۸ منجر به تشکیل سندیکا گردید. این سندیکا تقریباً در اوایل پائیز ۵۹ عملاً منحل شد. دوره دوم از پائیز ۵۹ شروع شد و در بهمن ۵۹ منجر به تشکیل سندیکا گردید. رژیم اسلامی این سندیکا را قبل از روز کارگر سال ۶۰ غیر قانونی اعلام کرد.

کاندیدا شدن اعضا هیئت مدیره سندیکای دوران شاهی که این تأخیر را نداشتند، مخالفت کرد. اما نمایندگان دوران شاهی با اتکا به همان مقررات سندیکا اجازه ندادند که هیئت موسس سندیکا حتی از کاندیدا شدن آنها جلوگیری کند. چرا که ضابطه هیئت موسس مخالف مقررات سندیکا بود. هیئت موسس برای رسمیت یافتن سندیکا و انتخابات از جانب وزارت کار چاره‌ای جز رعایت مقررات سندیکا و کردن گذاشتن به خواست کاندیدا شدن هیئت مدیره سندیکای دوران شاهی نداشت. تنیده شدن این مقررات سندیکایی به دست و پای کارگران صنعت چاپ تهران باعث شد آنها با وجود سوابق طولانی مبارزاتی نه تنها قبل از قیام بلکه ۶ ماه بعد از قیام آنها به گونه‌ای که گفته شد، سندیکای خود را تشکیل دهند. نشریه راه کارگر وجود این سندیکا، و چگونگی تشکیل و فعالیت آنرا که بسیار درس‌آموز است، درز می‌گیرد. درز گرفتن این مسائل از مبارزات کارگران صنعت چاپ از جانب نشریه راه کارگر که خود مبلغ قانونی گرای سندیکایی است امری قابل انتظار است. اما شاید گفته شود که نشریه راه کارگر بنا به دلایلی، از جمله بی‌اطلاعی، به سندیکایی که کارگران چاپ در مردادماه ۵۸، تشکیل دادند، اشاره‌ای نکرده است و لاجرم نمیتوانسته به چگونگی تشکیل آن و انتقاداتی که احتمالاً به آن داشته، بپردازد. باید گفت، اما نشریه راه کارگر به سندیکایی که کارگران در بهمن ماه ۵۹ تشکیل دادند که اشاره کرده است. دعوت کارگران از وزارت کار در پروسه تشکیل این سندیکا با سندیکای قبلی فرق اساسی نداشت. ببینید آنرا چگونه روایت میکند و چه انتقاداتی به پروسه تشکیل آن دارد.

نشریه راه کارگر می‌نویسد "فعالیت مداوم کارگران برای تشکیل سندیکای جدید، سرانجام در اواخر سال ۵۹ رژیم را وادار کرد تا تلوپجا تشکیل مجمع عمومی و انتخابات سندیکا را بپذیرد" (تأکیدات از ماست). در اینجا راه کارگر به مهمترین ضعف مبارزات کارگران صنعت چاپ در دوران پس از قیام،

یعنی تلاش برای اینکه رژیم اسلامی را "وادار" کنند تا "تلوپجا" اجازه دهد که آنها مجمع عمومی تشکیل دهند و انتخابات برگزار کنند، نه تنها انتقادی ندارد، بلکه آنرا با لغاتی بیان میکند (کارگران رژیم را "وادار" کردند) که گویا کارگران کار خوبی کردند. آیا تلاش کارگران برای دعوت از رژیم اسلامی برای دخالت در امور خود کارگران و یا اجازه گرفتن کارگران از رژیم اسلامی برای برگزاری مجمع عمومی و انتخابات را باید "وادار" کردن رژیم اسلامی نامید؟ کارگران رژیم اسلامی را "وادار" کردند تا در جلسه انتخابات حضور بهم رسانند. نشریه راه کارگر روایت میکند "اما ترکیب هیئت مدیره جدید بهیچ وجه مطابق میل رژیم ضد کارگری نبود. بهمین سبب وزارت کار انتخابات را برسمیت شناخت." (البته علت برسمیت شناخته نشدن انتخابات، ترکیب هیئت مدیره نبود و پایین تر توضیح خواهیم داد). اما باید پرسید کارگران چاپ هنگامیکه در حال "وادار" کردن رژیم بودند تا "قدم رنجه"

سرمایه‌داران صرف نظر از حکمشان، "قاضی" صلاحیت نمایندگان کارگران نیستند. ایجاد تشکل کارگری امر خود کارگران است. این امر به ظاهر ساده را، تا در عمل تحقق نیافته نباید از تکرارش خسته شد. کارگران نباید اجازه دهند تا بورژوازی در اموری که مربوط به خود کارگران است، دخالت کنند. این تنها خود کارگران هستند که باید نمایندگان خود را تأیید کنند و نه دیگران. ایجاد تشکلهای کارگری احتیاج به اجازه قبلی از دولت و نظارت نمایندگان دولت ندارد. کارگران باید خود راسا تشکل خویش را ایجاد کنند. اینکه بورژوازی تشکل کارگران، که بدین شکل ایجاد شود را بپذیرد یا نپذیرد (که معمولاً نمی‌پذیرد)، خود موضوع مبارزه‌ای است بین کارگران و سرمایه‌داران که قدمتش باندازه خود تاریخ تشکلهای کارگری است. این مبارزه ممکن است مدتها طول بکشد، اما در طول این مبارزه هیچگاه کارگران نباید با دستان خود تشکل خویش را به صرف اینکه بورژوازی آنرا

ایجاد تشکل کارگری امر خود کارگران است. این امر به ظاهر ساده را، تا در عمل تحقق نیافته نباید از تکرارش خسته شد. کارگران نباید اجازه دهند تا بورژوازی در اموری که مربوط به خود کارگران است، دخالت کنند. این تنها خود کارگران هستند که باید نمایندگان خود را تأیید کنند و نه دیگران. ایجاد تشکلهای کارگری احتیاج به اجازه قبلی از دولت و نظارت نمایندگان دولت ندارد.

کند و به جلسه انتخابات بیاید، چه انتظاری داشتند؟ کارگران چاپ روی حماقت رژیم حساب باز کرده بودند یا روی توهم خود؟ واضح است که کارگران مبارز و پیشرو چاپ توهمی به رژیم ضد کارگری اسلامی نداشتند. اما مقررات و ضوابط سندیکا کارگران چاپ (و اکنون پس از ۷ سال نشریه راه کارگر) را وادار به بازی در زمینی میکرد که باخت در آن برای کارگران حتمی است. نشریه راه کارگر، و گرایش محافظه‌کار، به حکم قاضی اعتراض میکند و گرایش رادیکال به وجود خود آن "قاضی". نمایندگان وزارت کار و

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!

تعرضات دولت و سرمایه‌داران، از طریق وادار کردن دولت و سرمایه‌داران برای کردن گذاشتن به این خواست کارگران که، دولت و سرمایه‌داران باید تشکلهای کارگری را بدون هیچ قید و شرطی برسمیت بشناسند. اینها باید از جمله اصول خدشه ناپذیری باشد که کارگران هیچگاه نباید آنرا زیر پا گذارند. دعوت از نمایندگان دولت برای تعیین صلاحیت نمایندگان و صحت انتخابات دست بورژوازی را باز می‌گذارد تا هرگاه نمایندگان مورد نظر سرمایه‌داران سر از صندوق در نیاوردند، انتخابات را باطل کند و سر کارگران را در مبارزه برای ایجاد شکل و انتخاب نمایندگان واقعی خود به سنگ بکوبد. نشریه راه کارگر، چنین وانمود میکند که گویا علت برسمیت شناخته نشدن انتخابات از جانب نماینده وزارت کار، عدم تایید ترکیب هیئت مدیره‌ای بود که انتخاب شد. کیریم چنین بود که نبود اما آیا خود این امر شاهدهی علیه توهمات قانونی گرایب سندیکایی که به ناچار پای بورژوازی را نیز در امور کارگران باز میکند، نیست؟ واضح است که همین امر نیز علیه قانونی گرایب سندیکایی حکم میکند. اما چرا نشریه راه کارگر، با وجود تلاش برای تیرت قانونی گرایب سندیکایی، حاضر شده است در روایت مخدوش خود از مبارزات کارگری چنین حکمی را علیه قانونی گرایب سندیکایی بکنجاند؟ علت این امر پنهان کردن حکم به مراتب محکمتر و بنیادی‌تری علیه قانونی گرایب سندیکایی است. قضیه این نبود که نتیجه انتخابات مورد تایید نماینده وزارت کار قرار نگیرد، بلکه نماینده وزارت کار، به دلایلی که اکنون توضیح خواهیم داد، اساسا کارگران حاضر در جلسه را برای اینکه انتخابات برگزار کنند و سندیکای جدید تشکیل دهند صاحب صلاحیت ندانست. پس از انحلال سندیکایی که در مردادماه ۵۸، تشکیل شد و در اواسط پائیز ۵۹ منحل گردید، آن بخش از هیئت مدیره که باقی مانده بودند به اتفاق عده‌ای از کارگران مبارز و پیشرو صنعت چاپ پس از سه ماه تلاش توانستند "موافقت" وزارت کار را برای انجام انتخابات در بهمن ۵۹ جلب کنند. قرار شد تا وزارت کار نماینده‌ای را برای نظارت بر انتخابات به جلسه بفرستد. روز انتخابات در حضور نماینده وزارت کار رئیس جلسه و ناظر بر انتخابات تعیین شد، اما پس از آن نماینده

وزارت کار از نظارت بر انتخابات خودداری کرد تا انتخابات را از رسمیت بیاندازد. نماینده وزارت کار دلیل آورد که دفاتر سندیکای قبلی (همان سندیکایی که در فاصله مرداد ۵۸ تا اوایل پائیز ۵۹ وجود داشت و نشریه راه کارگر نامی از آن نبرده است) در جلسه موجود نیست تا او بتواند مطمئن گردد که اولاً آیا کارگران حاضر در جلسه، در سندیکای سابق عضو بوده‌اند یا نه. ثانیاً آیا "نصف بعلاوه یک" اعضا سندیکای سابق هستند یا خیر. دفاتر، اسناد و اموال سندیکای که بتواند این دو مسئله مطرح شده توسط نماینده وزارت کار را روشن کند، نزد سه نفر عضو مستعفی هیئت مدیره سندیکای سابق بود و آنها حاضر نبودند این اسناد را در اختیار هیئت موسس سندیکای جدید قرار دهند. بهمین دلیل هیئت موسس از وزارت کار خواست تا این اسناد را از آنها بگیرد و به جلسه انتخابات بیاورد. گویا آنها این اسناد را در اختیار وزارت کار هم قرار ندادند! بنابراین، به قول بعضی از دوستان، "داستان" آنطور که نشریه راه کارگر روایت میکند، نبود. نماینده وزارت کار قبل از اینکه انتخابات برگزار شود و هیئت مدیره‌ای انتخاب گردد، برگزار شدن انتخابات را مورد تأیید قرار نداد. کارگران به این عمل نماینده وزارت کار اعتراض کردند و علیرغم آنکه او این انتخابات را برسمیت شناخت، انتخابات را برگزار کردند و هیئت مدیره را تعیین نمودند. بنابراین مخالفت نماینده وزارت کار نمیتوانست بخاطر ترکیب هیئت مدیره‌ای که انتخاب شد (و البته "مطابق میل" رژیم نیز نبود) باشد.

متأسفانه هیئت موسس سندیکای در آن زمان مایل نبود به مقررات و ضوابط سندیکای خدشهای وارد شود و نشریه راه کارگر امروز نه فقط به قانونی گرایب سندیکایی انتقادی ندارد، بلکه آنرا از حمله کارگران پنهان میکند. آیا نماینده وزارت کار کاری برخلاف ضوابط و مقررات سندیکای، که نشریه راه کارگر هنوز هم آنرا قبول دارد، انجام داد؟ خیر. بر اساس قانون و مقررات سندیکای تعیین ضوابط، تاریخ و برگزاری انتخابات، دعوت از اعضا و فراخوان به انتخابات از جمله حقوق و اختیارات هیئت مدیره است. بر اساس همان مقررات سندیکای، تعیین ضوابط و برگزاری انتخابات و فراخوان به اعضا برای انتخابات و غیره برای تشکیل سندیکای جدید، هنگامی

میتواند مستقل از هیئت مدیره سندیکای توسط یک هیئت موسس انجام شود که آن هیئت موسس بتواند از میان اعضا سندیکای فی‌الحال موجود (و نه هر کارگری) به میزان نصف به اضافه یک عضوگیری کند. استدلال نماینده وزارت کار در جلسه انتخابات به همین مقررات متکی بود و به همین دلیل خواستار اسناد سندیکای بود تا صحت و سقم مسئله روشن شود. در آن زمان کارگران چاپ و وزارت کار هر دو (و امروز پس از ۷ سال روشن میشود که نشریه راه کارگر هنوز) قوانین و مقررات سندیکای را قبول داشتند. نماینده وزارت کار از مقررات عدول نکرده بود، بهمین خاطر کارگران نماینده وزارت کار را به دادگاه نکشاندند. چرا که کارگران میدانستند که در دادگاه بازنده خواهند بود. رژیم اسلامی با اتکاء به قانونی گرایب سندیکایی و به دلیل فقدان اسناد لازم، سر کارگران را به همین سادگی به سنگ کوبید. فقدان اسنادی که، خود وزارت کار در اینکه این اسناد در جلسه انتخابات نباشد تا نماینده‌اش بتواند به آن استناد کند، دست داشت. با این اوصاف خواننده میتواند معنی جمله زیر را که خود نشریه راه کارگر توضیحی درباره آن نداده است، درک کند. "تعداد شرکت کنندگان در این مجمع عمومی بیش از مجموع اعضا سندیکای قبلی بود". البته منظور این نشریه از سندیکای قبلی، سندیکای دوران شاهی نیست، بلکه سندیکایی است که به آن اشاره‌ای نکرده است. این سندیکای همانطور که قبلاً گفتیم، در اواسط مرداد ۵۸ تشکیل شد و تقریباً تا پائیز ۵۹ دوام داشت. نشریه راه کارگر برای پنهان کردن علت برسمیت شناخته نشدن سندیکای و لاجرم انتقاد نکردن به قانونی گرایب سندیکایی، تلاش میکند ربط این دو سندیکای را از هم قطع کند. اما ناخواسته پای سندیکای قبلی و مجموع اعضا آنرا بهمیان میکشد، که نشان دهد حق با او بوده است. این تنها یک قوت قلب برای بازنده‌ای است که معیارهای قضاوتش را هنوز قانونی گرایب سندیکایی تعیین میکند، بازنده‌ای است که نمیخواهد و یا نمیتواند علت ناتوانی خود را عمیقاً درک کند.

رضا مقدم

ادامه دارد



در تدارک اول ماه مه

کارخانها در گرامیداشت اول مه ، هرچه وسیعتر برپا شوند و نقش پراهمیت خود را در کل آکسیون اول مه ایفاء کنند.

۳ - جشن در محلات کارگری. روز اول مه ، یازده اردیبهشت، روز تعطیل کارگری است. روزی است که کارگران کار را تعطیل میکنند و در محلات جمع میشوند. در شرایط موجود، مناسبترین شیوه برای ما در برگزاری مراسم اول مه ، تدارک جشن و سرور در محلات کارگری است که عموم خانوادههای کارگری را دربر میگیرد. و با ابتکارات متنوع، از انجام مسابقات تا سرور و شادمانی، که فرزندان و همسران را نیز بخوبی فعال میکند، توأم گردد. جشن در محلات کارگری، جای مهمی در خودنمایی اجتماعی و سیاسی کارگران در روز کارگر و آکسیون اول مه خواهد داشت.

یک جنبه پراهمیت دیگر در آکسیون اول مه، آژیتاسیون اول مه است که این نیز بار اصلی آن بر دوش کارگران کمونیست و رهبران کارگری در محل است و همت و تلاش جدی آنها را طلب میکند. اول مه یک حادثه تکافتاده نیست که در روز ۱۱ اردیبهشت اتفاق بیفتد و تمام شود. جزئی از حرکت و مبارزه عملی طبقه کارگر است. بعلاوه اول مه روز "بخود مشغول شدن" کارگران نیست. نمایش اتحاد و یک اتمام حجت کارگری در مقابل کل جامعه، یک خودنمایی سیاسی کل طبقه کارگر در رابطه با جامعه است. آژیتاسیون اول مه باید مضمون روز کارگر را در نظر بگیرد و هرچه بیشتر به آن روشنی و صراحت ببخشد.

بی تردید، برجسته ترین واقعیت کنونی پیشاروی ما، خاتمه جنگ و ادامه ، همه آن فشارها و مضایقی است که همراه با جنگ بوجود آمده و تحمیل شده است. بدیهیترین و مبرمترین توقع کارگر در قبال جامعه این

اطلاعیه درباره برگزاری پلنوم چهاردهم کمیته مرکزی حزب

چهاردهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (اولین پلنوم کمیته مرکزی منتخب کنکروه سوم) در نیمه اول اسفند ماه برگزار شد. پلنوم با سرود انترناسیونال و با یک دقیقه سکوت در گرامیداشت یاد جانباختگان راه سوسیالیسم کار خود را آغاز کرد. بدنبال آن آئین نامه کار پلنوم بررسی و تصویب شد و پلنوم وارد بحث پیرامون دستور جلسات خود شد. نکات اصلی دستور جلسات پلنوم به قرار زیر بود:

- ۱ - ارگانهای دائمی کمیته مرکزی در فاصله دو پلنوم و انتخابات
- ۲ - دورنمای فعالیت ما در کردستان
- ۳ - مسائل فعالیت حزب در خارج کشور.

در مبحث ارگانهای دائمی، طرح انتخاب یک کمیته اجرائی ۵ نفره به تصویب

رسید و اعضای آن انتخاب شد. زیر عنوان مسائل فعالیت حزب در خارج کشور، پلنوم با توجه به وجود برخی مشکلات جدی در فعالیت تشکیلات حزب در خارج کشور، قراری به تصویب رساند. این قرار به کمیته اجرائی اختیار میدهد تا به منظور یک تجدید سازمان اساسی در تشکیلات خارج کشور حزب بر اساس طرحها و نقشه عملهای مکتوب و معین، هر اقدامی را که لازم میدانند بعمل آورد.

همچنین کمیته مرکزی پس از اتمام پلنوم نشست مشترکی را با کمیته مرکزی سازمان کردستان حزب (کومله) پیرامون مبحث دورنمای فعالیت ما در کردستان برگزار نمود.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۶۷/۱۲/۱۳

بدیهی و این اتمام حجت کارگران نسبت به شرایط اجتماعی و سیاسی حاضر جامعه ایران با روشنی اعلام گردد. و کارگران را با این روحیه فراخوان دهیم که اول مه امسال را به نقطه عطفی برای پایان دادن به رکود و پراکندگی در مبارزات کارگری و شروع یک ابراز وجود نیرومند اجتماعی و سیاسی کارگران و پیشروی برای کسب حقوق پایمال شده تبدیل کنیم.



است که فوراً تمام فشارهای اقتصادی و سیاسی که به کارگران و مردم ایران تحمیل شده برطرف و جبران شود. اوضاع معیشتی باید فوراً بهبود یابد، حقوق فردی و اجتماعی بطور کامل برای همه آحاد مردم معمول شود و حق کارگران برای دست زدن به اعتصاب، ساختن تشکلهای مستقل خود بروشنی برسمیت شناخته شود، دستمزدها همه جا فوراً ترمیم گردد، بیمه بیکاری مکفی برای همه بیکاران کشور برقرار شود و تمام حقوق اقتصادی و اجتماعی کارگر، در قانون کاری که به تصویب آزادانه نمایندگان منتخب و سراسری کارگران میرسد، تدوین و اعلام گردد. آژیتاسیون اول مه باید به این امر معطوف شود. عموم کارگران را برای ابراز این توقعات برانگیزیم. بکوشیم که در سخنرانیها و بویژه در قطعنامه های مجامع عمومی در گرامیداشت اول مه ، علاوه بر ابراز همبستگی بین المللی، این توقع

کمیونست

ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران

آدرس مستقیم

B. M BOX 655
LONDON WC 1N 3XX
ENGLAND

ماهانہ منتشر میشود
سردبیر: ناصر جاوید

کارگران جهان متحد شوید!

اطلاعیه کمیته مرکزی درباره برگزاری سومین کنگره حزب کمونیست ایران

حزب کمونیست ایران در بهمن ماه سال ۶۷ سومین کنگره خود را برگزار نمود.

کنگره سوم حزب کمونیست ایران کمی کمتر از سه سال پس از دومین کنگره حزب ما با شرکت نمایندگان تشکیلاتهای گوناگون حزب تشکیل شد.

کنگره پس از گرامیداشت یاد جانباختگان راه سوسیالیسم و بدنبال تصویب اعتبار نامهای نمایندگان و تصویب آئیننامه کار خود وارد بحث در مسائل اساسی و مضمونی کار خود گردید.

کنگره پس از یک سخنرانی افتتاحیه کوتاه وارد بحث و بررسی گزارشها شد. گزارشهای مربوط به "تحولات اخیر جهانی و موقعیت جنبش کمونیستی"، "وضعیت سیاسی ایران" و "عملکرد حزب در فاصله دو کنگره" از طرف کمیته مرکزی کتبا در اختیار اعضای کنگره قرار گرفته بود و طی کنگره بدوا اعضائی از کمیته مرکزی طی سخنرانیهایی به ارائه و تشریح گزارشهای فوق پرداختند و سپس کنگره پیرامون آنها به بحث و تبادل نظر پرداخت.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۲۸ بهمن ماه ۶۷

کنگره سوم حزب کمونیست ایران کمی کمتر از سه سال پس از دومین کنگره حزب ما با شرکت نمایندگان تشکیلاتهای گوناگون حزب تشکیل شد.

کنگره پس از گرامیداشت یاد جانباختگان راه سوسیالیسم و بدنبال تصویب اعتبار نامهای نمایندگان و تصویب آئیننامه کار خود وارد بحث در مسائل اساسی و مضمونی کار خود گردید.

کنگره پس از یک سخنرانی افتتاحیه کوتاه وارد بحث و بررسی گزارشها شد. گزارشهای مربوط به "تحولات اخیر جهانی و موقعیت جنبش کمونیستی"، "وضعیت سیاسی ایران" و "عملکرد حزب در فاصله دو کنگره" از طرف کمیته مرکزی کتبا در اختیار اعضای کنگره قرار گرفته بود و طی کنگره بدوا اعضائی از کمیته مرکزی طی سخنرانیهایی به ارائه و تشریح گزارشهای فوق پرداختند و سپس کنگره پیرامون آنها به بحث و تبادل نظر پرداخت.

همچنین بعضی از مسائل جنبش کارگری، ارزیابی از سازماندهی حزبی و فعالیت ما در میان کارگران، موقعیت کمونیسم کارگری، اوضاع

تبادل نظر پرداخت.

همچنین بعضی از مسائل جنبش کارگری، ارزیابی از سازماندهی

حزبی و فعالیت ما در میان کارگران، موقعیت کمونیسم کارگری، اوضاع

با کمیته و صدای حزب کمونیست ایران هکاتبه کنید

درمکاتبه با ما به نکات زیر توجه داشته باشید:

(۱) سازماندهی و برقراری رابطه تشکیلاتی حزب با هواداران از طریق مکاتبه صورت نمیگیرد.

(۲) گزارشهای خبری را بطور غیر مستقیم، یعنی با کمک دوستان و آشنایان خود در خارج کشور، برای ما ارسال دارید.

(۳) در صورتیکه میخواهید سئوالات و نقطه نظرات سیاسی خود را در مورد مواضع و تبلیغات حزب و یا مسائل دیگر با ما در میان بگذارید و نامه شما حاوی گزارشهای خبری نیست، میتوانید نامه های خود را مستقیماً به آدرسهای اعلام شده پست کنید.

(۴) درمکاتبه چه از طریق مستقیم و چه غیر مستقیم، این نکات را اکیداً رعایت کنید: از نوشتن اطلاعاتی که میتواند باعث شناسائی افراد و اماکن آنها از طرف پلیس شود، در نامه ها و روی پاکت خودداری کنید، خط خود را حتی المقدور تغییر دهید، نامه ها را از شهرهای کوچک و یا منطقه زندگی خود پست نکنید، نامه ها را حد اقل در دو نسخه و از محلهای مختلف پست کنید.

— آدرس آلمان — آدرس انگلستان —

BM. BOX 3123
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

POSTFACH 111547
6300 GIESSEN 11
W. GERMANY

صدای حزب کمونیست ایران

طول موج های : ۷۵ متر و ۶۵ متر ۹۰ متر

ساعات بخش شبانه تا پنجشنبه : ۸/۵ بعدازظهر و ۶/۴۵ صبح
جمعه ها : ۸ صبح و ۸/۵ بعدازظهر

ساعات بخش بزبان ترکی :
یکشنبه و چهارشنبه ۱۰ شب ، دوشنبه و پنجشنبه ۸/۱۵ صبح

صدای انقلاب ایران

طول موج های ۲۹ ، ۶۵ ، ۷۵ متر و ۴۱ متر

ساعات بخش : بعدازظهر ۱۲/۳۰ تا ۱۲/۴۵ کردی

۱۲/۲۵ تا ۱۲/۱۵ فارسی

عصر ۱۲/۳۰ تا ۱۸/۴۵ کردی

۱۸/۲۵ تا ۱۹/۱۵ فارسی

ANDEESHEH
C/A 23233257
NAT. WEST. BANK
P O BOX 4QQ
19 SHAFTESBURY AVE.
LONDON W1A 4QQ
ENGLAND

در صورتیکه با فعالین حزب ارتباط ندارید، میتوانید کمکهای مالی خود را به حساب های بانکی زیر در خارج کشور واریز کرده و یک نسخه از رسید بانکی را به یکی از آدرسهای علیی حزب ارسال نمائید.

زنده باد سوسیالیسم!